محمد تقی محمد باقر والحمد لله اولاً
و آخراً وصلی الله
علی محمد و آله اجمعین
تمت بفضله و منه

اجمعین و هذا لم یتفق لبیت من بیوت العرب و لا من بیوت العجم
بخاری در جزو آخر صحیح و مسلم به مسند و ابو داود در مسند خود
باسانید مختلفه این احادیث را از روایت نموده اند و اگر سنیان
چون علاجی ندارند قایلند که مراد از ایشان ائمه اثنا عشر
جماعه رافضیه اند و با جمعی از فضلاء ما وراء النهر و دانشمندان بخارا
درین زمان فقیر را مباحثات واقع شد و از ایشان پرسیدم
که این خلفای دوازده کدام اند گفتند بعضی دوازده امام شما نیز که انکار
ایشان کند کافر است خود گفتند که اگر خلفای اربعه را بگوییم ایشان
خامس ندارند و اگر خلفای بنی امیه و بنی عباس را گوییم ایشان

خامس

اضعاف این عدد اند و چون کسی ایشان را خلیفه خدا و رسول
تواند گفت با این ظلمها و کفرها که از ایشان صادر شده و تا حال
بعد [illegible] جمعی از ایشان مومن و شیعه شدند والله یهدی من یشاء
الی صراط مستقیم قد فرغت من تسوید هذه الرسالة العجالة مع وفور
الاشتغال و تخلخل الاحوال علی سبیل الاستعجال فی مشهد
امام المومنین و مولی المسلمین و بضعة سید المرسلین علی بن
موسی الرضا صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهرین و اولاد
هم المعصومین الطیبین فی اواخر شهر ذی الحجه سنه
خمس و ثمانین بعد الالف بمنتاه الجانیه
البالیه المذنب الحاسر [illegible]

١٠٨٥

في الاسلام عزيزا الى اثني عشر خليفة ثم تكلم بكلمة خفية علي فقلت
لابي ما قال فقال كلهم من قريش وفي اخرى لايزال في
الاسلام عزيزا الى اثنا عشر خليفة ثم ذكر مثله وفي رواية الترمذي
قال النبي صلى الله عليه وآله يكون من بعدي اثنا عشر اميرا ثم
تكلم بشي لم افهمه فسألت الذي يليني فقال كلهم من قريش
وفي رواية ابي داود قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله
يقول لايزال هذا الدين قائما حتى يكون عليكم اثنا عشر خليفة
كلهم تجتمع عليه فسمعت كلاما من النبي لم افهمه فقلت لابي ما يقول
قال كلهم من قريش وفي اخرى لايزال هذا الدين عزيزا
الى اثنا عشر خليفة قال فكبر الناس وضجوا ثم قال كلمة خفية
وما ذكرته في اذعان الناس لكمالات الائمة عليهم
السلام يدل عليه مع الاشتهار في الدين والنقل في
الكتب ما نقله ابن فضل بن روزبهان وما ذكره ابن ابي
الحديد في [illegible] تعدد المفاخر الذي كان بين بني هاشم
وبني امية الذي يعد من قريش او من غيرهم ما يعده الطالبيون لي
عشرة في نسق كل واحد منهم عالم زاهد ناسك شجاع ظاهر
زكي فمنهم خلفاء ومنهم مرشحون ابن ابن ابن هكذا عشرة
وهم الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد
بن علي بن الحسين بن علي بن ابيطالب صلوات الله عليهم

اجمعين

عتبه رحمه الله السلمی قال لایزال الدین قائما حتی یقوم الساعه
او یکون علیکم اثنی عشر خلیفه کلهم من قریش . و عنه عن عامر بن
السعی عن جابر بن سمره قال انطلقت الی رسول الله صلی
الله علیه و آله و معی ابی فسمعته یقول لایزال هذا الدین عزیزا
منیعا الی اثنی عشر خلیفه فقال کلمه فقلت لابی ما قال
قال کلهم من قریش . من مسند احمد بن حنبل عن مسروق
قال کنا مع عبد الله جلوس فی المسجد نقرا فاتاه رجل فقال
یا ابن مسعود هل اخبرکم نبیکم کم یکون من بعده خلیفه قال نعم
کعدد نقباء بنی اسرائیل . ما رواه ابن الاثیر فی جامع
الاصول فی الفصل الاول من الباب الاول من الکتاب
الرابع من حرف الخاء و هو کتاب الخلافه من الصحیح و المسلم
و الترمذی و ابی داود عن جابر بن سمره قال سمعت النبی
صلی الله علیه و آله یقول یکون بعدی اثنا عشر امیرا فقال کلمه لم اسمعها
فقال ابی انه قال کلهم من قریش . و فی روایه لایزال امر الناس
ماضیا ما ولیهم اثنا عشر رجلا ثم تکلم بکلمه خفیه علی فقال
ابی ما قال رسول الله قال کلهم من قریش . و فی اخری
لمسلم قال انطلقت الی رسول الله و معی ابی فسمعته یقول ان هذا
الامر لا ینقضی حتی یمضی اثنا عشر خلیفه ثم تکلم بکلمه خفیه
علی فقلت لابی ما قال قال کلهم من قریش . و فی اخری لایزال

ویعقوب وموسی ویوسف وہارون وداؤد وسلیمان وعیسی علیہم
السلام   الله علیه کتابہای آسمانی دوازدہ اند لابد باید
کہ اوصیاء آنحضرت دوازدہ باشند سفر آدم مجموعہ یوشع صحف ابراہیم توریت
موسی زبور داؤد انجیل عیسی قرآن محمد وصحف فاطمہ دوازدہ
صحیفہ مختومہ کتاب جفر جامع کتاب جفر ابیض کتاب ناموس صلوٰۃ
اللہ علی نبینا والہ وسائر انبیاء والمرسلین . سلاطین انبیاء
دوازدہ بودند لابد باید کہ اوصیای آنحضرت دوازدہ باشند آدم
وشیث وادریس ونوح وابراہیم وموسی ویوسف وداؤد و
سلیمان ویوشع وذی القرنین ومحمد صلی اللہ علیہ والہ وعلیہم اجمعین
اکابر عالم ملائکہ مقربین دوازدہ اند لابد باید کہ اوصیای
آنحضرت دوازدہ باشند جبرئیل ومیکائیل واسرافیل عزرائیل
وروح ارسطاطائیل اسمعیل سفخطائیل منصور رضوان
مالک دردائیل علیہ السلام   در دلائل نقلی
از صحاح ستہ عامہ بعرض احرار دنیا باید کہ حجت بر کوسالہ پرستان باشد
کہ مبادا گویند رافضیان برای خود تفسیر وتاویل نمودہ اند
ونقل بالمصدر از کتب ایشان شدہ واحادیث مہدی
علیہ السلام این حکم دارد   فی روایۃ مسلم من حدیث
عامر بن سعد ابی وقاص قال کتبت الی جابر بن سمرۃ مع غلامی
نافع ان اخبرنی بشیئ سمعتہ من رسول اللہ قال سمعتہ یوم جمعۃ

[illegible]

رسالت پناه صلی الله علیه واله دوازده باشند و اسامی حواریین
اینست شمعون بن حمون الصفا که الصفاری او را بیدروس میگویند
برادر شمعون و یعقوب بن زبدی و یهودا بن شمعون اسخریوطی و
یونس و صادق و صدوق و خیلقوس و شمعون قنبانی و حضرت
خالد و حنظله و جرجیس از اوصیاء بعد حواریین اند و بعضی حضرت سلمان
فارسی رضی الله عنه را از آخرین اوصیای حضرت روح الله شمرده اند
اگر عدد اسباط حضرت اسرائیل دوازده نفر بودند لابد باید
که اوصیای حضرت رسولخدا صلی الله علیه واله دوازده باشند و اسامی
ایشان اینست یوسف ابن یامین یهودا لاوی روبیل شمعون
ساخار دستیخر نفتالی دان قباب جساد   اگر عدد بروج
دوازده اند لابد باید که اوصیای آنحضرت دوازده باشند حمل ثور
جوزا سرطان اسد سنبله میزان عقرب قوس جدی دلو حوت
اگر ماهها دوازده اند لابد باید که اوصیای آنحضرت نیز دوازده
باشند محرم صفر ربیع الاول ربیع الثانی جمادی الاول جمادی الثانی
رجب شعبان رمضان شوال ذیقعده ذیحجه   اگر عدد سال
نزد منجمین و اهل حساب و حکما دوازده است لابد باید که اوصیای
آنحضرت دوازده باشند سیچقان اود پارس توشقان لوی
ییلان یونت بیچی تخاقو ایت تنگوز   اگر اعاظم انبیا دوازده
اند لابد باید که اوصیای آنحضرت دوازده باشند آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل و اسحاق

اما آنکه قیام قایم آل محمد علیهم السلام نزد الر است یعنی الر در
قرآن مجید است همه را حساب باید کرد بقرینه آنکه در المص
مراد بود جز و آیه بعد را ضم فرمود در هر دو موضع و در المص چون
چون همه مراد بود بیان نفرمود مجموع هزار و صد و پنجاه و شش
چون مبدا تاریخ از اول بعثت است حساب باید کرد تا ظهور
دولت آنحضرت چند مانده امید که الله تعالی درین زودی نزدیک
دیده جمیع مومنان را از لقای مبارک آنحضرت منور گرداند بمحمد و آله
الطاهرین * در احوالات ائمه اثنی عشر علیهم صلوات
من الله الملک الاکبر و اثبات امامت ایشان است بدلایل
عقلی قطع نظر از افاده قوانین حکمت و طریقه متکلمین بنحوی
و در آن دو مقصد است   **اول** در اثبات امامت ایشان
است بدلایل عقلی قطع نظر از افاده قوانین حکمت و طریقه متکلمین
نموده چند تحقیق است   عدد نقبای بنی اسرائیل که اوصیای
حضرت موسی اند دوازده نفر بودند لابد میباید که اوصیای رسول خدا
دوازده باشند و اسامی نقبا اینست یوشع بن نون و کالوب
بن یوقنا و الیسع بن اخطوب و یونس بن متی و حزقیل و ذی
الکفل و شمویل و شعیا و امثال ارمیا و غیرهم از بنی اسرائیل داود
و سلیمان علیهم السلام   آنکه حواریین حضرت عیسی علیه السلام
که اوصیای آنحضرت اند دوازده نفر بودند لابد باید که اوصیای حضرت

آدم تا ولادت شریف حضرت سید البشر موافق این حدیث معتبر
شش هزار و صد و سال گذشته بود اول هزار مبداء تاریخ
است و از اول هفتم صد و سال گذشته بود و عدد این حروف
صد و سی است چنانچه گذشت پس فرمود که الف لام میم در اول
سوره بقره است اشاره است به بعثت حضرت سید البشر و چون حضرت
فرمود که انقضای هر یک از فواتح سوره خروج یکی از بنی هاشم
میشود و اول دولت بنی هاشم از عبد المطلب بعد از آن اول
ظهور دولت حضرت خاتم انبیا نزدیک بهفتاد و یک سال
که عدد الم است بحساب ابجد و بحسب ترتیب قرآن بعد از
الم البقره الم آل عمران است و آن اشاره بخروج حضرت
امام حسین علیه السلام است زیرا که ابتداء امر رسالت تا خروج آن
حضرت قریب بهفتاد و یک بود و بعد بحساب ترتیب سوره
قرآن المص است و اشاره بخروج بنی عباس است بر حقیقة
خروج ایشان باطل بود و بحساب ابجد مقارب به صد و سی و یک
سال است و از اوایل بعثت و تا اوایل ظهور ایشان صد و سی و
یک بود بر حقیقة تابعیت ایشان بیشتر بود و احتمال دارد که ابتداء
این تاریخ از نزول سوره اعراف باشد پس تابعیت ایشان
نیز موافق می آید و توضیح اینکه بنای حساب المص بر ابجد
مغاربه است در ضمن حدیثی که در بحار الانوار نقل شده ها حیل منقول

آدم صد و ده سال گذشته بود پس گفت بیان این در کتاب خداست
در حروفهای مقطعه هست اینکه نزد منقضی شدن او یکی از بنی
هاشم خروج میکند پس فرمود الف یکیست و لام سی و میم چهل
است و صاد نود است پس این صد و شصت و یک مدت
میشود پس بود خروج امام حسین علیه السلام در الم الله پس
چون مدتش تمام شد خروج کرد از پادشاهان بنی عباس نزد
منقضی شدن این حروف پس بفهم و نگهدار و پنهان دار اینها
و بنای این حدیث بر حساب ابجد اهل مغربست که سانقاد در
عوض سعفص بوده است و ابجد ایشان صعفض قرست
ثخذ ظغش یعنی ضاد در ایشان صد و ضاد را نود و سین را
سیصد و ظا را هشتصد و غین را نهصد و شین را هزار میگیرند
و در باقی حروف با مشهور با موافق اند پس اول تاریخ ولادت
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را از جمیع فواتح میگیرد شاید
زود رسند یا آنکه مکررها بیندازی یعنی الم و الر و حم و غیر اینها
که مکرر واقع شده است یکی را از حساب کنی و حروف بگیری
و لام را سه حرف بدینطریق الف لام میم صاد الف لام را الف
لام میم را و کاف ها یا عین صاد و طا ها و طا سین میم و طا سین
و یا سین و صاد و حا میم عین سین قاف و قاف و نون
و حرفهای ایشان را که میشماری صد و سه میشود از خلق حضرت

نزد منقضی شدن قایم آل البیت علیهم السلام المهدی خروج شده

آدم

علیه السلام در روز شنبه عاشورای محرم که هشتم نوروز عجم
باشد ظاهر میشود و در روایت دیگر مطلق عاشورا و در سال طاق
یا سه یا پنج یا هفت یا نه ظاهر میشود و علی بن عبدالله از عبدالرحمن
بن ابی عبدالله از ابی الجارود و از امام محمد باقر علیه السلام
روایت نموده که گفت قایم آل محمد درین امت مالک کل
زمین خواهد شد سیصد و نه سال پادشاه روی زمین خواهد بود
بهمان قدر که اصحاب کهف را مدت خواب بود تا روزیکه بیدار
شدند حقتعالی گشاده میکرداند مشرق و مغرب زمین را بجهة
او از ترس شمشیر او دینی نخواهد ماند الا دین محمد و در روایت
دیگر چهل سال و در روایت دیگر هفت سال سلطنت کند که هر سالی از ان
برابر ده روز باشد و هر ماهش برابر ده سال خواهد بود و بطریق
عامه یک سال نیز وارد شده شیخ ابن مسعود عیاشی که از ثقات
محدثین ست در تفسیر خود روایت نموده ست از ابی لبید مخزومی
که حضرت امام محمد باقر علیه السلام بعد از آنکه مدت ملک خلافت
اساس بنی عباس را بیان کرد فرمود که یا لبید بتحقیق که هر حرف
مقطعه که در اول سورهای قرآنیست علامت است بدرستیکه
الله تعالی فرو فرستاده الم ذلک الکتاب را بر حضرت
محمد اظهار پیغمبری خود نمود تا آنکه نور حقیقت او هویدا شد و کلمه
حق اسلام او ثابت و محکم شد در روزیکه متولد شد از ماه هفتم از خلق

عرض آن دو ماهه راه است و منتهی میشود بشهری که عباطلیس نام
دارد و حاکم آن هاشم بن صاحب الامر است مسافت آن چهار
ماهه راه است القصه طول و عرض آن ممالک مذکوره یکساله راه
بیشتر است و سکنه آن ممالک نامحدود با تمام شیعه اثنا عشریه
اند مومن و متقی تولا بائمه معصومین و تبرا از مشایخ ثلثه مینمایند
مجموع بخضوع و خشوع نماز میگذارند و روزه میدارند و زکوة و خمس
اموال خود را بمصرف میرسانند و از مناهی دور میباشند مدار
ریاست آن ترویج احکام دین سروری رسول رب العالمین است
امر بمعروف و نهی از منکر میکنند و هر که مستطیع شوند بزیارت
بیت الله الحرام میروند لقیس که در عدد و عدت زیاده از کافه مردمان
عالم اند و این مملکت تمام نسبت بصاحب الامر دارد و حاکمش
اولاد آنحضرت اند چون گمان مردم آن بود که در آن سال بعجلت ظهور
لزوم آن خطه را منور سازد و انتظار میبردیم ما را از آن دولت نصیب
نشد ناچار به دیار خود شدیم اما حسان و زرفکیان ماندند تا میدید که
آن دولت را دریابند چون امیر دعوی حکایت را تمام کرد و از جا برخاست
بحجره خاص رفت و یک یک از حضار مجلس را طلبیده از ایشان عهد و پیمان
گرفت که این حکایت را اظهار نکنند و مبالغه و الحاح تمام و عهد و تشدید
نمود که حاضران افشای آن را نکنند ما چون بهم رسیدیم هر مرد تنها
و اشاره یاد آن شب و آن قصه مینمودیم باقی و الله اعلم

علیه السلام

استماع این سخنان از آن شاهزاده عالمیان نمود بیهوش
شده بعد از ساعتی بهوش آمده گفت الحمد لله الذی
منحنی بالاسلام ونقلنی من التقلید الی الیقین این
بالاکرام والانعام رفقای روزبهان یمانی از کافران
و مسلمانان از آن دولت کبرا با سعادت نفیس شدیس آن سرور
ابلدین ما را بدار الضیافه بردند بکمال اعزاز واکرام در غایت
نمودند و تا هشت روز بر خوان شاهزاده بودیم و هر دم مردمان
بای آمدند و مهربانی میکردند و غریب نوازی مینمودند و بعد از هشت
روز رخصت گرفتند که ما را ضیافت کنند شرف قبول ارزانی داشت
تا یکسال هر روز یکی از اهل شهر ما را بمهمانی میبرد و مهربانی میکرد
و اطعمه لذیذه و اشربه لطیفه با لباس مهیا میکردند طول و عرض آن
شهر دو ماهه راه بود و سکنه شهر ظاهر نمودند که از شهر گذشته مدینه السبا
که انهزار الفه نام ست و حاکم آن قاسم بن صاحب الامر ست
طول و عرض آن شهر برابر این شهر مردمش در نهایت خلق و صلاح
و سداد و زهد و نهایت وقرا و غنا یا مانند این شهر و چون از آن
شهر بگذرند شهر دیگر رسند مثل این شهر این را صافیه نام نهاده اند سلطان
آن ابراهیم بن صاحب الامر ست و بعد از این همه شهریست در زینت
دینی و دنیوی آراسته شهریست نام آن طلوم متولی آن عبدالرحمن
بن صاحب الامر ست در حوالی آن رستاقی و ضیاع کثیره طول و

والمقسّم تا آخر آیه فرمود ترا قسم میدهم بقرآن که مرا بر درو کا
زرین آیه چه کسانند روزبهان خاموش شد فرمود ترا بخدا
قسم میدهم که در سلک اصحاب کسی بغیر از مصطفی و مرتضی
و حسن مجتبی و حسین سید الشهداء و بتول عذرا فاطمه زهرا دیگر
بوده روزبهان گفت نه باین صاحب الذمر و الله که این آیه نازل
نشد مگر در شان ایشان و باین مخصوص بودند غیر از آیات ثنا
و بعضی آیات دیگر و احادیث ترجمان فصاحت و بیان لطافت
ادا کرد که حضار مجلس را دیدها گریان شد و سینه ها بریان شافعی
برخاسته گفت اغفر اغفر باین صاحب الذنب عالی را بیان
فرمایند و این سرشته وادی ضلالت را راه هدایت نمایند فرمود
طاهر بن محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر
بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام را
در شان او نازل است وکل شیء احصیناه فی امام
مبین والله که مراد رب العالمین از امام مبین نیست الا امیر المومنین
و نیابد لغو المجالس که خلیفه بواسطه خاتم النبیین است و بحکمین
را بمرسد که بعد از آنحضرت مرتکب امر خلافت شود و لغو از شاه ولایت
و خطاء ابواب هدایت ذریة بعضها من بعض در شان
ما است و حقتعالی ما را باین مرتبه اعلی اختصاص داده شیر فرمود
الشافعی ما از اهلبیت او نیستم و مراد از اولو الامر ماییم روزبهان چون ما

روز چهاردهم بجزیره رسیدیم شهری دیدیم و ولایتی مثل بهشت
مردم همه دیندار و جمعی ما را بخانه سلطان رهنمون شدند
بقصری در میان باغی پر اشجار و انهار در آوردند جوانی
دیدیم با لباس درویشان بر مسندی نشسته و جمعی با ادب
در خدمت کمر بسته تا رسیدن ما مؤذن بانگ نماز گفت و آن
باغ پر از مردم شد سلطان امامت کرد بعد از ادای نماز در
کمال خضوع و خشوع مردم متفرق شدند بما التفات
شده فرمود که تازه وارد شده اید گفتیم بلی ما را دلداری
نمود مرحبا گفت و از سبب ورود پرسید احوال گذشته را
عرض داشتیم چون حال ما را اطلاع شد خطاب مسلمانان کرده
فرمود که مسلمانان چند فرقه اند شما از کدام گروهید در آن
میان شخصی روزبهان نام بود مذهب شافعی متکلم شده اظهار
عقیده خود نمود فرمود که ازین جماعه کدام با تو متفق اند گفت
همه شافعی اند الا یک شخص حسان ثابت نام که او مالکیست
خواست که او را براه نجات دلالت کند گفت ای شافعیها اجماع
ما یلی و عمل بقیاس میکنید گفت بلی یا ابن صاحب الامر چون مردم
او را اعجوبه نام بردند فرمود که ای شافعی آیه مباهله را خوانده
و مصداق گفت بلی فرمود که کدام است خواند فقل تعالوا
ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا

پوشیده عبای در زیر انداخته و دواتی و قلمی پیش خود نهاده
کتابت میکرد سلام کردیم جواب و مرحبا گفت و اعزاز
و اکرام کرد صورت تقریر کردیم گفت بشرف اسلام رسیده
اید گفتیم بعضی مسلمانیم و برخی دین موسی و عیسی باقی اند گفت
اهل ذمه جزیه خود را بدهند و مسلمانان باشند تا تحقیق مذهب
ایشان شود پس پدرم جزیه خود را داد پس استکشاف حال
مسلمانان کرد چون ایشان بیان عقیده خود کردند و نقد
معرفت ایشان بر محک امتحان تمام عیار نیامد فرمود که
از زمره اهل اسلام نیستند بلکه در سلک خوارج منتظم اند اول
شما بر مومنان حلال است برکه ایمان بخدا و رسول مجتبی محمد
و علی مرتضی و سایر اوصیا تا صاحب الامر مولای ما ندارد و
در زمره مسلمانان نیست و داخل خوارج است مسلمانان
که این شنیدند و اموال خود را در معرض تلف دیدند بحیرت
تفکر فرو بردند و بعد از تامل استدعا نمودند که احوال ایشان را
نوشته انجا عرا بنزد امیر ه فرستند شاید انجا فرجی رو نماید قبول
نموده فرمود که بنزد امیر ه روند و این آیه را خواند لیهلک
مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ
بَيِّنَةٍ ایام گذشته تنها نتوانستیم که زیارت کنیم انوقت سابق
علم کمال این راه نداشت از ان شهر کشتی و معلم گرفته

روز چهارم

که گفتیم غیر اهل فرنگ در روم و عراق و حجاز اند چنانکه بر شما هم ظاهر
است و بعد از آن خود ستا که بوزیر ظاهر سازد که کثرت دلیل
حقیقت است و شیعه از سنی بیشتر اند گفت قبل از این به بیست
و یکسال با پدرم بعزم تجارت از مدینه بابیه بیرون رفته سفر
دریا اختیار کردیم فاتفاقاً بتقدیر بموجب حکم خدا کشتی انجا که خواهد
ببرد اگر نا خدا جاهله در آن در کشتی ما را اشتباه بجزیره رسانید
و از آنجا گذشته کشتی ما را بر بساتین و مدینه عظیم پر اشجار و انهار
رسانید چون از نا خدا استفسار کردیم گفت فاینه همچو شما
اینجا را ندیده ایم و نه از کسی شنیده ام چون بشهر اول رسیدیم
شهری دیدیم در غایت نزاهت و خوبی در کمال لطافت
و مردی دیدیم در نهایت پاکیزگی و ظرافت نامش پرسیدیم
گفتند مبارکه از آن و والی آن پرسیدیم گفتند فلان از قبل سلطنت
سوال کردیم گفتند شهریست طاهره نام از بینی تا اینجا از راه دریا
ده روز راهست و از راه صحرا یکماه پای تخت سلیمان انجاست
گفتیم عمال و گماشتگان حاکم کجا اند که اموال ما را ببینند
و عشر و خراج خود بگیرند تا ما مشغول خرید و فروش شویم گفتند
حاکم این شهر را ملازم نمی باشند تجار خراج خود را بر داشته
بخانه حاکم میبرند ما را بخانه او دلالت کردند چون آمدیم مردی را
دیدیم صوفی صفت صافی سیرت در زی صلحا جامه از پشم

شیعیان

در میان نبود تا سررشته کلام بمذاهب و ادیان کشید و بحسب
اتفاق از اول مجلس تا آخر در پهلوی وزیر مردی عزیز با وقار
و تمکین نشسته بود که در همه مدت او را ندیده بودم و در سرتا او در
کمال ادب سلوک میکرد و با او در کمال توقیر و احترام بود
چون حرف مذهب در میان آمد وزیر گفت جمعی قلیل از شیعه
و در نظر دیگران خوار و ذلیل اند و اهل سنت و جماعت بسیارند
و عزیز و صاحب اعتبار نزد آن مرد عزیز جواب گفت که بر وفق آن
سازد که کثرت دلیل حقیت و قلت دلیل بطلان نیست
بوزیر گفت الحال الله تعالی اگر رخصت باشد حکایتی از
سفر من واقع شد و برای العین مشاهده نمودم معروض دارم
و الا ساکت باشم وزیر تاملی کرده گفت نقل نمایید تا مستفیض
شویم گفت که بدانید که نشو و نمای من در شهر ماهیه بوده که آن
شهر عظیمیست در غایت عظمت چنانچه نه هزار و دویست
ضیاع و قریه دارد و کثرت مردم آن شهر و نواحی را حصری
نیست و همه نصرانی اند و در آن حدود و جزایر بسیار است و حکام
آن که ملتجی بنوبه و حبشه میشود که عدد خلقش را بغیر از خدا کسی
نمیداند و همه نصرانی اند و سکان حبشه و نوبه که آن نیز حدی
ندارد و همه نصرانی اند بر ملت عیسی علیه السلام و گمان دارم که عدد
مسلمانان در بینش اینها همچو عدد بهشتیان باشند نسبت بدوزخیان و اینها

کم کمیم

حرف حزف اگر تو شیوه میدانی که کیست جز زر آن و در کاه الله
اعلم نه یوف یا ده زر از آن بستدم و در عوض دراهم شامی طام
چون کابولیت اورده هر یک درهم را به تبرک از من بردند
و دیگر قید نقل طبیب که حدید الاسلام بود میگفت من در
زمانه خرابی مرتبا های اخضر سیاحت و تجارت می کردم بجو بحر
اکثر جزیره که میرسیدم در میان دیده بان که نظر میکردم شهری
میدیدم عظیم و وسیع و همه آن شهر عریان بودند و در کنار
دریا آمد و شد میکردند و گاه بود که یکی دو دربین هم میدیدم
چون پیش میرفتم کسی را نمیدیدم و علامت شهری نبود و گاه
بود که تشخیص میکردم از دور که مرد پیر که ریش او سیاه یا
سفید یا سرخ موی بود چون نیک ملاحظه میکردم اثری
از و نمیدیدم و در کتاب اربعین محمد بن علوی الحسنی
سندی که متصل است با احمد بن محمد بن یحیی الانباری عالم مسانید
و او روایت کرده که گفت در سال پانصد و چهل و سه
در ماه مبارک رمضان در بلده طیبه مدینه الاسلام
وزیر سعید عالیشان عون الدین یحیی بن هبیره مرا با جمع
کثیری بضیافت طلبید بعد از آن جمعی از خواص را توقف
فرمود و بصحبت مشغول شده اند یارا اثر آمانع اند که از آنجا
حرکت توانند نمود از هر جای سخن میگفتند و از هر باب حکایت

مسطور است که امروز مکان حضرت صاحب الامر علیه السلام
در جزیره از جزایر مغربست که آنرا علقمه خوانند و یکی از
اولاد مذکور آنحضرت طاهر و قاسم و ابراهیم و هاشم و غیره
سلام الله علیهم در جزیره از آن جزایرها تمکن دارند و زوجه آنحضرت
از دختران آل ابیطالب است و دو انگشتری در دست مبارک
آنحضرتست یکی از حسین بن علی علیهما السلام است و نقش
نگینش ان الله و اثق بر جستنک و یکی از حضرت امام حسن
است علیه السلام نقش ان الله مستجیر و بیک یا امانت
الی کفیلش است که مؤید این اقوال است آنکه در نواح شام
شهریست حزین نام سید صالحی شیوه از مردمان آن ولایت
گفت که ما در بکه بودیم شخصی را دیدیم که در بازار مشی میکرد و بعد
و زری در دست داشت میخواست چیزی بخرد کسی از دو
آن زر را میگرفت بدو گفتم ترا چه حالست گفت چند
درهم دارم کسی از من نمیگیرد چکار کنم گفتیم بنما چون نگاه کردم
سکه آن زر این بود الله ربنا و محمد نبینا والمهدی
امامنا پرسیدم که از کجایی گفت از بلاد مغربیم در میان
دریای خضر ما را پادشاهیست که نام او مهدیست و این
سکه بنام مبارک اوست و عمر بسیار دارد من گفتم که کیست
این مهدی و از کدام طایفه است انگشت بلب گزید و گفت

حرف

بصره و چهار تن از خوزستان و مثل آن از جرجان و مانند
آن از زنجان و دوازده تن از قم و سیزده تن از نواحی قم
و یک کس از اصفهان و چهار کس از کرمان و سه نفر از موصل
و سه نفر از مرو و پنج نفر از هند و سه نفر از غزنین و سه نفر
از ماوراء النهر و سه نفر از حبشه و دوازده تن از کوفه و چهار
نفر از نیشابور و دوازده تن از سبزوار و هفت تن از
طوس و نواحی آن و سه نفر از دامغان و چهار نفر از جار
و چهار نفر از کوه پایه ری و چهار نفر از مصر و هفت نفر از
شیراز و دو نفر از طبرستان و سه نفر از حلب و چهار نفر
از کوفه که جمله سیصد و سیزده تن باشند که از میان رخت
خواب خود گم شوند و بخدمت آنحضرت حاضر شوند در روز
دیگر آن جماعه زنده شوند و در خدمت آنحضرت حاضر شوند و سلمان
فارسی و مقداد و ابا ذر و عمار و مالک اشتر و محمد حنفیه و ابو دجانه
انصاری و حذیفه بن الیمانی و جابر و سایر صحابه عظام
از جمله سیصد و سیزده تن اند مکان آنحضرت در این ایام بطریق
مخالفان و در اکثر کتب اثنا عشریه است که نام قریه که حضرت
صاحب الامر علیه السلام ساکنند کرعه است و بطریق دیگر
دو شهر است در مشرق و مغرب که ماورای اقالیم سبعه است نام
یکی جابلسا و نام دیگری جابلقا است و در کتاب تذکرة الائمه

از الضعیفین ابو محمد بن الوجنا و از اسوار حصینی سیصد و سیزده
نفر که در خدمت آنحضرت حاضر میشوند موافق احادیث متو
بسیار بلکه اجماع شیعه است که جمعی از بزرگان مومنان که
مرده اند در زمان آنحضرت زنده میشوند و جمعی از خاص
شیعیان که زنده شده بخدمت آنحضرت حاضر میشوند.
و منکر دین و منکر متعه و منکر حج تمتع و مسح و طواف کافر است در
مذهب شیعه و چهار تن از پیغمبران عیسی و ادریس و خضر و
الیاس علیهم السلام و بروایت دیگر اسمعیل صادق
و ابو عبد الله خضر بلکه این پنج نفر حاضر میشوند و بروایت دیگر
منکشفه بسیار تمه ابنیا حاضر میشوند با آدم علیه السلام و چهار
نفر از فرزندان حسن بن علی علیهما السلام و چهار تن
از مکه و مثل این از بیت المقدس و دوازده تن از شام
و مثل آن از یمن و سه نفر از آذربایجان و مانند آن از بنی
غزوه و سه نفر از بنی حسنه و چهار کس از بنی تمیم و دو نفر از
بنی اسد و هفت نفر از بغداد و چهار کس از بنی تمیم الله و دو نفر
از بنی اسد کو هفت نفر از بغداد و چهار کس از اولاد عقیل
و مثل آن از واسط و هفت تن از بصره و مثل آن از دیلم و از
و مانند آن از گیلان و هفت تن از کرمان از مازندران دو دوازده
تن از طالقان و مثل آن از کوهستان و شش تن از ناحیه

بصره

و از نیشابور محمد بن شاذان و از غیر وکلای که آنحضرت
را دیدند و دلایل امامت آنحضرت برایشان واضح شده
بعد از ابو القاسم ابو حلیس و ابو عبد الله کندی و ابو عبد الله
جنیدی القزاز و نیلی و ابو القاسم بن دبیس و ابی عبد الله
بن فروخ و مسرور الطباخ مولی ابی الحسن علیه السلام و احمد
و محمد پسران حسن و اسحاق کاتب از بنی نوبخت و صاحب النوه
و صاحب صره مختومه و حاجز و درباری و از بصره ابو الادیان
و از همدان محمد بن کشمرد و جعفر بن حمدان و از دینور حسن
بن هارون و احمد بن ادریس و از اصفهان بن بادشاله
و از صیمره زیدان و از قم حسن بن النضر و محمد بن محمد و علی بن اسحق
و پدرش و حسن بن یعقوب و محمد بن اسحق و سعد بن عبد الله و
از اهل ری قاسم بن موسی و پسر او و پسر محمد بن هارون و صاحب
الحصاة و علی بن محمد و محمد بن کلینی و ابو جعفر الرفا و از قزوین
مرداس و علی بن احمد و از فارس دو مرد بودند و ایشان نام
بیان نکرده و از شهرزور مرد ابن خال و باز میگویند از فارس
مجروح و از مرو صاحب الف دینار و صاحب المال و الرقعة
البیضا و ابو ثابت و از نیشابور محمد بن شعیب بن صالح و از
یمن فضل بن یزید و حسن پسر او و جعفری و ابن الاعجمی و
الشمشاطی و از مصر صاحب المولودین و صاحب المال و ابو رجا

بر سرش حاضر شدند و گفتند بعد از تو وکیل چه کس خواهد بود در جواب
گفت بعد از من وکیل حسین بن روح نوبختی است و چون وفات
حسین نزدیک شد بیان نمود که بعد از من وکیل علی بن محمد
سمری است چون علی بن محمد را وفات نزدیک رسید اکابر شیعه بوی
گفتند که یکی را وصیت نمای در جواب گفت لله امر هو بالغه
و بکسی وصیت نکرد و ایشان را خبر داد که بعد از من وکیل نخواهد بود و با
در سنه سیصد و بیست و نه هجری بود وفات یافت پس از آنکه بعد از
سمری وکالت نمود اکابر شیعه او را کافر میدانستند و در تحت حکم
مرقوم حسین بن منصور حلاج نموده اند که ادعای وکالت
مینمود و شیخ طوسی در کتاب غیبت نقل کرده که حلاج بقم
آمده در پیش امیان و کم عقلان دعوی وکالت حضرت
صاحب الامر علیه السلام مینمود تا آنکه علی بن بابویه رحمه الله
بوی آزار بسیار رسانید و او را از قم اخراج نمود و روایت کرده است
علی بن عیسی اردبیلی وزیر در کتاب کشف از محمد بن عبدالله
کوفی که جماعتی که بسوی ایشان از ناحیه مقدسه توقیعات بیرون
آمده است از بغداد عمری بود و پسرش و حاجز بلالی عطار
و از کوفه عاصمی و از اهل همدان اهواز محمد بن علی بن مهزیار و
از اهل قم محمد بن اسحق و از اهل همدان محمد بن صالح و از اهل
ری دو مرد بسدی و شامی و از آذربایجان قاسم بن علاء و

و از نیشابور

یعنی ترک کند پس عمل کن در وصیت من و امر کن جمیع شیعه
را تا آنکه عمل کنند و بر تو باد بشکیبائی و صبر و انتظار فرج کشیدن
پس بدرستیکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است که بهترین اعمال
انتظار کشیدن فرجست و همه شیعیان ما در حزن و اندوه
خواهند بود تا آنکه ظاهر شود فرزندم که پر کند زمین را از عدل
داد بعد از آنکه مملو باشد از جور و ستم پس صبر کن ای ابو الحسن
علی و امر کن جمیع پیروان مرا بصبر بدرستیکه زمین از جمله
بمیراث میدهد بکسیکه میخواهد و عاقبت از پرهیزکارانست و سلام
بر تو و بر همه شیعیان ما و رحمت و برکتهای او

وکلای

آنحضرت علیه السلام و جماعتی که دیده بودند بسند صحیح مرویست که
حضرت امام حسن عسکری علیه السلام آنحضرت را بخواص شیعیان
خوشنود مینمود و از آنحضرت مسایل میپرسیدند و آنحضرت میفرمود از
جواب ایشان را میداد و مشکلات ایشانرا حل مینمود تا
مدت سفرا و رسائل آنحضرت بشیعیان میرسانیدند و این
سفرا و رسائل را غیبت صغری میگویند بعد از آن غیبت کبری
شد و در غیبت کبری وکلای آنحضرت چهار نفر بودند اول ایشان
عثمان بن سعید عمریست که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
او را وکیل کرده بود و بعد از آن پسرش وکیل بود محمد بن عثمان
چون وفات محمد بن عثمان نزدیک شد جماعت بسیاری از اکابر شیعه

نوشته است به شیخ علی بن بابویه رحمة الله علیه بسم الله الرحمن الرحیم
پناه میبرم بخداوند عالمیان و سپاس و ستایش مر خدای
راست که پروردگار جهانیانست و عاقبت خیر برای پرهیزکاران
است و آتش جهنم از برای ملحدان و میل کنندگان از حق بیان
و نیست عداوت و دشمنی مگر بر ستمکاران و نیست خدایی
مستحق عبادت مگر آن خدایی که سزاوار پرستش و بهترین
آفرینندگانست   پس بدرستیکه وصیت میکنم ترا ای شیخ
من و محل اعتماد من ابی الحسن علی قمی توفیق دهد خدا ترا از
برساند بخوشنودی خود و بگرداند از صلب تو فرزندان صالح و نیب
و پرهیزکار و ترسیدن از خدای و برپا داشتن نماز و دادن زکوة
واجب پس بدرستیکه خدای تعالی قبول نمیکند نماز را از کسیکه زکوة
ندهد و وصیت میکنم ترا به بخشیدن گناهان و فرو خوردن خشم
و غیظ و صله رحم کردن و مواسات کردن اموال خود با برادران
و سعی کردن در حوائج ایشان در دشواری و آسانی و علم
نمودن نزد جهل و تفقه در امر بمعروف و نهی از منکر پس بدرستیکه
خدای تعالی فرموده است و غالبت میفرماید لا خیر فی کثیر
من نجواهم الا من امر بصدقة او معروف او اصلاح
بین الناس و اجتناب نمودن از فواحش و بر تو باد بنماز
شب و کسیکه سبک شمارد و سبک گرداند نماز شب را از ما نیست

یا علی

بن مریم علیه السلام بعد از آنکه او خروج نماید و عیسی علیه السلام
از آسمان نزول کند   جابر رضی الله عنه از آنحضرت
روایت کرده که شنیدم که نازل میشود عیسی بن مریم علیهما السلام
پس میگوید امیر قوم که مهدیست عیسی علیه السلام را که بیا با ما نماز کنیم
پس عیسی میگوید بدرستیکه بعضی از شما بر بعضی امیرست و این
از کرامتیست که حق تعالی باین امت کرده است و در پی سر
آنحضرت نماز کنند   محمد بن ابراهیم از ابو جعفر روانقی از
پدرش از جدش عبدالله بن عباس نقل کرده که در خدمت آن
حضرت بودم شنیدم که فرمود ضائع نخواهند شد و هلاک نخواهند
شد قومی و امتی که من در اول و عیسی بن مریم در آخر و مهدی در وسط
ایشان بوده باشند   سلمان فارسی رضی الله عنه از آنحضرت
روایت نموده که مهدی از فرزندان فاطمه است تمام الاحادیث
و ائمه معصومین علیهم السلام شیعیان را امر بصبر فرمودند و انتظار
فرج و دعا کردن را از برای ظهور آنحضرت عبادت شمرده اند
و بهتر دانسته اند زمان غیبت و حیرت را از زمان ادراک
و ملازمت آنحضرت ص زیرا که فتنه های عظیم در ظهور او بهم رسد خلق
بسیار از دین بدر میروند و همچنین منع فرموده اند از پرسیدن غیبت
آنحضرت که چرا غیبت او بطول کشید و چه فایده از غیبت منظور است
معتبر منقولست که حضرت امام زکی خاص حسن عسکری علیه السلام

که فرمود که اگر باقی نماند دنیا مگر یک شب که البته حق تعالی دراز خواهد کرد
آن شب را تا مالک دنیا شود مردی از اهل بیت من که موافق باشد
اسم او با اسم من و اسم پدر او با اسم پدر من و زمین را پر کند از
عدل و راستی چنانکه پر شده باشد از ظلم و جور و قسمت کند
مالها را در میان مردم بالسویه و برابر خواهد کرد و ایزد حق تعالی
به برکت او و بنای مردم را غنی و بی فقر و درویشی از دلها بدر خواهد
کرد و او مالک زمین خواهد بود هفت سال یا نه سال و خیری در
زندگی بعد از او نخواهد بود و تعیش و تنعم خلق را خواهد بود که مثل
آن ندیده و نشنیده باشند   ابو هریره از آنحضرت روایت
نموده که گفت شنیدم که فرمود قیامت قائم نشود تا آنکه مالک شود
مردی از اهل بیت من که قسطنطنیه و جبل دیلم را فتح نماید و اگر
نماند از دنیا مگر یک روز که البته حق تعالی دراز گرداند آن روز را تا او
شرک را جمیعاً فتح نماید و از شرک اثری در روی زمین نماند
قیس بن جابر از پدرش از آنحضرت روایت نموده
که فرمود زود باشد که بعد از من خلفا بهم رسند و بعد از خلفا امراء
بعد از امرا ملوک جبابره و بیرون آید از اهل بیت من مردی که مملو کند
زمین را از عدل و راستی چنانکه مملو شده باشد پیش از آن از
جور و ظلم   ابو سعید روایت نموده که از آن حضرت
شنیدم که فرمود از ما خواهد بود آن کسیکه نماز کند در پی او عیسی

از آنحضرت روایت نموده که شنیدم که میفرمود که در آخر الزمان فتنه
بسیار شود تا آنکه کس از یک پدر پسر خلاف گشته شوند و بعضیک
ترسد بعد از آن رایات سیاه پیدا شود و با دشمنان جهادی
کنند که هیچ قومی نکرده باشند در آن وقت خلیفه خدا مهدی
ظاهر شود هرگاه بشنوید که مهدی ظهور کرده بشتابید نزد او و بیعت
کنید که آن خلیفة الله مهدی علیه السلام است

روایت نموده که آنحضرت فرموده که رایات سیاه از جانب مشرق
پیدا شود گویا که دلهای ایشان قلعهای آهنی است هرگاه بشنوید
که آن طایفه رو آورده اند باید که بشتابید و متابعت ایشان بکنید
اگرچه غلتیده بر زانو باشند بر روی یخ و برف . سند خود از
امیر المومنین علیه السلام روایت نموده اند که فرمود که گفتم یا رسول الله
آیا از ما آل محمد خواهد بود مهدی یا از غیر ما پس رسول الله صلی الله علیه
و آله فرمود بلکه از ما خواهد بود نه از غیر ما حقتعالی چنانکه فتح این
دین را بما کرده است ختم آن نیز بما خواهد کرد و از ما خواهد بود چنانکه
مردمان بسبب ما از شرک خلاصی یافتند ببرکت ما از فتنه و فساد
هم نجات خواهند یافت و بسبب ما حق تعالی الفت میدهد میان
دلها بعد از آنکه در اقتال باشند بجهت فتنه ها و فسادها چنانکه الفت
و برادری داد بسبب دین بعد از آنکه دشمنان بودند با هم بجهت شرک
عبد الله بن مسعود روایت کرده که از آنحضرت شنیدم

جبارا نیز اینکه بکینه که رفتار کند و کار اسلام را بعد از آنکه فاسد شده
باشد باصلاح آورد پس خطاب کرده بعمر گفت که ای حذیفه اگر
باقی نمانده باشد از عمر دنیا الا یکروز که البته حق تعالی دراز میگرداند
آن روز را تا آنکه حاکم دنیا شود مردی از اهلبیت من که قتلهای
عظیم بر دست او جریان یابد تا اسلام ظاهر شود و کفر بر طرف
گردد و الله سبحانه وعده نموده و وعده او خلاف نمیشود و حق تعالی
سریع الحساب است ابوسعید روایت نموده که از آن
حضرت شنیدم که میفرمود تنعم خواهند کرد امت من در زمان مهدی
که تا امروز از اولاد آدم کسی این قسم تنعم نکرده باشد آسمان بر
ایشان باران پی در پی خواهد ریخت و زمین در شکم خود هیچ
روئیده را پنهان نخواهد داشت بلکه همه را بیرون خواهد داد
انس بن مالک روایت کرده که گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله
شنیدم که میفرمود ما بنو عبد المطلب از سادات اهل جنت ایم
بعد از آن مجمل را مفصل نموده بر آن منحصر نمایان اند که آن
منم و برادرم علی و عم من حمزه سید الشهدا و پسر عم من جعفر طیار
و دو سبط من حسن و حسین و مهدی هادی از اولاد حسین صلوات
الله علیهم ابوهریره روایت نموده که از آنحضرت شنیدم که میفرمود
که اگر باقی نماند از دنیا بغیر شبی که البته مالک و حاکم دنیا خواهد شد
مردی از اهلبیت من که انتقام مظلوم از ظالم خواهد کشید

از آنحضرت

ست مست [illegible] ابن عباس روایت نموده که در خدمت
آنحضرت بودم که جمعی جوانان از بنی هاشم آمدند چون چشم
بر ایشان افتاد رنگ مبارکش متغیر شد و آب در دیده
بگردانید پس ایشان گفتند یا رسول الله چرا در چهره شما
چیزی می بینیم که مکروه میداریم آنحضرت فرمود که بدرستیکه ما از اهلبیتیم
که اختیار کرده است حق تعالی آخرت را از برای ما و هرگز نخواسته است
از برای ما دنیا را بدرستیکه اهلبیت مرا بعد از من بلاها و آزارها و محنتها
خواهد رسید و در محنت خواهند بود تا آنکه قومی از جانب مشرق بیایند
که با ایشان [illegible] داده باشند پس ایشان جهاد کنند و کار بر
دشمنان تنگ سازند تا چون خواهند که حق با ایشان تسلیم نمایند
قبول نکنند و حق را بمردی از اهلبیت من واگذارند که مملو سازد زمین
را از عدل چنانچه قبل از آن مملو شده باشد از ظلم پس باید که هر که شما
از شماها کسیکه دریابد آن قوم را بجانب ایشان بشتابد اگرچه رفتنش
ممکن نباشد الا بسینه و زانو اگرچه راه رفتنش بر روی برف باشد
حذیفه روایت کند که از آنحضرت شنیدم که فرمود وای
بر این امت از پادشاهان جابره که چگونه خواهند کشت و خواهند
ترسانید کسانی را که اطاعت ایشان نکنند مومن و متقی در آن حال
بزبان با ایشان خواهند ساخت و بدل از ایشان بیزار خواهند بود
تا چون حق تعالی خواهد که بقدرت کامله خود باز اسلام را عزیز سازد

و راستی چنانچه مملو شده باشد از ظلم و جور . از ابو سعید
خدری منقولست که آنحضرت فرمود که باید زمین از ظلم و دشمنی
پر شود بعد از آن بیرون آید مردی از اہلبیت من و زمین را پر از
عدل و راستی کند چنانکه پر بود از ظلم و دشمنی

زید بن عوام از آنحضرت روایت کرده که گفت ظهور خواهد کرد مردی
از اہلبیت من که موافق باشد اسم او با اسم من و خلق او با خلق
من روی زمین را از عدل و راستی پر خواهد کرد ابو سعید
از آنحضرت روایت نموده که فرمود بعد از این زمانه را اختلافی و
انقطاعی بهم رسد فتنه‌ها ظاهر شود و در آخر مردی که او را سیدی
گویند ظهور کند و فتنه‌ها برطرف سازد و اختلافها را باتفاق
بدل کند و در بخششها و عطاها موافق حق و عدالت باشد

ابو سعید از آنحضرت روایت نموده که فرمود
بیرون آید مردی از اہلبیت من و عمل نماید بسنت من و نازل سازد
حقتعالی از آسمان برکت را و بیرون دهد زمین برکت خود را بجهت
او و مملو کند زمین را از عدل و راستی چنانچه مملو شده باشد از ظلم
و جور و عمل کند بهمین طریق هفت سال آنسانی که بجهت او مقرر
شده و نزول کند در بیت المقدس ثوبان
از آنحضرت روایت نموده که هرگاه ببینید که رایتها و علمهای سیاه
از طرف خراسان می آید رو بآن کنید که خلیفه خدا مهدی در آنجا

است

بزنهار که تابع او شوید و فرمانبر باشید او را و مخالفت او جایز مدارید
شنیده‌ام ابن عمر از آنحضرت روایت نموده که فرمود مهدی
بیرون خواهد آمد و بر سر او ملکی باشد که ندا میکرده باشد که این
مرد مهدی است و را متابعت نمائید تا آنکه تابع شوید او را [illegible] ابو سعید
از آنحضرت روایت نموده که فرمود که شما را بشارت میدهم
بمهدی که مبعوث خواهد شد در امت من در وقتیکه اختلاف و شورشها
در میان مردمان بسیار باشد و زمین را پر کند از عدالت و راستی
چنانچه پر شده باشد از ظلم و جور و راضی خواهند بود از او ساکنان
آسمان و زمین و قسمت خواهد کرد مالها را بر مردمان بالسویه و بر حسب
حقی را بحق خود خواهد رسانید [illegible] ابن عمر گوید از آنحضرت شنیدم که
میفرمود که قیامت قایم نخواهد شد تا آنکه مالک شود مردی از
اهلبیت من بر روی زمین را که نام او نام من باشد مملو کند زمین را از
عدل و داد چنانچه مملو شده باشد از ظلم و جور نوزده [illegible] از حذیفه یمانی
مرویست که آنحضرت فرمود که اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز که البته
بر خواهد انگیخت بدنیا خدا مردی را که اسم او اسم من باشد و خلق
او بعینه خلق من و کنیت او عبدالله باشد [illegible] از ابن عمر مرویست
که گفت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که دنیا باخر نخواهد رسید تا آنکه
حقتعالی بر انگیزاند مردی را از اهلبیت من که موافق باشد اسم او با اسم
من و اسم پدر او با اسم پدر من مملو سازد زمین را از عدل و داد

یعنی پیشانی او کشاده باشد و روی زمین را از عدل پر خواهد
کرد مال را نزد او قدری نباشد بهر کس بقدر استحقاق و حاجت
میداده باشد سیزدهم ابو حمامه از آنحضرت روایت کرده
که آنحضرت روزی خطبه میخواندند در آن اثنا ذکر دجال را فرمود
گفت مدینه کنا فتیها خود را بیرون خواهد انداخت چنانکه
کوره کنا فتهای آهن را دور میکند و آن روز را روز خلاص
نام خواهد بود از زمیان ام شریک برخاسته گفت یا رسول الله
در آن روز عرب در کجا خواهند بود آنحضرت فرمود اکثر ایشان در
بیت المقدس خواهند بود امام خلق در آنوقت مهدیست که او
مرد صالحست از ذریت من ابو سعید خدری از آن
حضرت روایت نموده که فرمود بیرون خواهد آمد مهدی از امت
من او را برمی انگیزانند برای مردمان حق تعالی ظاهر شود اولا
در زمان او بعیش و تنعم خواهند گذرانید و چهار پایان از آب
و علف بسیار خواهد بود و زمین بیرون خواهد آورد نبات و سبزه را که
در شکم داشته باشد و عطا خواهد کرد مال را و زرها را جمع دادم چنانکه
باید و شاید و فقیری در عیال و همسایه ندیابند پانزدهم ابن عمر روایت
میکند که از آن حضرت شنیدم که فرمود بیرون خواهد آمد مهدی
در حالتی که ابری بر سر او سایه انداخته و منادی در آن ابر
ندا میکرده باشد که این مهدی و خلیفه حقیقی سبحانه و تعالی است

اثار

و مرغان در زمین و آسمان ابوسعید از آنحضرت روایت
نموده که فرمودند که مهدی از ما و اولاد ما خواهد بود و از جمله علامات
او بینی کشیده باشد و پیشانی نورانی ابوسعید از آنحضرت
روایت نموده که فرمودند که مهدی از ما و اهلبیت ما است مردی
خواهد بود از عترت من که او را بینی کشیده خوش اندام خوش نما
بوده باشد او زمین را پر خواهد کرد از عدل بعد از آنکه از جور
پر شده باشد ابوامامه باهلی از آنحضرت روایت نموده
که میان شما و اهل روم چهار فتنه و مصالحه خواهد بود و بر دست مردی که
از آل هرقل باشد بفعل خواهد آید یکی از حضار مجلس برخاسته
گفت یا رسول الله امام در آن روز که خواهد بود فرمود مهدی امام
خلق خواهد بود از فرزندان من چهل سال عمر او شده و قوی
رو او را بیابت ستاره خواهد بود که نورانی باشد و در طرف راست
رو خال سیاهی باشد و عبای قطوانیه که ان مهی ست
در حوالی کرده پوشیده باشد و او را مشابهت ببرادران
بنی اسرائیل باشد گنجها را از زمین بر آرد و شهرهای شرک
و کفر بر دست او فتح شود عبدالرحمن بن عوف از آنحضرت
روایت نموده که مهدی را حقتعالی برمی انگیزاند از عترت
من و عترت من از ثنایای او انکه افرق الثنایا باشد
یعنی دندانهای پیش او از هم جدا باشند و اجلی الجبهه باشد

انکسی را که قفلهای ضلالت و گمراهی را بگشاید و قفل از دلهای
غفلت دار بر دارد و در زمان ایمنی در آید چنانچه از ظلم و جور
پر شده باشد ای فاطمه ای نور دیده من محزون مباش و گریه
مکن که حضرت عزت جل و عز بتو از من و از همه کس رحیم‌تر است و
مهربان‌تر بجهت نزدیکی که ترا با من هست و بجهت محبتی که ترا در دل من
است بتحقیق که تزویج فرمود حق تعالی ترا با زوج تو در حالتیکه
عظیمتر و لیش عزیزتر و بر رعیت رحیم‌تر و با حکام داناتر و در حکم
کردن عادل‌تر بود و من از حق تعالی در خواسته‌ام که تو اول
باشی که از زنان که بمن ملحق خواهد شد از اهل بیت حذیفه از عبدالله بن
عمر روایت کرده که گفت از آنحضرت شنیدم که فرمود که مهدی
از ذریه من بیرون خواهد آمد که او را کرعه گویند حذیفه روایت کرده
که آنحضرت فرمود بدرستیکه مهدی مردی خواهد بود از اولاد من
که روی او درخشنده و نورانی باشد چون ستاره پر نور درخشنده
حذیفه از آنحضرت روایت کرده که فرمود مهدی موعود مردی
از فرزندان من خواهد بود که رنگ روی مبارکش رنگ مردم عرب
باشد و جسم و جثه او مثل اولاد بنی اسرائیل علیه السلام باشد
و بر طرف راست روی او خالی باشد که گویا ستاره ایست نورانی
پر سازد روی زمین را از عدالت بعد از آنکه از ظلم و جور پر شده
باشد و راضی باشند بخلافت او اهل زمین و اهل آسمان و

مرغان

سوی زمین نگاه کردنی و اطلاع یافتی و برگزید از جمیع اهل زمین پدر ترا
و او را برانگیخت برسالت بعد از آن توجه دیگر نمود و اختیار فرمود
از جمیع اهل عالم شوهر ترا و بمن وحی نمود که ترا باو عقد کنم ای فاطمه
ما از اهل بیتیم که حق تعالی با عطا فرموده است هفت خصلت که
بغیر از ما هیچکس نداده و بعد از ما بهیچکس نخواهد داد یکی آنکه مرا
خاتم نبوت ساخته و من نزد حقتعالی خاتم النبیین و اکرم المرسلین
و دوست ترین جمیع مخلوقاتم و پدر توام و دیگر آنکه وصی من علی
بهترین اوصیا و دوست ترین جمیع خلق الله است نزد الله تعالی و او
شوهر تست و دیگر آنکه شهید ما بهترین شهیدانست و دوست ترین همه نزد حق
عز و جل و او حمزة بن عبد المطلب است که عم پدر تو و شوهر تست و دیگر
آنکه جعفر از ماست که حقتعالی او را دو بال داده که در بهشت
با ملائکه طیران مینماید و بهر جا میخواهد میرود و می آید و او پسر عم
تو و برادر شوهر تست و دیگر آنکه دو سبط این امت از ما اند یکی
ان هر دو پسران تو حسن و حسین اند و هر دو بهترین جوانان
اهل بهشت اند و بحق خدائی که مرا براستی بخلق فرستاده که از نسل
دو سبط خواهد بود مهدی این امت در آن وقت دنیا هرج و مرج
شده باشد و فتنه ها ظاهر گشته و مردمان بعضی بر بعضی مسلط
شده نه هیچ بزرگی رحم نماید کوچکی را و نه هیچ کوچکی رعایت تعظیم
و توقیر بزرگان نماید در آنحال حقتعالی برانگیزاند از نسل هر دو سبط

هشت سال

نه سال تنعم خواهد کرد در زمان او خلایق نعمتی خواهند کرد که هیچ
بدکار و نیکوکار هرگز نکرده باشد از آسمان همیشه فیض خواهد بود
و ذخیره نخواهد کرد زمین هیچ علف و دانه را دوم بسند مذکور از آن
حضرت منقولست که فرمودند مملو خواهد گشت زمین از ظلم و جور بعد
از آن مردی از عترت من خواهد آمد و دنیا را پر از راستی و عدل
خواهد نمود و اما مالک زمین خواهد شد هفت سال تا نه سال
سیوم بسند مذکور از آن حضرت منقولست که فرمود که قیامت
قایم نخواهد شد مگر بعد از آنکه مالک شود زمین را از عدل و داد
چنانچه مملو از جور شده باشد بیش از مدت هفت سال چهارم
از زری از علی بن الحسین از پدرش علیهما السلام روایت
نمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی فاطمه صلوات الله علیها
را گفت المهدی من ولدک [illegible] علی بن الهلال از پدرش نقل
نموده که گفت بخدمت رسالت پناه رسیدم در حالیکه دنیا را وداع
میفرمود دیدم که دخترش فاطمه علیها السلام بر بالینش نشسته
میگریست پس گریست تا آنکه آواز گریه اش بلند شد پس رسول خدا صلی الله
علیه و آله سر بطرف او برداشته فرمود ای حبیبه من فاطمه چه چیز ترا
میگریاند پس فاطمه علیها السلام گفت از ضایع شدن بعد از تو می
ترسم که حق ترا فراموش نمایند یا فاطمه [illegible] بدرستی که رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود یا حبیبه من مگر ندانسته که حقتعالی نگاه کرد و اطلاع یافت

برایی

ابو قتاده انصاری و از زنان حضرت فاطمه علیها السلام و ام سلمه
و عائشه اند در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ابو داود و
ترمذی از ابو هریره روایت کرده اند که رسول الله صلی الله علیه
و آله فرمود بحق قدرت خداوندیکه جانم در دست قدرت
اوست که نازل شود در شما فرزند مریم و امام شما در میان شما
حاکم عادل باشد پس چلیپای نصاری را شکند و جزیه را
بر طرف کند یعنی از ایشان چیزی بغیر از اسلام قبول نکند
پس گفت که رسول خدا فرمود که چگونه خواهد بود در وقتیکه نازل
شود در میان شما فرزند مریم و امام شما از شما باشد و در صحیح از جابر
مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که پیوسته طائفه از امت
من مقاتله بر حق خواهند کرد و غالب خواهند بود تا روز قیامت پس
فرمود که فرود خواهد آمد عیسی بن مریم پس امیر ایشان خواهد گفت
بیا با تو نماز کنیم او خواهد گفت نه شما بر بعضی امیرید برای آنکه خدا این
امت را گرامی داشته است و حافظ ابو نعیم احمد بن عبد الله اصفهانی
که از اکابر اهل سنت است چهل حدیث در باب مهدی علیه السلام جمع
نموده است و در کشف الغمه و فصول مهمه و غیره ذکر کرده اند
بحذف اسانید بیان مینماید اول ابو سعید خدری روایت
کرده است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که مهدی
هادی امت من خواهد بود اگر عمرش کوتاه باشد هفت سال و الا

ابی داؤد والترمذی ... ما نقله ابو اسحاق احمد بن محمد
الثعلبی فی تفسیره یرفعه بسنده الی انس بن مالک قال قال
رسول الله صلی الله علیه وآله نحن ولد عبد المطلب سادة الجنة
وانا وحمزة وجعفر وعلی والحسن والحسین والمهدی ...
ما نقله صاحب کتاب فصول مهمة وکشف الغمة عن ابی داؤد
انه قال قال رسول الله لا تذهب الدنیا حتی یملک العرب من
اهل بیتی یواطی اسمه اسمی قال ابن طلحة وصاحب فصول مهمة
قال الشیخ ابو عبد الله محمد بن یوسف الکنجی الشافعی من
کتاب البیان من اخبار صاحب الزمان فی الدلالة علی
کون المهدی حیا باقیا منذ غیبته الی الآن ولا امتناع فی
بقائه کبقاء عیسی ابن مریم والخضر والیاس من اولیاء الله وبقاء الا
عور الدجال وابلیس اللعین من اعداء الله وقالا ثبت
بقاؤهم بالکتاب والسنة ... جماعة کسانیکه احادیث
مهدی علیه السلام را ذکر کرده اند عبد الله بن عباس وعبد الله بن مسعود
وابو سعید الخدری وابو ذر الغفاری وسلمان الفارسی وجابر بن
سمرة وجابر بن عبد الله الانصاری وانس بن مالک وابو هریرة
وعمر بن الخطاب وزید بن ثابت وزید بن ارقم وابو امامة وام سلمة
بن الاشقع وابو ایوب انصاری وعمار بن یاسر وحذیفة بن الیمان
وعمران بن الحصین وسعید بن مالک وحذیفة بن الیمانی و

الحسین فقال من ہذا مہدی الامۃ قال ابو عبد اللہ محمد بن یوسف
بن محمد الکنجی الشافعی ہذا اخرجہ الدار قطنی صاحب الجرح
والتعدیل ومنہا ما اخرجہ ابو داود بسندہ فی صحیحہ یرفعہ الی علی
بن ابی طالب علیہ السلام قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وآلہ لو لم یبق من الدہر الا یوما واحدا لبعث اللہ رجلا من اہل
بیتی یملاء الارض عدلا کما ملئت جورا ومنہا ما رواہ ایضا
ابو داود فی صحیحہ یرفعہ بسندہ الی ام سلمۃ زوج النبی صلی اللہ علیہ
وآلہ ورضی اللہ عنہا قالت سمعت رسول اللہ یقول المہدی
من ولدی ومن عترۃ فاطمۃ ومنہا ما رواہ الحافظ ابو محمد
الحسین بن مسعود البغوی فی کتاب المصابیح شرح السنۃ اخرجہ
الامامان البخاری ومسلم کل واحد منہما بسندہ فی صحیحہ الی
ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ کیف انتم
اذا نزل فیکم وامامکم منکم ومنہا اخرجہ ابو داود والترمذی
بسندہما فی صحیحیہما یرفعہ کل واحد منہما بسندہ الی عبد اللہ بن
مسعود قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ لو لم یبق من الدنیا
الا یوم واحد لطول اللہ ذلک الیوم حتی یبعث رجلا من اہل بیتی
یواطی اسمہ اسمی اسم ابیہ یملاء الارض قسطا وعدلا کما ملئت جورا
وظلما ومنہا فی روایۃ اخری ان رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وآلہ قال رجل من اہل بیتی یواطی اسمہ اسمی ہذہ عن

فقال بلى قلت الا تحدثني بشيء مما سمعته من رسول الله في
علي وفضله قال بلى اخبرك ان رسول الله صلى الله عليه وآله
مرض مرضة فقد نقه فدخلت عليه فاطمة عليها السلام تعوده
وانا جالس عن يمين رسول الله صلى الله عليه وآله فلما رأت
ما برسول الله من الضعف خنقتها العبرة حتى بدت دموعها
على خدها فقال لها رسول الله ما يبكيك يا فاطمة قالت اخشى
الضيعة يا رسول الله فقال يا فاطمة اما علمت ان الله اطلع الى
الارض اطلاعة فاختار منها اباك ثم اطلع ثانية فاختار منها
بعلك فاوحى الي فانكحته واتخذته وصيا اما علمت انك بكرامة
الله اياك زوجك اعلمهم علما واكثرهم حلما واقدمهم سلما
فضحكت واستبشرت فاراد رسول الله صلى الله عليه وآله
ان يزيدها مزيد الخير كله الذي قسم الله لمحمد وآل محمد فقال لها يا
فاطمة ولعلي ثمانية اضراس يعني مناقب ايمان بالله ورسوله وحكمته وزوجته
وسبطاه الحسن والحسين وامره بالمعروف ونهيه عن المنكر يا فاطمة
انا اهل البيت اعطينا ست خصال لم يعطها احد من الاولين
ولم يدركها احد من الآخرين نبينا خير الانبياء وهو ابوك ووصينا
خير الاوصياء وهو بعلك وشهيدنا خير الشهداء وهو حمزة عم
ابيك ومنا سبطا هذه الامة وهما ابناك ومنا مهدي هذه
الامة الذي يصلي عيسى عليه السلام خلفه ثم ضرب على منكب

الحسين

الی الله ویخرج من صلبه ابنه وسماه محمدا المرغب فی الله والذاب
عن حرم الله ویخرج من صلبه ابنه وسماه عبده علیا المکتفی بالله
الولی الی الله ثم یخرج من صلبه ابنه وسماه عبده حسنا مومن
بالله مرشد الی الله ویخرج من صلبه ابنه کلمة الحق ولسان الصدق
مظهر الحق حجة الله علی بریته له غیبة یظهر الله به الاسلام واهله ویخفی
به الکفر واهله. مقتل خوارزمی باسناده عن سعد بن بشیر عن
علی ابن ابی طالب قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله انا وارد کم
وانت یا علی الساقی والحسن الرائد والحسین الآمر وعلی بن
الحسین الفارط ومحمد بن علی الناظر وجعفر بن محمد محصی المحبین و
المبغضین وقامع المنافقین وعلی بن موسی زین المؤمنین
ومحمد بن علی منزل اهل الجنة فی درجاتهم وعلی بن محمد خطیب
لشیعته وزوجهم الحور العین والحسن بن علی سراج اهل الجنة
یستضیئون به والمهدی شفیعهم یوم القیمة حیث لا یاذن
الله الا لمن یشاء ویرضی۔ سنن ابی داود والترمذی کل منهما
بسنده یرفعه الی ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال سمعت
رسول الله صلی الله علیه وآله یقول المهدی منی اجلی الجبهة اقنی
الانف یملا الارض قسطا وعدلا کما ملئت ظلما وجورا۔ فی کتاب
کفایة الطالب کنجی عن الدار قطنی صاحب الجرح والتعدیل
قال اتیت الی ابی سعید الخدری فقلت له هل شهدت بدرا فقال

موسى والحسن والحجة اثني عشر مكتوبا بالنور فقلت يا رب
لمن هولاء الاسماء فقد عرفتهم لي فنوديت يا محمد الائمة
بعدك من ذريتك ثم عن عائشة قالت كان لنا مشربة
وكان النبي صلى الله عليه وآله اذا جاء جبرئيل عليه السلام لقيه
فيها رسول الله مرة وامرني ان لا اصعد اليه فدخل الحسين
بن علي ولم يعلم حتى غشيها فقال جبرئيل من هذا فقال رسول
الله صلى الله عليه وآله ابني فاخذه النبي فاجلسه على فخذه
فقال جبرئيل عليه السلام اما انه سيقتل قال رسول الله
الله اكبر ومن يقتله قال امتك قال رسول الله امتي قال
نعم وان شئت اخبرتك بالارض التي يقتل فيها فاشار
جبرئيل عليه السلام الى الطف بالعراق واخذ تربة حمراء
فاراه اياها فقال هذه من تربة مصرعه فبكى رسول الله صلى الله
عليه وآله فقال له جبرئيل عليه السلام لا تبك فسوف ينتقم الله
منهم تعالى بكم اهل البيت فقال رسول الله حبيبي جبرئيل ومن
قائمنا اهل البيت قال هو التاسع من صلب الحسين وكذا سماه
عبده عليا خاشعا لله خاشعا ثم يخرج من صلب علي
ابنه سماه عبده محمدا قانتا لله ساجدا ثم يخرج من صلب
محمد ابنه سماه عبده جعفر ناطقا عن الله صادقا في الله
ويخرج من صلبه ابنه وسماه عبده عليا الرضي بالله الداعي

الى الله

الاسباط کانوا من ولد یعقوب وکانوا اثنا عشر رجلا فان
الائمة بعدی اثنا عشر من اهل بیتی علی اولهم و
اوسطهم واخرهم محمد مهدی هذه الامة الذی یصلی
عیسی بن مریم خلفه الا ان من تمسک بهم بعدی
فقد تمسک بحبل الله ومن تخلی منهم فقد تخلی منه عن
عمر بن الخطاب قال سمعت رسول الله صلی الله علیه واله
یقول الائمة بعدی اثنا عشر تسعة من صلب الحسین علیه
السلام منها مهدی هذه الامة من تمسک بعدی بهم
فقد تمسک بحبل الله ومن تخلی منهم فقد تخلی من الله جابر
عن ابی هریرة قال صلی بنا رسول الله صلوة الفجر ثم اقبل
علینا فقال معاشر اصحابی من احبنا اهل البیت حشر
معنا ومن استمسک بالعروة الوثقی نجا فقام الیه ابوذر
فقال یا رسول الله فکم الائمة بعدک قال عدد نقباء بنی اسرائیل
فقال کلهم من اهل بیتک فقال کلهم من اهل بیتی تسعة
من صلب الحسین والمهدی منهم عن ابی امامة قال
رسول الله صلی الله علیه واله لما عرج بی الی السماء رایت
مکتوبا علی ساق العرش بالنور لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته
بعلی ابن ابیطالب ونصرته به ثم بعده الحسن والحسین ورایت
علیا علیا علیا ثلث مرات ورایت محمدا محمدا مرتین وجعفرا و

علیه السلام است مادرش ملیکه دختر یشوعا پسر قیصر روم
بود از نسل شمعون الصفا وصی حضرت عیسی علیه السلام
ملقب به نرجس خاتون بعضی گویند دختر زید علویه است و این
در نهایت ضعف است و رجحین روایات والاشهر مکوارش
بنحائی بود که مرتبه بلیند امامت سرافراز شد احادیث ظهور
آنحضرت علیه السلام از طرق عامه که از صحاح سته ایشان
استخراج شده که هر یک ازین صحاح ما اهل سنت بمنزله
قرآن میدانند بچند حدیث اکتفا مینماید اول نقله ابو هریره
عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال لا تقوم الساعة
حتی یملک رجل من اهل بیتی یفتح القسطنطنیه و جبل الدیلم
ولو لم یبق الا یوم لطول الله تعالی ذلک الیوم حتی یفتحها دوم
عن ابی بریده قال قلت یا رسول الله صلی الله علیه و آله لکل
نبی وصیا و سبطین فمن وصیک و سبطاک فسکت
ولم یرد علی جوابه فصرفت حزینا فلما کان الظهر قال ادن
یا ابا بریده منی فجعلت ادنو و اعوذ بالله من غضب
رسوله قال ان الله بعث اربعة الاف نبی وکان لهم
اربعة الاف وصی و سبط فو الذی نفسی بیده انا خیر
الانبیاء و وصیی خیر الاوصیاء و ان سبطی خیر الاسباط
ثم قال الحسن و الحسین سبطای من بنیه الائمه و ان

الاسباط

بیابانها میگردد چون سنی بود حقتعالی وحی فرستاد بحضرت
موسی علیه السلام که او را بکش و بعضی از ایشان بمسخ شتر ملعون
قائلند که بصورت سگیست و در بیابانها تشنه میگردد و
بعضی این را در سمت سامره در رودخانه بیدا دیده اند و دیگر
سیمرغ است که عنقای معروفست و بدعای حنظلة بن صفوان
علیه السلام غایب شد آن شتریست که باعتقاد ایشان
جنازه حضرت امیر المؤمنین بار او است و هنوز در بیابانها
میگردد بچه صالح علیه السلام است که گویند هنوز در میان
کوههای شام میباشد و ناله میکند و قافله حاج که بآن
راه میروند سازها میزنند و آوازها و نعرهها بر میدارند که شتر
ایشان صدای بچه ناقه را نشنود و اگر بشنود همه شتران
بمیرند و اکثر علما میگویند که ققنس مرغیست که هزار سال
عمر مینماید چون وقت مردنش میشود هیمه بسیار جمع میکند و بر
روی آن منشیند و ناله میکند و بال بر هم میزند و آتش
از بال او بهیمه می افتد و می سوزد ولادت باسعادت
آنحضرت علیه السلام در شب چهاردهم ماه شعبان و بعضی
هشتم ماه مذکور گفته اند و در کشف از طریق مخالفان بیست
و سیم ماه مبارک رمضان واقع شد در سال دویست
و پنجاه و پنج یا شش هجری پدر بزرگوارش امام حسن عسکری

ناقه

خاسقات بلند شود وکفیل مهمات ورئیس قوم از رذل ترین
ایشان باشند وازفاسقان مخارج بر سیده باشند و به تعقب
با ایشان سلوک کنند و تصدیق دروغگو نمایند کذابان صادق
باشند و خاین امین و زنان بمردان مانند شوند و مردان
بزنان تشبیه جویند و مردان بمردان سکایت کنند وزنان
بزنان رغبت نمایند وزنان چون مردان بر زینها سوار شوند
و در زینها کروند و گواهی دهند بی آنکه از ایشان گواهی طلبیده وگواهی
راست کوشش نکنند وفتوی دهند عمل و دنیا را بآخرت ترجیح و
واختیار نمایند کرکان باشند پوست بر پوشند و لباس از مرد آریده
بر وی از صبر تلخ تر بس بر شماست که دران قسم روزگار خود را از
میان کشید درآرند چون حدیث طولانی بود باین مطلب
که ضرور بود اکتفا نمود دیگر از آن کس نبکه اهل سنت
گویند که زنده است ضحاک علوانی ماردو است که حجاج
و بند فریدون او را حبس کرده هنوز مقید و محبوس است
گوگرد احمر را گویند از بخار دهن آن مار است که بردوش ضحاک
ودان گوگرد در قعر چاه است کسی نتواند که از حرارت دهن
آن مار ازان بیرون آورد و مختص بالی ضحاک بابلی عذاب
معذب ساخته دیگر هاروت و ماروت بیکل بشر در چاه
بابل او یخته اند دیگر سامری باشد که گویند هنوز در

ذبح نماید عدد ... ظهور دجال در کتاب خرایج از حضرت
امیر المؤمنین مرویست که روزی خطبه میخواندند و بعد از فراغ
فرمودند سلونی قبل ان تفقدونی صعصعه
بن صوحان قدرت کرده پرسید یا امیر المؤمنین دجال کی
بیرون خواهد آمد آنحضرت فرمودند که این علمیست از اسرار مخفیه
و نباید رخصت اظهار آن نباشد اما از برای آن علامتها
هست که همه بهم متصل است فوت کردن و سهل شمردن نماز
و برطرف شدن امانت و رواج یافتن زنا و حلال دانستن دروغ
و افترا و فروختن دین بدنیا و قطع صله رحم نمودن و ربا خوردن
و تابع هوا شدن و مشورت با زنان کردن و سفها را امور
عظیم فرمودن و خون ریختن و سهل شمردن و علم ضعیف
باشد و ظلم فخر کنند و امرا فاجر شوند و وزرا ظالم گردند و علما
خیانت پیشه کنند و قرا فسق را شیوع نمایند و بطالت فخر
کنند و ظاهر شود شهادت زور و منارها بلند شود و مسجدها
کنگره دار گردد و مصحفها حلی و حلل بهم رسانند و بیتهای ائمه
و طغیان رونق گیرد و صفهای نماز در هم رفته و بهم پیوسته
و اما دلها متفرق و از هم دور بوده و نقض عهد را سهل
شمردن و خلف وعده را سهل گیرند و شریک باشند
زنان با شوهران در تجارت بجهت حرص دنیا و آوازهای

داده هرگاه خروج کند و دعوی خدائی نماید گوئید بدانید
که خدای شما یک چشم نیست چون خروج کند بر خری سوار باشد
که میان هر دو گوشش یک فرسخ فاصله باشد و اکثر اتباع
دجال اولاد زنا و یهودان باشند بقرب شش مسلمانان نزد
یک شد اول یهودان بخدائی او اقرار نمایند بطریق منافقان
آنکه عمر بعد از آنکه شمشیر بر دجال زد و برگشت و بر سر او گشت
و دجال ضرری نرسید حضرت مرغی را طلبید و فرمود که دجال
را صبر کشتن دار و با اصفهان آید از پس آن مرغ دجال را
با اصفهان انداخت در یهودیه و میگویند که از آنجا خروج کند
یک چشم او کور است و چشم دیگرش در میان پیشانی است و
از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه منقول است که فرمودند
که بیرون می آید دجال بر خر سبز سوار که ما بین گوشهای حمار او
زینت طیور الملون در سایر خواهد بود که محفوظ شدید باشد حرم
حمارش یک میل خواهد بود و تابع اتش جماعتی اند که طیلسانهای
سبز پوشند و گویا طیلسان سبز پوشیدن پیوسته است و حضرت
صاحب الامر علیه السلام در بلاد شام او را در سه روز عقبه
فیق بقتل میرسانند و بر روایت شافعی بر دیهی که آنرا
لد گویند از مضافات فلسطین او را بقتل میرسانند و
در روایت دیگر آنکه حضرت مسیح او را در صخره بیت المقدس

ز آسمان فرود آید پیش از حضرت صاحب الامر علیه السلام
و آن وقت نماز باشد که روح الله بحضرت صاحب علیه السلام
اقتدا کند و بامر آنحضرت متوجه دجال شود با حربه که از آسمان
آورده حمله کند او بگریزد و خدا تعالی زمین را امر کند که او را
بگیرد و نگذارد که او فرود و حضرت او را بکشد و در پناه هر درختی
و دیواری و کوهی که اصحاب آن ملعون باشند آن مکان باواز
بلند ندا کند که اینجا است بیائید و بکشید و بروایت دیگر است
که حضرت مهدی زبیس اهل ضلالت را بجهنم فرستند و بروایت
دیگر از آنحضرت منقولست که قامت دجال شصت گز است
و ابلهٔ او از رنگ چشم است و رنگش و شاخ است و دهنش
مدور است و ناخنهای سر گشته دارد و لشکرش هزار هزار و
ششصد هزار کس خواهد بود و بحضرت خضر علیه السلام برمیخورد
و آنحضرت میگوید که تو دجال کافری و آنحضرت را شهید
کند تا سه مرتبه و حق تعالی او را زنده میکند و در کتاب
اکمال الدین حدیثی مذکور است که مضمون مختصری از آن
اینست که دجال در زمان رسول صلعم متولد شد و رسول الله
با جماعتی سه مرتبه بخانهٔ او رفت و فرمود که اقرار بوحدانیت
خدا و برسالت من بیاور پس آن ملعون ابا کرد و راضی نشد
پس حضرت فرمود که خدا به پیغمبر از پیش احوال این ملعون خبر

۱۶۰۱۱۱۱

ومیان ہر دو گوشش چہل میل فاصلہ و در سایہ گوشش او چہل
ہزار کس راہ روند و بلندیش از زمین ہفت فرسنگ و درازیش
سے فرسنگ و بر کامش یک میل و در میان گوشش جمع کثیرے
بنشینند و تقویٰ یابنی کامش چہار فرسنگ باشد و نسیح از
ہر مویش آواز نغمہ تازہ و سازے در کمال خوشی بر آید و یک
کوہ بزرگ از طرف راستش باد و ہر جا کہ رود ہر دو کہ در نظر
باغی نماند در غایت آراستگے و نہایت پیراستگی پر از انواع
نعمتہا و میوہا و از ہر جانب بہتری جانبے کہ جمیع بنشینند کہ
از دیدن آن پرواز کنند و این را بہشت نام کنند و از جانب
چپش کوہی دیگر پر از آتش و مار و عقرب و انواع حشرات
الارض و انواع عذاب باشد و نام آن دوزخ کند و آواز
بلند فریاد کنند ای خدای بزرگ شمایم و پروردگار ہمہ ایم
ہر کس اطاعت من کند و بمن ایمان بیاورد او را داخل بہشت
خود کنم و بانواع نعمتہا متنعم گردانم و ہر کہ اطاعت من نکند
بدوزخ خود اندازم غرض در مدت چہل روز تمام عالم را طی
کند و جمیع کثیر از حرامزادگان و بیوہ زنان پیرو او بگروند
و ہمہ جا ہا را مسخر کند الا کعبہ معظمہ و مدینہ مشرفہ و بیت المقدس
چون خواہد داخل شود ملائکہ بامر الٰہی با حربہ ہای عذاب شد
حملہ کنند چون نزدیک مکہ معظمہ رسد حضرت عیسیٰ علیہ السلام

از آسمان

گذاشت و گفت این چند کس را بردار و ببر بزمین مدینه
اشتر را فرود آورد و ما بر آن سوار شدیم و در یک ساعت
بمدینه رسیدیم پس تمیم داری نصرانی بود بخدمت حضرت
رسالت آمد و ایمان آورد و در اخبار وارد شده است که سه سال
پیش از خروج آن ملعون خداوند تعالی در سال اول آسمان
را امر فرماید که ثلث باران خود را نگاه دارد و زمین را فرماید که
ثلث زرع و گیاه را نرویاند و سال دیگر آسمان و زمین
هر کدام دو ثلث برکت و رحمت را قطع کنند و سال سوم
یک قطره باران نبارد و یک برگ گیاه زمین نرویاند
بعد از آن دجال خروج کند و ظاهر میشود که خروج آن
ملعون پیش از ظهور آنحضرت باشد و در روایتی است
که بعد از ظهور آنحضرت خروج میکند اول بر سر کوه
نشیند و با آواز بلند فریادی کند که آوازش بهزار فرسخ
رسد و بار دیگر نعره بزند که ابرار و اشراف بشنوند
و سه روز و بروایت دیگر چهل روز بر سر آن کوه توقف
کند تا اسباب لشکرش مهیا شود و شیطان‌ها آیند و
پیشا دیمه کاره او باشد و بعد از آن از کوه بزیر آید و بر
حمار سوار شود و مرویست که حمار دجال کلکلش سرخست
و چهار دست و پایش تا زانو سیاه و از زانو تا سم سفید

بترسیدیم گفتم سبحان الله هرگز حیوانی باین صورت ندیده‌ام
زن خبر بآن آمد و گفت دجال که سوار خر خواهد شد از من
عجیب‌تر است گفتم کجاست گفت درین قصر اندرون رفتیم
شخصی را دیدیم که چنان بزرگی کسی را ندیده بودیم و هم یک چشمش
ممسوح بود و بیاد جبهه‌های شکاف بداشت و بالای چشم دیگرش
چون ستاره سپید درخشید در میان دو چشمش مو بر آمده بود
مثل شتر و بر پیشانیش نوشته بود که کافر بالله و از پاشنه
تا زانو بزنجیر بود و دو دست را بگردنش بغل بسته و میان آسمان
معلق ایستاده بمن گفت تمیم داری توئی گفتم بلی احوال
چند پرسید بعد از آن گفت محمد را دیده گفتم بلی گفت نبی‌ای
عربی که تولدش در مکه بود و بمدینه هجرت نمود و صاحب لوا
و شفاعت هر حرف کرامت چون باو برسی تصدیق او
بکن و باو ایمان بیاور این نصیحت که ترا کردم هیچکس را
نکردم و بروایت مصابیح پرسید که عرب با او حرب کردند
گفتم آری گفت بر چه قرار گرفت گفتم بسیاری از ایشان
اطاعت او کردند گفت خبر ایشان در کس نیست بعد از آن
گفت نزدیکست که مرا اذن خروج دهند و همه روی زمین
را در چهل روز بگردم بعد از آن الاعشی را که پاسش حاصل
است طلبید و بروایت دیگر بعایه پیش آمد و تا تو بریقی

گذاشت

درشتند و دجال بدفعال از عقب آن معدن کمال نعلین پوشیده
عصای طغیان برگرفته بجانب مدینه رفت چون خلایق آن
خلقت غریب و هیأت عجیب را دیدند گریزه انبوه بر جمع
آمدند دجال بر سر کوهی دوید و سنگ گران برداشت و بر سر راه
ایشان گذاشت و در میان آن کوه محبوس گردانید عمر عیان
عزیمت دریافته ترسان و گریزان بخدمت حضرت رسالت
و حقیقت را عرض نمود حضرت برخاسته متوجه آن کوه شد و دست
بدعا برداشته گفت خدایا شر این بدفعال را تا وقتیکه خود میدانی
از امت من دفع کن فی الحال مرغی از مرغزار آسمان فرود آمد
و دجال را بچنگال گرفته بهوا برد هرچند تضرع و ابتهال نمود حضرت
متوجه نشد آن مرغ دجال را بدریای طبرستان رسانید و در جزیره
انداخت و در آنجا مقید و محبوس ساخت و در کتاب صحاح
المصباح و زبره از ابن عم ذکر کرده که تمیم داری روزی در خدمت
حضرت رسالت پناه میگفت با سی کس که بودیم همه در کشتی
و دریا متلاطم در آمده و کشتی شکست بتخته پاره چسپیده بجزیره
افتادیم و بروایت دیگر سی تن با یکماه در دریا سرگردان شدند
آخر بجزیره رسیدیم و در آنجا خری دیدیم القدر بزرگ بود که اگر
هیچ سرش نتوانی و دمش را دنبالی سرش مثل شتر و گردنش
مثل روی آدم و پشتش چون پشت حماد و تمام بدنش کلکل

سی کس

بدر منزل برد و در وقت رفتن حضرت با رفیقان تمهید موقع
سوره الرحم دخان را بی طرح کرفتند تا دجال را امتحان کنند تا
چه میگوید چون داخل شدند و دیدند که دجال مربع نشسته و
باغوزنی گرفته خود را باد میزند و لحظه بلحظه بزرگ میشود و با مردم
از خرافات سخن میگوید حضرت رسالت فرمود ای دجال شهادت
ده که من رسول خدایم در روایت دیگر گفت ای محمد تو شهادت
ده که من خدایم و شفیع عالم فرمود تعسا لک یا ملعون یعنی هلاک
شوی الهی و در افتاده از رحمت خدا دو مرتبه دیگر دعوت به
شهادت دعوت فرمود جواب همان شنید بیان گفت
مرتبه سیوم گفت که بگو لا اله الا الله محمد رسول الله
دجال همان بیهوده اول در هم باز گفت چون حضرت از
اسلام او مایوس شد آنچه در خاطر گرفته بود استفسار نمود
دجال با استعمال گفت الرحم دخان حضرت مقدس نبوی
فرمود فاتلک الله پس عمر شمشیر برد و بر سر دجال اصلا اثر
روا نکرد و برگشت و شمشیر از دو جهار انگشت گشت و خون
بر سر و روی عمر ریخت حضرت فرمود ای عمر تو نتوانی بلای
قضای خدا را چاره برانگیخت بود آن دست مبارک
بر جراحت او گذاشت و لمحه مندمل گشت چنانچه گویا
هرگز نبود و از آنجا بیرون آمده بمدینه مشرفه عنان توجه معطوف

رز

داشتند

ده خواهد بود نام پدرش صیاد است و نام مادرش کاهنه بوده
یهودی بوده‌اند و بعضی دجال را قطامه میگویند و بروایت دیگر
پدر دجال را نام دارد و مادرش میمونه و بروایت دیگر گفته‌اند
دجال ابو یوسف پرکیسه یهودی است او را شیخ میدانند و چون ظهور کند او را
خدا میدانند و بروایت دیگر آنحضرت کیفیت تولد او را بیان
نمود این حکایت در روز جمعه بود چهارشنبه وقت آفتاب زرد متولد
شد و چون سر زمین آمد فی الحال نشست و حرف زد و وجود را حلق
کرد و سر چیزی نگاه میکرفت و میگفت ساعت بساعت چشمش مثل
دانه انگور که بر سر آب آمده باشد بیرون آمده و چشم دیگرش
ممسوح بود یعنی هموار و باطل و بازویش همیشه بلند بود پس
دراز دانسته او را دجال نام کردند و دجال یعنی دروغگوی
و فریبنده است و در آن ایام عبدالله بن مسعود و محمد بن مسلم
بآن رسیدند از آشوب و غوغا شنیدند از سبب آن پرسیدند حقیقت
حکایت باایشان گفتند بدرون خانه اش رفتند و دیدند که
بر پیشانیش بخط صنع یزدانی نوشته الکافر بالله و بروایت
دیگر کاف و الف و فا و را جدا جدا نوشته بود از آنجا بخدمت حضرت
رفته کیفیت این حکایت را چنانکه دیده بودند و شنیده بودند
معروض رسانیدند روز دیگر آنسرور با ابن مسعود و عمر با آن ده نفر
بردند و بدر خانه دجال رسیدند عمر حلقه بر در زد مادر دجال آید و

حرف وار در جنت تیرای که محمد آمده است پس ساکت شد رسول الله
شهادت گفت همان جواب شنید روز سیوم که آمدیم در میان
گوسفندان بود و آوازی میکرد چون آواز زاغ گفتگوی سابق
گذشت رسول الله باو گفت اخسأ بعدا آن فرمود که تیر را
میفکنی و داده اند باز روزی چون بخواهی رسید آنچه مقدر شده از تو بفعل
خواهد آمد و در سه روز آنحضرت با اصحاب حج گفت خدا این زن
را از رحمت خود دور کند اگر او نمی بود حج میکردیم که این است
و در روزی آخر فرمود که حقتعالی هیچ پیغمبر را نفرستاده الا
قوم او را از دجال ترسانیده باشند و تعجیل او را در بین امت ظاهر
گردانیده و او لعنه الله بیرون خواهد آمد بر خری سوار که عرض میان
دو گوش خرش یک میل باشد و بهشتی و دوزخی در کوهی از نباتات
و نهری از آب همراه او سیر خواهد کرد و اکثر اتباع او زنان و اعراب
باشند و در جمیع آفاق خواهد گشت بغیر از مدینه و مکه که قدمش بحوالی
نخواهد رسید و او ادعای ربکم الاعلی خواهد گفت و هرگاه امر او مشتبه
شود باید که بدانند که خدای او کور نیست و بر خر سوار نمی شود و ابن
بابویه علیه الرحمه بعد از نقل این حدیث گفت عجب است از مخالفین
و اهل عناد که تصدیق این خبر نمایند و از بقای صاحب الامر علیه السلام
و غیبتش در مدت استبعاد نمایند و بطریق دیگر مرویست که بعد از
آنحضرت بدجال که در دو فرسخی مدینه بعد رسید فرمود ولادت دجال

فرسخت

که جزیره شصت فرسخ است و هر روز حقتعالی آن جزیره را علف
میرویاند و آن میخورد و میگوید سیر نشدم احوالات و دنیا
حسرت تا آل عبا علیه اللعنة و النکال بدانکه دجال ساحریست
کافر و از فرزندان آدم است نه از دیوان و جنیان و در نهایت
مهارتست در علم سحر و در زمان حضرت رسالت متولد شد عبد الله
بن عمر علیه اللعنة مرویست که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله
چون از نماز صبح فارغ شد برخاست و رفت و اصحاب در ملازمت
بودند تا بجائی رسید که اسرار خود را میگویند و بروایتی مجمع شریف
برده تا بدر خانه رسید و در را زد پیره زنی بر آمد گفت چه میخواهی
یا ابا القاسم فرمود یا ام عبد الله رخصت میدهی که عبد الله را ببینم
پیره زن گفت او را چه می بینی دیوانه است کثیف و خبیث است
و بر جامه خود حدث میکند و حرفهای ناگفتنی میگوید رسول الله گفت
گو چنین باشد گفت در آیید چون داخل شدیم دیدیم سر بقطیفه برده
و خود بخود حرف میزند حضرت باو گفت چه می بینی گفت می بینم حقی
و باطلی و تختی بر روی آب پس آنحضرت فرمود که بگو اشهد ان
لا اله الا الله و انی رسول الله ملعون گفت بلی
تشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله
تو باید امر از من بشنوی و از نزد من نیستی و روز دیگر هم آنوقت آمدیم در
بالای درختی دیدیم باواز بلند چیزی میخواند پیره زن گفت حرف

وبکشند گریزان شد از مردمان و غیبت اختیار کرد اقوال سنیان
در غیبت صاحب الامر علیه السلام اکثر قایل نیستند که غیبت اختیار
کرده میگویند اگر غایب میبود و رسیدن هم بایست پیدا شود و
نمیباید که اینقدر عمر داشته باشد و اگر زنده میبود میبایست او را
به بینند جواب او آنست که شما قایلید که بسیار کسان از نیکان
و بدان در جهان زنده اند و عمرهای طویل زیاده از چهار هزار سال
و پنجهزار سال دارند پس اگر آنحضرت عمر طویل داشته باشد و زنده
باشد بعید نیست و خداوند عالمیان قادر است که او را زنده بدارد
و بعد از آن بر آورد و سبب دیر ظاهر شدن بحسب مصلحتی است که هم
خداوند عالم میداند و بس که خودش هم میداند و از نیکان کسیکه زنده
است حضرت ادریس علیه السلام است که در بهشت است دیگر حضرت
عیسی علیه السلام است که زنده است در آسمان چهارم است دیگر حضرت
خضر علیه السلام است در بیابانها پیدا شده و راه نمائی گم گشتگان
مینماید و دیگر حضرت الیاس است در دریاها میباشد دیگر رجال الغیب
اند باعتقاد اهل تصوف و غیره اکابر ایشان چهل نفر اند از اقطاب
که گرد جهان میگردند و هر کدام که میمیرند قطب میشوند و هر یک از این
اقطاب عمرهای بسیار دارند و از مردودان ابلیس است و دیگر
دجال بن صاید حیدر است و حماران که مخلوق شده اند و زنده
اند خودش با خرش بیکمر است و در جزیره از جزایر طبرستان میباشند

که جزیره

مهدی بن عبدالله بن حسن بن علی ابن ابیطالب علیهم السلام
است و او زنده است و در آخر الزمان خروج کند زیدیه گویند
مهدی این است محمد بن ابو القاسم بن عمر بن علی بن الحسین
علیه السلام است خداوند تعالی آن که معتصم عباسی بود او را گرفته
حبس کرد تا بمرد و بعضی [illegible] این اسناد در المهدی که منتصر و واثق
میگفتند و او را هادی نیز میگویند [illegible] از شیعه این اسناد را
باولاد امام حسن بن امیر المؤمنین علیهما السلام میدهند و بعضی
از فطحیه بن الحنفیه را امام میدانند و بعضی از شعبهای شیعه
و عباسیان قائلند که آنحضرت متولد شده و دو سال پیش از
فوت پدر وفات یافت و بعضی از عامه ملاعین بر این
رفته اند که هنوز متولد نشده و بعضی گویند پیش از پدر بیکسال
فوت شد و بعضی گویند متولد شد و غیبت او از جانب خداست
که خلق بضلالت افتند تعالی الله عن ذلک و بعضی گویند که او
خود غیبت اختیار کرد بدون سببی و جهتی و بهمین معنی
ضلالت لازم آید شیعه اثنا عشریه میگویند که غیبت آنحضرت
بسبب قلت انصار و کمی اعوان و خوف از اعدا است و از
ظلم و ستم عمش جعفر کذاب و معتمد عباسی خلیفه جور آن زمان
و سایر دشمنان و هجوم عامه بجهت آنکه او را بگیرند و بکشند گریزان
شد از مردمان و سایر دشمنان و هجوم عامه بجهت آنکه او را بگیرند

ارماطیس پادشاه یونانی که لوحی مختوم در زمان او بهم رسید در آن
لوح اسامی چهارده معصوم صلوات الله علیهم و یک سطر در آخر
آن لوح تبرا و مذمت معاویه و عمر علیهما اللعنه بود و در آنجا نوشته
که مهدی آخر الزمان از امامان امت مرحومه است و از فرزندان دختر
احمد است که مسیح با حواریین خواهد آمد تا با او اقتدا کنند در حالتیکه دنیا
مملو از ظلم باشد او پر از عدالت کند و بعد از ترجمه سریانی بیزید خواندند
و زر سوای لعن عمر و معاویه در آن شکوه کردند باید انداختند بعضی فرقهای
غیر شیعه اثنا عشریه از غلاة و خوارج و ملاحده این امت و بعضی
اهل اسلام در وجود آنحضرت خلافی ندارند [illegible] نشان مهدویت
را بمهدی از فرزندان اسمعیل بن جعفر صادق علیه السلام میدهند
و این مهدی از سلاطین مصر و اسکندریه و مغرب بود [illegible] و از شیعه
میگویند که حضرت صادق علیه السلام مهدی این امت است و فوت نشده
و نمیرد تا ظاهر شود با لشکر بسیار [illegible] و بعضی گویند امام بعد از امام حسین
علیه السلام محمد حنفیه است و مهدی موعود اوست و زنده است در کوه
رضوان از کوههای یمن در کهف عقیق غایب شده است چون دجال
بیاید او خروج کند و دجال بکشد و جهان را پر از داد و عدل کند
و قومی از ایشان گویند که محمد حنفیه خداست و مختار رسول اوست و سید
بن اسمعیل حمیری او را مهدی میدانستند اما سید حمیری آمد نزد صادق
علیه السلام و توبه کرد و دین از او فرا گرفت چنانچه در دیوان او گوید

محمد با

جنبل مولف گوید که قاضی سنگ راست گفته است که حضرت چهار
نفر اول را که زنده میکنند هر کدام را سردار طائفه میکنند و بدرشتی
از درکات جهنم منحصر هستند و چهار فقیه را با کتابهای تصنیفات
ایشان در مر کلیسا خواهند انداخت و از شاگردان قاضی
اعلاکبیر قائم مقام سلطان روم است که باصطلاح ایشان
قائم مقام نائب باشد در پای این حاشیه گفته که اجماع جمیع
مسلمانان و اهل حل معتقد بر آنست که شیخین افضل خلقند
بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله از کجا که مهدی این شرع
خواهد کرد و امیر الامراء خود خواهد کرد و اسلام استاد ما و آل
بر تشیع او منکر و پس مهدی افضل از شیخین باشد و منتسبی
از طائفه از ما زنده که از عسکر سلاطین روم مند و تشیع در ان
بلاد معروف در بغداد به فقیر گفت که در استنبول در زمان
دولت روم هر باید از ملوک آل عثمان در مسجدی که از اجل مساجد
ست با با الصوفیه و سابق بر این بتکده و کلیسای اعظم نصاری
روم بوده و این بتکده است که در اسلام مسجد نموده اند و در تعمیرات
او نکداشتند و یکطرف این را ازنه در با بالا آورده اند بلکه نصف
این مسجد با زینه در با بالا آورده اند و در بنیا از آن عظیم سنگی
نیست در آنجا لوحی یافتند در آنجا سطری چند نقش بود بخط یونانی
که هزار و صد و بیست سال قبل از بعثت نوشته اند در زمان

ونوزده سال قطب بود و جدا میدانند که او مرده شد و در
مدینه رسول الله صلی الله علیه و آله او را دفن کردند و در ایشان
نوربخشی با آنکه لاف تشیع میزنند علاء الدوله را بن عقاید
او را پیر خود میدانند و قاضی زکریا و کشیش تبکده استنبول
که در زمان سلطان محمد فاتح قسطنطنیه بود و سر آمد علمای
اهل سنه روم ست حاشیه بر کشاف نوشته و در تفسیر آیه کریمه
وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ
لَهُ عَزْمًا میگویند که امامیه را فضیه میگویند که مراد از این آیه که
حضرت آدم علیه السلام فراموش کرد حضرت صاحب الامر
علیه السلام را با آنکه عزمی اندازست در اقرار کردن بوجود
و ظهور آنحضرت و این آیه را در باب خصوص حدیث میدانند
هو آنست که از این آیه مراد محمد ست و فجره رفضه در زمانه
علیهم صاحب الامر را امام میدانند و در بیناب علی السجاد
دارند این را میدانم و لیکن از من ثابت شده ست که حضرت
صاحب الامر چهار نفر از منافقان کبار چون خلفای ثلثه و
معاویه را زنده میکنند که افراد آنحضرت باشند و از سنیان
چهار نفر را که مساعی جمیله در پیش ظهور او در مه باشند
زنده میکنند که مسلمانان را تعلیم مسائل و فرایض کنند و گمان
داریم که فقهای اربعه باشند ابوحنیفه و شافعی و مالکی و احمد

حنبل

حنبل

به سر آید همه پادشاهان باشند و بعضی از ایشان گویند هنوز
متولد نشده اما اکثر علمای اهل سنه و کنیسیان ایشان
چون ابو عبد الله محمد بن یوسف گنجی شافعی در کتاب بیان
و ابو المظفر سبط جوزی در کتاب خصائص و خطیب
دمشق اسکندرانی و باقلانی و ابن ابی الفوارس قاضی
بغدادی عباسی و احمد بن حنبل در مسند و ابن اثیر در
جامع الاصول و صاحب کتاب الجمع بین الصحاح الستة
و خوارزمی در کتاب اربعین و ظاهر قول محی الدین حنبلی
در فتوحات و در فصول مهمه و حافظ ابو نعیم و ظاهر
قول ثعلبی که از روسای مفسرین ایشانست تصریح نموده‌اند
و بعضی بر آنند که آنحضرت متولد شده و علاء الدین سمنانی
که از اکابر اهل التصوف است و در ویشان ایراد شیعه
سنیان اقرار خود میدانند و رد کرده است قول شیعه
و سنی را و بخلاف اجماع طرفین نقل کرده در تصنیفات
خود که جماعتی از اهل قبله که ایشان را روافض میگویند
ایمان نزد ایشان آنست که اعتقاد کنند که م ح م د ب
ن ح س ن ع س ک ر ی زنده است و مهدیست
و بیرون خواهد آمد و خود میدانند که آنگاه که او غایب شد
در طبقه ابدال در آمد و همچنان عمر یافت تا قطب شد

صاحب علم شود و علم بر قدس خلیل و نادره زنند و لشکر او تا بحر روم
خیمه زنند و یک دور تر ا بگیرد و بر دار زنند و مسیحیان را در زیر پا
گذارد و خراب کند کلیسا را و دالیا را در فرنگ شهر لیست
حضرت شمعون که آنجا آسوده است و باب ایکر شده و باب
نقش ناطقه عیسی علیه السلام و اعلم علمای نصارا در یا است
که در آنجا میباشد و بر کس بر تو دیگر بجای آدمی نشینند
و هیکل دالیا را خراب کند و پادشاهان فرنگ ذلیل شوند
و آفتاب در پشت او باشد و دو جانب از کوه البرز برآید بر خرد
بزرگ چون سوار باشد یا صاحب جنگ کند و آنزمان قسطنطنیه
که مسیح باشد از برکتی که آسمان باشد بر آید و با حواریون
پیش او جنگ کنند و بر روایت دیگر الشوع ناصری
فرود آید یعنی عیسی علیه السلام و با نک ناقوس از عالم کم شود
در بحیرها و در کردن مسیح آن کنند و گویند که ای قوم فکر خود کنید
که خراب ده میشوید از دست لشکر دو دیدر یعنی اسلام در راه
کبیر بحو آید نشست بحر نبشیر ایشان با قبول کردن اسلام
متعالات ، جمهور عامه قایلند لو چه انحضرت دمی
گویند مهدی حق است که ظهور میکند ولیکن رافضیان
او را امام مفترض الطاعه میدانند چنین نیست که او از فرزند
رسول محمد صلی الله علیه و آله است و لیکن پادشاهی خواهد بود

که بر آمد

از فرقهٔ یعقوبیه و جمعی از فرنگان پرتگالیه قایلند و همچنین داودیها
به نبوت حضرت عیسی قایلند نه بالوهیت و ولدیت و همچنین
به نبوت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله قایلند و میگویند حق است و آن
پیغمبر مبعوث خواهد شد و آن پیغمبر موجود نیست و خواهد آمد
و قایلند که انجیل آسمانیست بخلاف همه نصاری که انجیل را
آسمانی نمیدانند و داودی گویند مهدی ظهور میکند و عالم
را خواهد گرفت و عیسی با او خواهد گشت و پادریان و کشیشان
و خلیفه‌ها و آنانکه روغن بتان بر پیشانی میمالند و بر گاوها
میبندند و بالعوض گاو بر جبینها می‌بندند که زمین را شیار کنند
و تخم بکارند و آنها نیز با ایشان عذاب میکشند و دیگر جزیه از نصاری
قبول نمیکنند الا اسلام یا کشتن احادیث ائمهٔ طاهرین
علیهم السلام در انجیل داودی هست و اکثر سیدنیان گرج و داغستان
و ملبار و حبش و زنگ و فرنگ انگلیس در انجیل و الایمان
و پرتگال هستند بوجود شریف آنحضرت و در کتاب ثانی
پیغمبر و پرتگال پیغمبر و کتاب کلوتین و کتاب سنده مسیحیان
مسطور است که چون ماه از جدار طلوع کند دوازده دانه در
پیشانی زده داشته باشد که بعد از وی بجای او حکم رانند از وقت
دولت مسیحیان و برهم خوردن دین ایشان و جزیه بایشان
بدهند و خوار گردند و شهر بشهر بروند و دور از دیهم ایشان

عبری

که بلغت عبری مهدی واو پادشاه شود و در آخر دنیا در زمان
حضرت داود علیه السلام او غایب شد و در آخر الزمان پیدا
میشود و مهدی یمین یا شیع مذکور است و حقتعالی این اخبار
را در توریت بحضرت موسی علیه السلام گفته و سایر انبیا هم
خبر داده اند اما یهود دروغ میگویند که در توریت این قول
نیست بلکه در انجا نوشته است که یا شیع از فرزندان موسی مود مود
یعنی محمد صلی الله علیه و آله است و از اولاد شماعیل شالو
یعنی اسماعیل علیه السلام است و یهود بوجود حضرت مسیح علیه السلام
قایلند که از آسمان نزول میکنند و بعضی از یهود مسیح علیه السلام
را فطامه میدانند که دجال باشد و قایلند اند که افطامه ط
خواهد گشت در قتال [illegible] فنای کند و بعضی یهود خضر علیه السلام
فطامه را خدا میدانند مقالات [illegible] خضر علیه السلام که مراد
عیسویانند اصل ایشان سه فرقه اند ملکانی و نسطوری
و یعقوبی و بعضی نوانی را فرقه چهارم گفته اند ملکانی و نوانی
و فرق ایشان بوجود آنحضرت قایلند و بعضی از ایشان
میگویند در انجیل و کتابهای ما نیست اما شنیدیم از علما
و بزرگان خود که در آخر الزمان ظهور میکند و قایلند که عیسی
علیه السلام خواهد آمد و دجال را خواهد کشت و با لشکر شیطان
جنگ خواهد کرد و یعقوبی و نسطوری قایل هستند اما دو

از فرقه

و کیش گبری و دین زردهوس و آیین ساسانی نماند در دنیا
و پیغمبر خداشناس و موبدان و حکیمان و هیربدان و دیوان
و مرغان و همه اصناف جانوران و ابرها و بادها و مردان سپید
رویان در خدمت او باشند و از مغرب سر کرده داخل ظلمات
شود و جزیره شناس خراب کند و دسراقیل علیه السلام مهتاب
بوتن نزد او آید تا اینجا بود کلام جاماسپ و تتمه کتاب نبود
و در جزوهای دیگر احوال ملوک اسلام بود از ترکان و لخمیان
و عباسیان و وقایع هر سال که رو میدهد و تغیر و تبدیل
پادشاهان و منقرض شدن ایشان و اساس این
کتاب و استخراج وقایع در بعضی از دورها که مراد و فصل
باشد بطریق صفحه جفر بست و چون این علوم از اسرار مخفیه است
از اظهار کردن احوالات اینها در گذشته زبان کوتاه
میکرد و الله یعلم احوال [illegible] نعیم الله میگویند که حقیقت
و مهدی آخر الزمان خروج خواهد اما مسلمانان که میگویند
که از فرزندان اسمعیل علیه السلام است غلط است از فرزندان
اسحاق علیه السلام است و دلیل بر این آنکه در کتابهای ما نوشته
است که حضرت داود یکی از ایشان علیه السلام یازده پسر
داشت و یکی از آنها سلیمان علیه السلام بود که پادشاه
جن و انس بود در اول دنیا و برادری داشت ما شنیع

که دعوی خدائی بکند و از گوشه دنیا که کنگ و چین باشد تا و بخت
که بیت المقدس همه را بهرام بگیرد و گشتاسب بن لهراسب را زنده کند
و بیدار گشته و با او خواهد بود که صاحب صمصامتی که علی علیه السلام
باشد و اسکندر رومی و داراب هم با او باشد و او را لعزنگ نفرستند
بخجنک و رستم را بمصر بفرستند و سید بزرگی که بدروان پادشاه باشد
بیرون و قسطنطنیه را بگیرد و هند و ستان را بگیرد و علمای ایمان
و مسلمانی هر دو را جمع کند و عصای سرخ شبانان با موسی و دارای
موسی علیه السلام باشد با او باشد هر جا را چون شاره کند بکشاید و انگشتر
و دیهیم سلیمان با او باشد و سلیمان پیغمبر نیست از اسرائیلیان که خدا
و انس و دیوان و مرغان و درندگان در فرمان او باشند و نیک
پیر لعم نیای از فرزندان بزرگ که حضرت ابراهیم است خواهد بود و او شت
و یزدگیت یعنی خداپرست و زنانک بزرگ یعنی صاحب حرات
و بزرگی مثل جاماسب و او دست گشا و ندیعنی پادشاه عظیم کیا
یعنی بزرگ و شیر و یه یعنی شکوه مند که دیو دین یعنی شیطان
را زو بگیرد و کیان خدیو است یعنی پادشاه دنیا و شهنشاه یعنی
بهتر از همه پادشاهان و از فرزندان خسرو سینی است و در وقت
آمد که بالفصد قرن باشد او و یارانش پادشاهی کنند و بر هند
تا عقد رسید که دار الملک فیلقوس است و ساحل بحر او
قیافوس خیمه زند که اعز زمین دنیا است و همه جا را تملک کند

و کیش

بت پرستی را وضع کرده و زنده گردانند میلا نیز که او اصل مبدا رسم
مبدا اند نور و ظلمت و مودن جامع که بسبب امتزاج و اختلافست
و زنده گردانند بون بکاف تجمی را که او اصل وجود ار عنصر مبدا اند
آب و آتش و خاک و هر سه باقدم مبدا اند و همه ایشانرا لسو باند و از
پادشاهان اقوام خودش جمعرا زنده گردانند و بکشند که در دین بدعتها
کرده باشند و چون این بندگان پیر خدا نیز بسیار گشته باشند والعلم عند الله
گمان فقیر اینست که این پادشاهان بیگدا ما نیست میگوید بنی عباس
و امویان و سلاطین جور این طایفه باشند و چون این بندگان پیر خد
شیعیان باشند و دیگر زنده گردانند رستم بن زال را و مید خدمت
او باشند دکنجر و زنده گردانند و دلوان همه پهلوان را بکشند و همه را
بکشند و بسوزانند و باد در اگویند که خاکستر ایشانرا بدریای محیط ریزد
و همه متابعان ایرج و کتابه کارانرا نیز بکشند و نام زن پادشاه ایام
باشد از خورشید جهان که دشاه زنان که او دختر پیش باشد
و پیش نام محمد صلی الله علیه و آله است بلغت پهلوی و ظهور او در آخر
الزمان باشد و عمر هفت کرکس و داشته باشد و چون خروج
کند عمر او سی لون باشد از زمان که تا زبان نیرفار شیان غلبه کنند
و شهرهای عادت ایشانرا نیز بگیرند و شهرهای عمان خراب شود و اکثر
هیئت سلطان تا زنک در آید و جنگ ددو و در ابکشد
یعنی و جال پلید که میگویند و کوری باشد خر سوار که وجهی

و مهرکس پدر الیاس و لقوماس پدر ارسطاطالیس و اقنف بنا
سرخیا و زیرجاماتیب که سلیمان علیه السلام ست و ارسطو
ماقندرنی و سام بن نیوا فریدون که نوح علیه السلام و سیموننا
دحر دستوللا و لیتمویل و سیاددل و بلیاس سمیغ زندا زنده
شوند و علمرس صالح حاضر شوند نزد او و سیمرغ از کوه قاف
و سیمرغ عنقای مغرب است که بدعای حنظله بن صفوان علیه السلام
غایب شد و از بدان و دشمنان خدا و کافران زنده کنید سوبرخوا
را که بهمرزدست و او را با سرخ فرخ بسوزانند که فرعون و قارون
باشند و زنده کرداند هامان وزیر فرعون را و او را بسوزانند و زنده
کرداند سامری را که بنی اسرائیل را گمراه کرد و او را بسوزانند بخت
نصر را که ذوبخت را که بیت المقدس باشد خراب کرد و زنده
کرداند سماکش را که دین بهلوی را برهم زد و آتش را شریک خالق
گردانید و گفت برزخ میان خالق و خلایق است و زنده گرداند
سردم قاضی شهر لوط را و القفف قاضی ترسایان را و ما لیعقوب
مجتهد یهود را و زنده کرداند مو باغ ابرهمن را که عمل اعلام
با اقدمیان قوم لوط بهم رسانید و زنده کرداند زر داهن تکلاوالکایر
هرمس ست و اعتقاد او آن بود که بر زندان اشخاص بسیار
مدار و لنذروجانیان کرا احداث نموده و زنده کرداند شهر تک
را که او طبع را آلهه میداند و زنده کرداند صاحب مانی را که گشتاد

صح
از راه و نا وفادار
... علوان
... ضحی ... سلطان
و او را ... بسوزانند ...

پیرکشتی

را بر طرف کنند تا رسیدها و آتشکدها را خراب کنند و تمام
شود روزگار کیش وادیان و کیان و اسکانیان و ساسانیان
و از فرزندان و هران سنجر که خورشید جهان و شاه زمان نام
دارد یکی پادشاه شود در فرمان بحکم یزدان که جانشین آخر
ان سنجر باشد در میان دنیا که ملکه باشد و دولت او
تا بقیامت متصل باشد و لعل از پادشاهی او دنیا تمام
شود و آسمان چوب و زمین تا آب فرو رود و کوهها برطرف
شوند پس اهرمن کلان که چند یزدانست و بنده عاشی او
او را بگیرند و در حبس کنند و سمشوح و قرح و عیایل و قنقر
ریشان اهرمن را بگیرد که و شابلید که عبارت از ملایکه باشد
باو فرود آید و خلایق را بیزدان خوانند و نام مذهب او را
برهان قاطع باشد دحق باشد و در خدمت او حاضر شوند
بشیر و سروش و آسمان که عبارت شد جبرئیل و میکائیل
و عزرائیل علیهم السلام باشند و نازل شوند تا و بهرام فرشته
موکل سیارات و فرخ زاد ملک موکل بر زمین و بهمن ملک
موکل بر کاوران و گوسفندان و اردی ملک موکل بر دانش
روان بخش که روح القدس باشد و زمین گرداند خلق بسیاری
از بدان و نیکان و نیکان را جزا دهد و بدانرا سزا دهد و زمین
شوند از حیوانات و غیر آن بسیار چون ملکا بید رخضر علیه السلام

زمین را بتمام رسانید و گاهنبار چهارم ایاسرم نام دارد و آن
هشتاد روز است که بیست و ششم ماه قدیم باشد که نیز درین
از این روز تا سی روز آفرینش نباتات و درختها را تمام کرد
و گاه گاهنبار پنجم میدیاریم نام دارد و آن اول مهر
روز است که شانزدهم بهمن ماه قدیم باشد گویند که یزدان
از این روز تا هشتاد روز حیوانات را بیافرید و حیوانات
دویست و هشتاد و دو نوع است صد و هفتاد و دو چرنده را
و صد و ده نوع پرنده و گاه گاهنبار ششم همسپتمدیم نام دارد
و آن اهنود روز است که اول روز خمسه مسترقه قدیم باشد و از این
روز تا هفتاد و پنج روز آفرینش آدم علیه السلام کرد که ترجمه اش
کیومرث باشد و در آخر این دیگر الموالات انبیا و ملوک [illegible] گویند
که چند نفر اند و در چه زمان بهم رسند و دین ایشان چیست و در کجا
باشند و چه بر دین ایشان می آید و امت با ایشان یکجا قسم
سر میکنند تا به پیغمبر ما صلی الله علیه و آله میگویند این پیغمبر عرب خبر داد
که در میان کوهپایه مکه پیدا شود و شتر سوار باشد و قوم او
شتر سواران باشند و بانیکان چیزی را حرز و پرورش [illegible]
نشنید و او را سایه نباشد و از پشت مثل پیش بد بیند
و دین او اشراف و بینا باشد و کتاب او باطل کرد [illegible]
آسمانی را و دولت او تا یک [illegible]

الملوک که اسرار النجوم نیز میگویند و از کتابهای تحفه مجوس است
بلکه او را بمنزلهٔ الهیا که صحف باشد میدانند و باصطلاح جاماسپ نامه
گویند و احکام نجوم و حوادث و وقایع گذشته و آینده در اینجا
ثبت است و این کتاب را جلیل القدر کرمان برای فقیر فرستاده
شده جزو بود که بپوست نوشته بودند و اکثر خطوط آن شبیه بخط یونانی
و منقطع و داوودی و بخط فارسی بود منتسخ از نسخه مندرس بود
و ظاهر میشد که در زمان شاه بوده و از الحاق نوشته بودند و
تا حال نشنیده ام که کسی از عرب و عجم این کتاب را بغیر ملکه شنیده
از جاماسپ در آن کتاب از زمان زردشت نقل میکند
در فصل گاهنبارها و گاهنبارها هر دو مکاشف عجمی و گاهنبار آن
شش روز است که باصطلاح ایشان یزدان عالم را آفرید
در روزها آگاه میگویند و گاه گاهنبار اول میدیوزرم نام دارد
و آن خور روز باشد روز پانزدهم اردی بهشت ماه قدیم است
گویند که یزدان از این روز تا چهل روز را آفرینش آسمانها
با تمام رسانید و گاه گاهنبار دوم میدیوشهم نام دارد و آن
خور روز باشد که یازدهم تیرماه قدیم است گویند که یزدان از این
روز تا شصت روز آفرینش آب را تمام کرد و گاهنبار سوم
پیتیهشهیم نام دارد و آن هشتاد روز است که بیست و ششم شهریور ماه
قدیم باشد گویند که یزدان از این روز تا هفتاد و پنج روز آفرینش

کتاب معدوم است و در احادیث معتبره و اشارات وارد است که اصل این
کتاب بیرون از ده هزار پوست گاو نوشته بوده است از آن کتاب
چند ورقی در کتاب آذر بخت نوشته بود و بیان نموده جاودان
خرد از تصنیف هوشنگ الملک که مجوس او را پیغمبر میدانند کتاب
بیان فرهنگ که از مه آباد اول پیغمبر عجم است ترجمه آن
دامت او را مه آبادیان میگویند کتاب ارتنگ این زندقه
مانی نقاش که در زمان شاپور پسر اردشیر بوده و این مقنع
خراسان ترجمه بمعنی نام شرح آن کتاب راجیل هندسی که از
کتاب تنکلوشا بوفا حکیم رومی کتاب صد در صد [illegible] از
محمد فضل سند حکمت علمی و عملی کتاب و سایر مه آبادیان
گویند اسما نیست کتاب اردا ویراف که نام موبدیست
که در زمان اردشیر بابکان بوده و پارسیان گویند پیغمبر است
کتاب دبستان مزدک که در ایام قباد در اثبات دین خود و مذهب
آتش پرستی بیان کرده کتاب [illegible] از تصنیفات جاماسب کتاب
زمزم از تصنیفات زردشت که او را [illegible] میگویند کتاب [illegible] تصنیف
که ایضا بوفا ساخته در دین آتش پرستی کتاب [illegible] که از تصنیفات
فرزانه بهرام است که یکی از علما و دانایان عجم است و [illegible] با حوال
مختلفه و لغات مشکله بیان احوال آنحضرت نموده است که ظهور
خروج خواهد کرد و تصریح باینمعنی کرده جاماسب حکیم در کتاب فرهنگ

الملوک

پیشوایان آنحضرت بودند و بعضی گویند که آن کتاب خود را بعد از حضرت
ابراهیم علیه السلام منحرف کردند و بعضی همین کتاب را صحف
میدانند و بعضی زند و پازند را و منسک از صحف میدانند
غرض زند و پازند که الحال در میانست و در سایر کتاب
گبران اسامی ائمه معصومین علیهم السلام و احوالات ایشان
هست و گبران گویند استماع که اصل آن کتابیست زردشت
بر بست و یک نسک قرار داده و اسم نسک اینست اول
فرنکان دیگر وند بداد و لیث وادی زکی دجورا دوال و تیلو فرو
خورده و اشتاد خشت و هه دخت و زند و پازند و کوشت و دیبا
و تورین و سیر سود سفد و رش و ریا و زاید او و اسم ابراهیم علیه
السلام را به پهلوی بچندین طریق خوانند اول و زمان بزرگ و
ابراهیم زردشت و ابراهام و ابرآهیم و ابریم و ابریمون و براهم
و برآهیم و براهام و اسم زردشت را نیز بچندین طریق خوانده
اند آذر زردشت زردهشت زرتشت زرادشت و کتبی که معتمد علیه گبرانست
در آن احوالات حضرت قائم علیه السلام بود ایراد مینماید هر چند مجوس
از راه عناد منکر حقیقت این دین اند اما چون از اخبار و وقایع
آینده بوده است انبیای عظام و موبدان و دانشمندان بحقیقت
ایشان خبر داده اند و در کتب خود ضبط و جمع نموده اند کتاب
کومسب که از جوست پیغمبرست و آن کتاب از وحیست و اصل آن

مدعی ان بود که کتاب خدا را کسی نمی فهمد و نمیداند مگر پیغمبر خدا
و بعد از ان اثر را تفسیر کرد و زند نام نهاد و ان تفسیر را تفسیر
دیگر کرد و پازند و آخر الامر به بلخ رفت و گشتاسب را بدین
خود دعوت نمود و معجزه او آتش بدست گرفتن و بدرون آتش
رفتن بود و گشتاسب هفت آتشکده عظیم در ایران بنا
کرد و در هر یک از انها خادمان بسیار و وظیفه مقرر داد اول
آذر گشسب آتشکده بلخ است دیگر نوبهار آتشکده حوالی قم دیگر
و نوش آذر آتشکده ماربان اصفهان و در دوم برزین آتش
کده فارس و مهر خش آتشکده خراسان و درخش آتشکده
کرمان و خود بسوز آتشکده آذربایجان و کتاب زند و پازند
بیرقم فارسیان لوحها بر زردشت نازل شده است و از ان بر نوشتند
سیزده هزار پوست گاو منقش بطلا و لاجورد و در قلعه اصطخر
مدفون ساختند و بعضی گویند در زمان نوشیروان حکم آن کتاب
منسوخ شد و انچه از احادیث ظاهر میشود جاماسب پیغمبر
بوده و کتاب از ایشان دارد و نام ان کتاب کوفست
لیکن کبران این کتاب را سوختند و پیغمبر خود را کشتند و این کتاب الحال
در میان است و کبران دارند شبیه آن کتابست و بعضی گویند
زردشت پیغمبران سریانی نام ابراهیم خلیل علیه السلام است و نام
این کتاب صحف است و بروایت دیگر زند و اوزند زردشت است

بیستوا بابک

و او خادم یکی از تلامذهٔ فلسطین بود و بسبب دروغ و خیانتی
که از جهت او رسیده بود او را اخراج کردند و او مبروص بود عاقبت
بآذربایجان آمده و دین مجوس را احداث کرد اما رستم بن زال
و اولاد او اعوان او ایمان بزردشت نیاوردند و قربانی او را
نخوردند و در رسم اسلام اختیار کرده بود وقتیکه کیخسرو از آنحضرت
گریخت و بجانب اصطخر رفت و بدعای آنحضرت در برف گم شد
و گویند کیخسرو و اهل عجم قبل از سلطنت گشتاسب آتش را عبادت
نمیکردند و شریک حق تعالی و برزخ میان خالق و خلق نمیدانستند
بلکه مکانی چند تعیین کرده بودند از برای قربانی و آتش از آسمان
بفرمان خدا تعالی می آمد و قربانی ایشانرا میسوخت و این
علامت قبول قربانی بود و اگر نمیسوخت مقبول نبوده همچنانکه
در ایام حضرت آدم و ایام حضرت موسی علیهما السلام این
قاعده بود و نام اصلی زرد ابراهیم است و شاگرد یکی از انبیا بوده
و بعضی گویند شاگرد ارمیا بوده و علم نجوم را خوب میدانست
و مدتی مسافرت کرد و با حکمای شام و روم و هند و مصر صحبت
میداشت و از ایشان نیرنجات و طلسمات آموخت و کتابی
ساخت بلغت فرس قدیم و آنرا ابستاغ نام نهاد و هیچکس او را
نفهمید با وجود آنکه جاماسب حکیم که از اکابر حکمای فرس است
و بعضی او را پیغمبر میدانند معنی آن کتاب را نمیدانست و زردشت

خود را به بهانه مردن ساخت و زیر زمین مکانی ساخت
و دیر آمد و فتنه کرد چون او را چشم گذاشتند از انجا ابدال
زیر زمین شد و به ریاضت مشغول گردید و کتابی ساخت
و کتابی ساخت او را زند نام نهاد و بعضی گویند که شنیده بود
از کتب انبیای سالف و اخبار ایشان که خداوند عالم پیغمبری
در شجره که آتش داشته باشد شیخ گوید که مراد موسی علیه السلام
باشد او پیوسته آرزو میکرد تا آنکه شیطان در آتشکده با وی سخن
میگفت که منم خدا و ترا پیغمبر کردم برو بسوی قوم و زند لغت
شیطانست که آنچه میگفت زردشت مینوشت و چون سالی
از پادشاهان گشتاسپ گذشت از کوه بیرون آمد و لباس آتش
بر تن خود مرتب ساخت و نزد گشتاسپ رفت و دعوی پیغمبری کرد
پس گشتاسپ علما را جمع کرد ایشان آرزوی معجزه خواستند
زردشت گفت تا مس را بگدازند و بسر او ریزند چنان کردند
چون او داروی ساخته بود بر خود مالیده گشت دفع ضرر آتش میکرد
گشتاسپ و اسفندیار و پشوتن بملت وی درآمدند اما بهمن
او را گرفت و در زندان کرد روزی تا سپاه خود از در زندان
میگذشت ناگاه بیکبارگی چهار دست و پای اسپ بهمن بشکمش
چسپید و از اسپ افتاد بهمن نیز پیش مسد دین زردشت را
قبول کرد و بعضی گویند در سال سیم حکومت گشتاسپ بود

از بخشش باری تعالی و تناسخ و دوزخ بیان نموده و این قول را
در کتب ابراهیم که معتقدات آن بود نوشته شده و ابراهیم صاحب
این کتاب را پیغمبر و کتابها را آسمانی میدانند و حتی اقوام
عجم و اکثر ابراهیم او را پیغمبر میدانستند و در کتاب واذنک میگوید که بعد
از آنکه مسلمانی در آخر الزمان بهم رسد در آخر عمر دنیا و مسلمانان
از ظلم ظالمان و فسق عالمیان و تعدی حاکمان و ریای زاهدان
و بیدینی امینان و حسد حسودان سیر شوند و دنیا مملو شود از ستم
و ظلم و استبداد بر طرف شود و حرام از و نمانند و پادشاهان ظالم و جبر
شوند و رعیت بی انصاف شوند و در خرابی یکدیگر کوشند و عالم
را کفر و ضلالت بگیرد و دست غیرت الهی بدر آید و جانشین
حمیا طاکر محمد صلی الله علیه و آله است ظهور کند و مشرق و مغرب را
بگیرد و همه جهان را بگیرد و بسیار کس را بکشند و خلایق را ایمان ب
کنند و آن در حالتی باشد که ترکمان امیر مسلمانان باشند و غیر
حق و در پیشی از کسی قبول نکنند والله اعلم. مجوس و گبران این
طایفه زند و پازند را آسمانی دانند و از زردشت راستی میدانند
و این زردشت پسر پورشسب را سپنتمان و مادر او دغدو
نام دارد و از نسل فریدون است گویند حکیمی بوده و شاگرد فلاطس
حکیم بود چون علم جو علم بیاموخت در حدود سبلان در کوهی
منزوی شد و از رفقه در آنجا جمع کرده و در آنجا رفت و بعضی گویند

میباشد باعتقاد ایشان و گویند وجود او از جسم بت آفتاب
و ماه و آتش و در باب خرابی دنیا گویند که پادشاهی در آخر الزمان
پیدا شود که امام خلایق باشد و نام او منصوربت و عالم تمام بگیرد
و بدین خود در آورد و او همه کس از مومن و کافر را آشنا شناسد پس برهم
از خدا طلب کنند بر در رسد و صاحب کتاب وشن و کنفو نهند او را
پیغمبر صاحب کتاب میدانند و مترجم آن کتاب و راوی آن
جوکنبت و جوک از جمله پیران بزرگ هند و آنست و مریدان
جوک دعوی اسلام و تشیع او میکنند و گویند کتاب امیر المومنین
بلغت ایشان نام آنحضرت کنکن بت و نام او کتاب فارقست
و در نزد جوک بوده است و بخدمت آنحضرت رسیده بوده است
آنچه در دست ایشان و متر با خدا از فرزست از عبادت و زهد و ترک
و تجرید و قاعده زندگانی همه در آنجاست تا هدر شناسی کجا گونا
جوک در تفسیر کتاب وشن همیگویند که در آخر دنیا یکی پیدا گردد
که خدا او را دوست دارد و از بندگان خاص او باشد و نام
فرخنده دور خنده باشد خلق را زنده کند بحکم صانع که خدا است
و بنیادها را از ازمنه که در دینها اختراع کرده باشند همه جا
خدا و پیغمبر را پامال کرده باشند همه را بسوزاند و عالم را نیکو کند
و سر بریرا سزا دهد و ملک و کرور دولت او باشد پاره از نامها
آن کتاب را جوک نقل کرده بود از قول دانایان بهمن پندو

جوکنبت

ارجم

وشاکمونی که باعتقاد کفرع هند پیغمبر صاحب کتابست و گویند بر اهل
خطا و ختن مبعوث شده و مولود او در شهر کبیلبوس ستاو
گویند که دولت و حکومت آن فرزند رسید خلایق دو جهان کشن برکوار
تمام شود کشن بلغت ایشان نام حضرت رسالت بنیاد و او باشند
که بکوههای مغرب و مشرق دنیا حکم براند و قربان کند و بر ابرها
سوار شود و فرشتگان کارکنان او باشند و پریزادان و آدمیان
میان در خدمت او باشند و از سود آن که بر خطا استوارست
با عرض تعیین که زیر قطب شمالیست و ماورای اقلیم هفتم و کلشان
که مراد کوه قاف باشد صاحب شود و دین خدا یکی بشود
و نام او استاده و خداشناس است و کتاب ناسک نام
یکی از صاحب شریعتان کفرع هندست و اعتقاد ناسک و اتباع
او آنست که آدمی هیچ گناه میرو بیند که مستوجب و ازیم مرتزند
او گوید که روز قیامت تمام شود پیدا شود پادشاهی مهدی آخر الزمان که
پیشوای ملائکه و آدمیان باشد و از فرزندان پیغمبر آخر الزمان
باشد و حق و راستی با او باشد و آنچه در دریاها و دشتها و کوهها
پنهان باشد همه پدید آید و از آسمانها و زمینها خبر دهد و در
کتاب گوید که براهیم ستانی دانند ماهی شود که نام یکی از صاحب
شریعتان کفرع هندست و اتباع او گویند که ماهی شود که ماهی
تراشیده و سرگرگ بمیرد و زن و فرزند دارد و در جزیره یاقوت

که از کتب اعظم کفرع سنده است در مدت ایام عالم گویند که عمر دنیا
چهار طور است هر طوری چهار کور و هر کوری چهار کودری و هر دوری
چهار هزار سال که این سیصد و هشتاد و چهار هزار سالی باشد
چون دور تمام شود و دنیای کهنه نو شود و زنده گردد و صاحب
ملک تازه پیدا شود از فرزند و پیشوای جهان که یکی ناموس
آخر الزمان است که مراد از ناموس پیغمبر باشد و دیگری صدیق اکبر یعنی
وصی بزرگتر که هش نام دارد و بیش نام حضرت امیر المومنین علی علیه
السلام است و نام صاحب این ملک اتریان شتهی را نیز گفت
بحق پادشاه شود و خلیفه رام باشد که رام بلغت ایشان یعنی
خداست و دان پادشاه بجای پیغمبران چون ابراهیم و خواجه
حضرت علیهما السلام حکم براند و او را معجزه بسیار باشد بهر که شنیده
باو بیرو و دین پدران او را اختیار نماید سر خرد باشد و دیگر
رام و دولت او بسیار کشیده شود و عمر بیش از فرزندان نامی
اکبر زیاده باشد و آخر دنیا تمام شود و از ساحل دریای محیط
و سراندیپ و قبر بابا آدم علیه السلام و جبال القمر و شمالی
هند تا سیف البحر او قیانوس را مسخر کند و بتخانه سومنات
را خراب کند هست میان کابل و بتخانه او را خراب
کند و حکایات لقرمان او شنو آید و تمامک اصند لسل کند
و بدریای اعظم انداز و هر بتی که در جهان باشد بشکند

و سنگ گویند

کہ لغیران زنہ و پازندست بہرام و بروایت دیگر بنده
یزدان کہ تفسیر آن عبد اللہ است و در کتاب نواصیب سنیان
مسیحی و در کتاب اریاطس شماشیل و در کتاب نزارنامه
بندہ یزدان لعبد یادا و در کتاب جاردان جردان محوس حیرو
و در کتاب اثری شعیر مران لحق و در کتاب زریق از پارسیان
یزدنیر و در لغت فرہنگ الامان کہ ماجار میگویند فیروز و در کتاب
فیروس رومیان فردوس الاکبر و در کتاب کتندر آل مصلم
اللاکبران عجم کیقباد دویم و در کتاب کشکول شیخ بہائی علم میگویند
کہ پارسیان او را ایزد شناس و ایزد نشان میگویند و در کتاب
یانکال راہنما است و در کتاب باریافتن زنداقریس و در کتاب
تاکمونی الستاده و خدا شناس و در کتاب بختیار کوکما و در کتاب
حیدر سراسمه منصور و در کتاب کندر ان فرنگان خجسته و در کتاب
[illegible] قایم و در کتاب شعیا پیغمبر علیہ السلام فرخنده و در
کتاب و در بقیة اللہ و در کتاب انگلیون برہان اللہ و در کتاب
[illegible] قاطع و نقش نگین آنحضرت انا حجة اللہ و خاتمیة قامت مبارکش
[illegible] و مجموعی سیما و معتدل قامت کشیده بینی و کشاده پیشانی
[illegible] مبارکش خال سیاہیست در بالش محمد بن عثمان
[illegible] و حاضر شد عرش و معاصرش معتمد عباسی علیہ اللعنة بود
احوالات آنحضرت از طرق شیعیان مذکور صاحب کتاب [illegible]

وکسبه واهل نجوم وتناسخ وجمهور حکما وسه فرقه مذهب
مسلمانان بتخصیص فاطمیه سنیان لی ایمان بوجود شریف
آنحضرت صاحب زمان علیه السلام قایلند الا قلیلی از فرقه نصاری
و فرقه از فرنگان در خصوصیات آن خلاف کرده اند
در مقام خود بیان میشود کنیت آنحضرت ابوالقاسم است
و نام مبارک او م ح م د است و حرامست در ایام غیبت
آنحضرت را بنام مبارک و بالقب دیگر کنیت و نام و لقب با نام
تنها یاد کنند بلکه باتفاق شیعه است که او را بلقب یاد کنند مثل
صاحب الزمان و صاحب الامر و صاحب ناحیه و غایب
و قلیل و منتظر و غریم و حجت و قایم و مهدی و منصور و خلف
صالح و نام او را مجتمع نخوانند و ننویسند و در پیش توقیعت
که جهت غیبت و نام مبارک آنحضرت در بسیار جا از قرآن
مذکور است که حقتعالی ایشان را خطاب نموده مثل نجم و عصر
و فجر که در اوایل سور قرآنی بلفظ قسم واقع شده و در سوره
البقره غیب مراد آنحضرت است و در صحف ابراهیم علیه السلام
صاحب است و در زبور سفره قایم و در توریت بلغت ترکوم
او قید موا و در توریت عبرانی ماشع و در انجیل حمید
آخر و در کتاب اپستاغ که تفسیر فرنگان است الزمان و در
کتاب زمزم بزردشت سروش ایزد و در کتاب اپستاغ

ترکهان

چهارم ماه گفته اند و بعضی روز یکشنبه پنجم ماه گفته اند در سال
دویست و بیست و دو هجری و شیخ مفید در ماه ربیع الاول
دویست و سی نقل کرده است و بطریق دیگر بیست و سیوم ماه
ربیع الثانی سنه اثنین و ثلثین و مائتین بوده و والد
ماجدش امام علی نقی علیه السلام است و والده‌اش ام الولد
بوده و نام او حرثیا است و بعضی سوسن و بعضی غزاله و بعضی
سنبل گفته اند و ولد جلیل القدرش علی اکبر و حضرت
امام مهدی صاحب الامر علیهما السلام و بس
آنحضرت بزهر معتمد عباسی ملعون در روز یکشنبه ماه ربیع
الاول و بعضی ربیع الآخر سال دویست و شصت هجری
گفته اند در سامره در همان خانه عقب پدر بزرگوارش
مدفون است عمر شریفش بیست و هشت سال بود و بعضی غیر
این گفته اند لعنة الله علی قاتله و قاتل آبائه و غاصب
حقهم اجمعین باب [illegible] در احوال خیر مآل حضرت
خاتم الاوصیا یعنی قائم آل محمد علیه و علیهم السلام اجمعین بدانکه
جمیع طوایف امم از ملل اقوام خاصه اهل کتاب که عبارتست
از مجوس و یهود و نصاری و کافران حربی و مرتاضان
هندوان و برهمن و جوکیان و سنیاسیان و اهل خطا و چرم
و ختا بالغ و جیل و چیکل و یونان و فلاسفه و سوفسطائیه

به بیست سال در آنجا توطن ورزید و معتمد عباسی ملعون آنحضرت
را نیز شهید کرد و بعضی نسبت این امر را بمعتز میدهند و بمنتصر
هم نسبت میدهند و این قول توقف دارد باب
در احوال خیر مآل امام حسن ثانی الملقب بعسکری علیه السلام
رنگ روی آن بزرگوارش گندم گون بود و چون نور آفتاب میدرخشید
معاصرش از عباسیان معتز بود و معتمد و دربانش عثمان
بن سعید بود و حاجب و شاعر و مداحش ابن رومی بود و کنیت آن
حضرت ابو محمد و فقیه و رجل را نیز بر آنحضرت اطلاق میکنند
و گاهی مخاطب با ابن رضا مینمودند و القاب آنحضرت زکی و عسکری
و خالص و سراج [illegible] و نام مبارک حسن است و در توریت قلینس
و در کتاب دو برقیل و در انجیل فرلکان دادری و در زبیت
و در کتاب یونانیان لاب و در کتاب زند اوستا و در کتاب
شکل معظم رای و در کتاب هندوان مروار بد و در کتاب
جوک تارکو و در کتاب انکلیون رانیما و در صحیفه آسمانی [illegible]
بالله و مرشد الی الله و در کتاب فرنگان حبش مصافا و نقش
نگین آنحضرت بروایت فصول سبحان من له مقالید
السموات والارض بود و بروایت کفعمی انا لله شهید
ولادت [illegible] در مدینه مشرفه واقع شد در روز جمعه
هشتم ماه ربیع الاول و بعضی دهم ماه مذکور گفته اند و بعضی شنبه

از جعفر است و او مکنی بود بابو عبد الله و او را ابو بکر نیز
میگفتند صد و بیست فرزند داشت و عقب او از شش
پسرش اسمعیل مشهور بحریفا طاهر و یحیی و صوفی و هارون
و علی و ادریس اما ناصر و محمد و ابو البقا از فرزندان ادریس
ست و ابو الغنایم و قاسم و ابو العلا و الدار از اولاد محمد اند
و ابو تغلب نسابه از نسل یحیی صوفی اند و اعقاب وی در مصر
اند و سادات حیدریه از بلاد شام از اولاد هارون بن جعفر
اند و محمد نازک اولاد او را نازک گویند از نسل علی بن
جعفر است و عقاب ادریس بن جعفر را قواسم گویند نسبت
بجدات شان قاسم بن ادریس و بنی کعب و مواطف
هم از قاسم اند و فات آنحضرت باتفاق در سال دویست
پنجاه و چهار یا پنج واقع شده و روز وفات دوشنبه سیوم ماه
رجب بود و بروایت ابن هشام بیست و پنجم جمادی الآخر و بقول
دیگر بیست و ششم ماه مذکور است و در آنوقت سن شریف
آنحضرت چهل سال بود و چهل و یک سال و چند ماه نیز گفته اند و در
هنگام وفات والد بزرگوارش شش سال و پنجماه تقریبا داشت
و مدت امامت آنحضرت سی و سال و کسری بود از آنجمله پنجسال
و چند ماه در ایام پادشاهی پسر برادر متوکل مستعین و تتمه در خلافت
معتز بن متوکل ملعون آنحضرت را بسر من رای طلبیده قریب بیست

و مرتضی و عالم و امین و مؤتمن و طیب و متوکل و عسکری و آنحضرت
در اول مشهور بمتوکل بود ولقب خلیفه متوکل بود ازان منع
فرمودند و نام آنحضرت علیست و در توریت نیطو دیست و در
انجیل سربا و ره و در کتاب یانتقل حق بیق و در کتاب
الخلوت عزیرد و در کتاب سیدوان عبد الکریم و در کتاب
قبالا عبد المجید و در کتاب الابیا اختیار و در کتاب
کلوبنی عارف نقش نگین آنحضرت بروایت دیگر فصول
هو الله ربی وهو من عصمتی من خلقه بود و بروایت
دیگر حفظ العهود من اخلاق المعبود والد ماجدش حضرت
جواد علیه السلام و مادرش سمانه مغربیه بود و آنحضرت اسمر اللون
بود و معتدل قامت و شاعرش عوفی و دیلمی و دربانش
عثمان بن سعید معاصرینش از خلفای واثق و معتز و مستعین
و متوکل و منتصر بوده اند — ولادت باسعادتش در مدینه مشرفه
واقع شد در نیمه ذی الحجه سال دویست و دوازده هجرت
و جمع کثیری در سال دویست و چهارده گفته اند و در مصباح
شیخ نیست و بیعتم ذی الحجه است و بروایت ابن عیاش در دوم
یا پنجم و در روز سه شنبه ماه رجب واقع شده [illegible] اولاد
[illegible] امام حسن عسکری علیه السلام و محمد و جعفر ملقب
بکذاب قمار باز طنبور نواز و یک دختر عالیه عقب آنحضرت

از جعفر

ماه ذیقعده گفته اند آنحضرت بیست و پنجسال و دو ماه و کسری
بود و ابن شهر آشوب گوید وقت وفات والد بزرگوارش
هفت سال و چهار ماه و دوازده روز داشت امامتش
هجده سال کم بیست روز بود و در کشف الغمه از طریق لحمی
نقل کرده اند که وفات آنحضرت روز سه شنبه پنجم ماه مذکور
واقع شد و محمد سنان گوید که عمر شریفش بیست و پنجسال
و سه ماه بود و دوازده روز و ولادت آنحضرت در سال
صد و نود و پنج هجرت بود با پدر خود هفت سال و سه ماه
زندگانی کرد و وفات آنحضرت در روز سه شنبه ششم ماه ذیحجه
سال دویست و بیست و سه هجری واقع شد و بروایت دیگر
در وقت وفات والد خود نه سال و چند ماه داشت و در
کتاب دلایل حمیری مذکور است که عمر آنحضرت بیست و پنج سال
و سه ماه و دوازده روز بوده روز سه شنبه ششم ماه ذی الحجه سال
دویست و بیست هجرت وفات یافت و بعد از پدر نوزده سال
بیست و نه روز زندگانی کرد و در بیست و ششم ماه محرم یا در
بیست و پنجم ذی الحجه مدفون شد و در مقابر قریش نزد جد امجدش
در بغداد والله تعالی اعلم باب دوازدهم در احوال خیر مآل حضرت
امام علی النقی علیه السلام کنیت آنحضرت ابوالحسن و فقهاء او را
تعبیر از آنحضرت اطلاق میکنند و القاب آنحضرت نقی و نجیب

كمان من فضل الله على الانام ان اغناهم بالحلال
من الحرام فقال سبحانه وتعالى وانكحوا الايامى
منكم والصالحين من عبادكم وامائكم ان يكونوا
فقراء يغنهم الله من فضله والله واسع عليم ثم
ان محمد ابن علي ابن موسى يخطب ام الفضل بنت عبدالله
المامون وقد بذل لها من الصداق مهر جدته فاطمه
بنت محمد صلى الله عليه واله وهو خمسمائه درهم جياد
فهل زوجتني يا امير المومنين بها على الصداق المذكور
پس مامون گفت نعم زوجتك يا ابا جعفر ام الفضل ابنتي
على الصداق فهل قبلت النكاح امام عليه السلام فرمود
قد قبلت ورضيت به [illegible] امام علي نقي
ست عليه السلام وموسى وفاطمه وامامه وبروايت ديگر حكيمه ا
وعقب آنحضرت از دو پسر بوده علي هادي وموسى مشهور بمبرقع
در قم وفات يافت اولاد او را رضوي ميگويند وعقب موسى
از احمد است وفات يافته ورضوي گويند محمد بن ابراهيم معقب است
وانتساب بني خوشناب از وست ووفات آنحضرت سال دويست
وبيست هجري واقع شد بزهر المعتصم بالله ابو محمد اسحق بن هارون
الرشيد لعنة الله عليه وبقولي بزهر ام الفضل زنش در ماه ذيقعده
سال مذكور وبعضي سه شنبه ماه ذي الحجه وبعضي شنبه يازدهم

ماه ذيقعده

خود بتقدیم میرسانید چون پدر بزرگوارش را زهر داده بود باعتقاد
خود میخواست تدارک مافات بکند پس مبارکش در وقت
وفات والدش نه سال بود و بعضی هفت نیز گفته اند در هنگام
شهادت والد بزرگوارش بعضی از شیعیان از جهت صغر
سن در امامت آنحضرت تاملی داشتند تا آنکه علما و افاضل
و بزرگان شیعه از اطراف عالم متوجه حج گردیدند و بعد از فراغ
از مناسک بخدمت آنحضرت رسیدند و از وفور مشاهدهٔ معجزات
و کرامات و کمالات اقرار بامامت آن منبع سعادت
نمودند حتی آنکه کلینی ذکر کرده است که در یک مجلس چند روز
متوالی سی هزار مسئله از غوامض مسایل از آن معدن علوم
و فضایل سوال کردند و از همه مسایل جواب شافی شنیدند
و اگر در حضور مامون بود باین سبب ام الفضل دختر خود
را باو داد و در همان مجلس گفت یا ابا جعفر دختر مرا بزنی قبول
میکنی اگرچه جمعی را خوش نیامد سر در پیش انداختند عباسیان
ز حسد بمردند تا مامون گفت جعلت فداک انی رضیت
لنفسی و انا مزوجک ابنتی ام الفضل پس حضرت امام
خطبه را باین نحو ادا نمود که الحمد لله اقرارا بنعمته و لا
اله الا الله اخلاصا لوحدانیته و صلی الله علی
محمد بریته و الاصفیاء من عترته اما بعد فقد

در احوال خیر مآل حضرت جواد علیه السلام کنیت آنحضرت ابو جعفر
است و بعضی ابو علی نیز گفته اند و این قول منکر است القاب آن
حضرت جواد است و مختار و منتجب و مرتضی و قانع و عالم و نام
مبارک او محمد است و در توریت بدادست و در انجیل جواد
و در کتاب زند فارسیان شما و در کتاب دو پیر اعظم و در کتاب
قنطرع بکیره و در کتاب رکبال مبعر اسیر او در کتاب انکلیونیا
صدیق و در کتاب تقریف پیر بزرگان و در کتاب الیس سعید و
در کتاب کندرال نجیب لقب تکلیل آنحضرت نعم القادر الله
بود و پدر آنحضرت امام علی رضا علیه السلام است مادرش ام ولد
است و نام او سبیکه است و ریحانه و خیزران نیز گفته اند و مشهور آنست
که نوبیه است و بعضی گویند مرسیه است و از اهل ملت ماریه مادر ابراهیم
فرزند رسول خدا حلیه مبارکش سفید پوست و قامت معتدل شاعر
و مداحش عمر و مدحش تن قرابت بود و معاصرش از جبابره مامون
و معتصم بودند ولادت با سعادتش بالاتفاق روز جمعه پانزدهم
یا نوزدهم ماه مبارک رمضان سال صد و نود و پنج هجری
در مدینه مشرفه واقع شده و شیخ طبرسی از ابن عیاش دهم ماه
مبارک رجب گفته است و مامون ملعون ام الفضل دختر خود
را بعقد او در آورد و مامون تا در حیات بود رعایت
او را کما ینبغی بجا می آورد و احترام او را زیاده تر از فرزندان

این بابویه گفته است که صحیح است وفات آنحضرت در روز جمعه
و بیکم ماه رمضان سال دویست و سه هجرت واقع شده
و عمر شریفش پنجاه و پنج سال بود و بسند دیگر با پدر بزرگوار
بیست و نه سال و دو ماه بود و زمان امامتش بیست و چهار سال
بود و مرقد مطهرش در سیناباد طوس از ولایت خراسان
واقع شده که الحال بمشهد مقدس معروفست سابق براین
بقعه محقری بوده بعضی از پادشاهان دیالمه و آل بویه تعمیر مزار
کثیر الانوارش مینموده اند بنای آبادانی و وسعت این
شهر را الجایتو سلطان ملقب بسلطان محمد خدابنده
بن ارغون خان از ملوک مغل گذاشته اول پادشاهان شیعه
است از نژاد چنگیزی که در ایران و توران و هر جائیکه در فرمان
او بوده خطبه بنام ائمه اثنی عشر خواند و بر منبرها و منارها تبرا از خلفا
و معاویه و سایر منافقین نمود و بعد از وی پسرش سلطان ابوسعید
خان نیز شیعه بود و بعد از وی آرپا خان پسرش نیز شیعه بود و از
زمان الجایتو سلطان تا ایام خروج سلاطین صفویه اکثر پادشاهان
ایران شیعه بودند که تعمیر عمارت آن بقعه متبرکه مینموده اند خصوصا
سلاطین صفاریه و آل سبکتگین و آل بویه و غیره تجدید عمارت آن
حضرت را امیر تیمور گورکان و امیر شاهرخ ولد او نمودند و آنچه
ظاهر میشود امیر تیمور نیز شیعه بود و باقی والله اعلم باب یازدهم

در آنجا نموده با ریس حدوث و قدم قرآن بر بخاری حجت گرفتند

و حالت سمرقندی مروی جا دادار آنجا که بحث در بغداد آمده نزد

اعتبار بسیار یابد و آنحضرت را خوارق عادت و معجزات بسیار

بوده و هست و حال الحمد لله والمنة علی رغم دشمنان آنحضرت

خصوصا اوزبکیه بیدین و سکنه توران زمین هیچ شب و روز

نیست که دو سه کور و شل از شیعیان خود را شفا ندهد و

فضیلت زیارت آنحضرت زیاده از آنست که بیان توان نمود

عدد اولاد امجاد آنحضرت علیه السلام پنج پسرانند و یک دختر محمد

نقی علیه السلام و حسن و حسین و جعفر و ابراهیم و عایشه و عقب

آنحضرت از جواد علیه السلام است وفات آنحضرت مشهور در ماه

صفر سال دویست و بیست است و بعضی چهاردهم صفر گفته اند

و بعضی اواخر صفر و بعضی پنجشنبه یازدهم ماه ذیقعده گفته اند

و کفعمی روز شنبه ششم صفر گفته و بروایت محمد بن سنان

و دیگران در دویست و دو یم هجرت گفته اند و بعضی ششم رمضان

و بعضی غره ماه رمضان و بیست و پنجم ماه ذی قعده گفته اند

و ابن بابویه از ابراهیم بن عباس روایت کرده است که

آنحضرت در پنجم ماه رمضان سال دویست و یکم و در سال

دویست و دو یم مامون ام حمیده دختر خود را با آنحضرت تزویج نمود

و در ماه رجب سال دویست و ده آنحضرت را بزهر شهید کرده

این

بقضائه امیر المسلمین وسید المؤمنین وولاة بالخلافة والامامة
فی حین حیوتی وبعد مماتی فاقض یا علی الرضا ما انت قاض
فی اهلی ومالی و مملکتی وخزائنی وضیاعی وعقاری وامائی
وعبیدی ومعاشرتی عباس اسمعوا واطیعوا واخشوا من
من ترک العهد والمیثاق فمن بدلهم اولاد العباس فلعنه الله
علیهم والسلام علیک ایها الامام العادل ورحمة الله وبرکاته
ومحمد بن اسمعیل بخاری امام سنیان معاصر آنحضرت
بود که احادیث کتاب صحیح را جمع میکرد مولد بخاری در شهر
سربست از ولایت سمرقند سیصد هزار محدث بروجمع میشدند علمای
آن بلاد بر وحسد میبردند در وقتی که در منبر بود مسئله حدوث
وقدم قرآن را از وپرسیدند زیرا که سنیان خراسان وحنابله وغیرهم
از سنیان حنفیان واشاعره قرآن را قدیم میدانستند وبخاری
حادث میدانست در جواب ایشان گفت خداتعالی در
صف کتاب خود محدث کرده است علما که این را شنیدند
بروحمله بردند و رنجیدند واو را از منبر کشیدند وخواستند بکشند
مریدان او را از دست ایشان بردند از انجا گریخت وامد به بخارا ما در آنجا نیز
دولت هزار محدث بروی جمع شدند باز مخالفت بروی پا
روی داد از انجا آمد به نیشابور سیصد هزار محدث بروی جمع
شدند در آن حین حضرت امام علیه السلام نزول اجلال

آنحضرت را والی عهد خود نمود شیعیان بشاشت و خوشحالی می
نمودند آنحضرت فرمود که امری که شما می پندارید بمن رسیده
آخر ندارد و بمن نخواهد ماند من در حقیقت فریده ام نقل از علمای
جفر میگویند آنحضرت اسم مبارک خود را با مامون ملعون نزع
سروده ست و از تمام آیت ک ی ف ام دال رضا
ام ع ال م ام و ن کرد استخراج این آیت لیقتلنه عدوا بالعیب
المسموم و شکر ولیا عهدی او را ثبت الله ربنا والمامون
امامنا علی الرضا هادینا و مرد ثقه صالحی در مشهد
مقدس نقل کرده بود در ایام میرزا محسن متولی که شخصی از مردم
یادقیس در قلعه کهنه در زمین مرد چند اشرفی یافته بود بعیار
بمثل اشرفیهای متعارف یکی از آن بنام هشام بن عبد
الملک مروان علیهم اللعنة و چند عدد بنام مامون ملعون
بود در ضرب ری و نقش آن این بود الملک
لله والدین المامون بالله امیر المومنین خلیفه
والرضا امام المسلمین و شیخ بهاء الدین محمد عاملی علیه الرحمه
در کشکول نقل میکند مامون ملعون فرمانیکه نوشت از برای آن
حضرت و آخر وفا بعهد خود نکرد این است امر الامام المامون بالله
امیر المومنین عبدالله بن الرشید بالله امیر المومنین نام من الامام
الزکی علی بن موسی الرضا الملقب بهادی الدین الله والرضا

بقضا

و در کتاب سقیان بلند مرتبه و در کتاب زند بنوکیا ویند و در کتاب
ابراهیم خشنود و در کتاب انکلیون سرکزیده و در کتاب یونانیان
بطریس و در کتاب شمعیان امام علیه السلام و در کتاب فیطره
متقیدی و در کتاب تومر فیروتی و در کتاب کیندرال بریک
و نقش نگین آنحضرت لا حول و لا قوة الا بالله بود و
بروایت دیگر ما شاء الله لا قوة الا بالله و بروایت دیگر
حسبی الله بود پدر بزرگوارش موسی بن جعفر علیهما السلام
بود مادرش ام ولد بنت و ام البنین نام داشت و بروایت
دیگر او را نکمه و تکتم و اروی و حمیده نیز میگفتند و بروایت دیگر
خیزران مرسیه و بعضی شقراء نوبیه میدانند که از روی تغییر
النسب حلیه آنحضرت گندم گون بود و قامت معتدل شاعرش
دعبل خزاعی بود و صاحب منزل الوصلت بروی و دربانش
محمد بن الفرات معاصر پیش امین و مأمون بودند ولادت
باسعادت در مدینه مشرفه روز پنجشنبه یازدهم ذی القعده سال
صد و چهل و هشت گفته بعد از وفات حضرت صادق با به
پنجسال و کلینی ولادت او را در سال صد و چهل و هشت
ذکر کرده است و بعضی ولادت او را در یازدهم ذی الحجه
سال صد و پنجاه و گفته اند و شیخ طبرسی روز جمعه یازدهم
ماه ذی القعده سال مذکور گفته است چون مأمون ملعون

بعراق طلبید و حبس کرد و از سبب مشاهدهٔ معجزات بترسید
و آنحضرت را مرخص کرد و بمدینه فرستاد چون نوبت بهارون
ملعون رسید در سال پنجم خلافت ناحق خود بوسیلهٔ یحیی برمکی
وزیر خود آنحضرت را زهر داد مزار کثیر الانوارش در مقابر
قریش است در کنار شط بغداد که آنرا الحال مقبره کاظمیه موسوم
و الحال قلندران گویند که آنحضرت را سرب ریختند لعنت بر ایشان شیخ
عبدالقادر گیلانی و در آب شط انداختند و چوپانی آمد
و حضرت را بیرون آورد و دفن کرد و قبر چوپان نیز در پهلوی
آنحضرت است و در وع است و اصلی ندارد و جهال شیعه
در آن زمان جمعی غلو کردند و از غایت محبت بالوهیت
آنحضرت قایل شدند و واقفیه از شیعه بامامت آنحضرت
قایلند و ائمه بعد را قایل نیستند والله العلم بالصواب

در احوال خیر مآل حضرت امام رضا علیه التحیة و الثنا کنیت
آنحضرت ابوالحسن است و القاب رضا و صابر و فاضل و رضی
و وفی و قرة عین المومنین و غیظ الملحدین و سلطان
الجن و الانس و سلطان خراسان حقتعالی او را برضا
موسوم ساخته و اینکه ملاعین اهل سنه میگویند که مامون ملعون
آنحضرت را برضا موسوم ساخته اصلی ندارد و نام مبارک
او علی است و در توریت مسرا است و در انجیل راضی

اصلی

و در کتاب

که صد و هشتاد و نه هجری برای استحکام خلافت اولاد خود
عبدالله الملقب بمامون و قاسم و موتمن و محمد امین بکر قتل حضرت
امام موسی کاظم علیه السلام اراده حج کرده و بهمه اشراف و علما و
بزرگان و سالاران نوشت در کل ممالک خود که بمکه حاضر شوند
برای بیعت فرزندانش پس بمدینه امد و آنحضرت در روضه
جد خود بود او را اخذ نمود گرفتند و ببصره فرستاد و حین گرفتن امام
آن ملعون میگفت یا رسول الله میدانم این کیست و رتبه
او را میدانم امام کیم که ملک عقیم است قاتلان حضرت را آنکه او دیدند
حقیر بود بسیم شمشیری و یک کتانیه قلیلی زر داشت آنحضرت یکسال
در بصره در حبس ماند علی بن جعفر بن منصور برادر زاده آن ملعون
فرستاد که من از این مرد بغیر از نیکی چیزی نمی بینم او را از طلب
یار نکن و الا من دست از وی میدارم تا زدن ملعون آنحضرت
را ببغداد طلبید در حبس سندی بن شاهک لعنة الله که داروغه
بود مقید ساخت مدت سیزده سال در بروایتی هفده سال
آنحضرت را در حبس و زندان داشت و زهر داد و وفات آنحضرت
در اواخر ماه رجب سال صد و هشتاد و شش لغایة اند و بروایت
دیگر صد و نود و دو در بغداد عمر شریف آنحضرت پنجاه و پنج
سال بود بقیه خلافت منصور منصرم وی شد بعد از آن
ده سال دیگری خلافت مهدی بود آن ملعون حضرت را

حقتعالی قطع رحم خود را از وی میکند و او را بعقوبت خود گرفتار
میکند چون علی بن اسمعیل ببغداد رفت یحیی برمکی ملعون او را
بخانه خود برد و با او توطیه کرد که چون بمجلس هارون رود و امری چند
نسبت بعم خود بگوید که هارون بخشم آید و او را نزد هارون برد چون با
برود داخل شد سلام کرد و گفت هرگز ندیده بودم که دو خلیفه در عصر یکی
بوده باشند تو در زمین شهید خلیفه و موسی بن جعفر در مدینه خلیفه است
و مردم از اطراف عالم خراج از برای او میفرستند و خزانه بهم رسانیده
است بلکه به نام دیهی را بمبلغ سی هزار دینار میخواهد است و زرها حاضر
کرده بود صاحب ده گفت از این زرها نمیخواهم از زر فلان موضع
میخواهم فی الحال آن زر را پس فرستاد و از آن زر که میطلبید
هزار دینار آورده باو داد پس هارون امر کرد که بیست هزار درهم
باو بدهند چون آن بدبخت بخانه برگشت درد در حلقش بهم رسید
بهمان شب بعذاب الهی واصل شد و از آن زر منتفع نشد
و بروایت دیگر بعد از چند روز او را مرضی عارض شد که جمیع احشا
و امعاء او بیرون آمد و آن زر را بدیهی حواله کرده بودند چون آن
زر را برای او آوردند در حالت نزع بود گفت که چه حالی را
میگذارم و میمیرم متنبر الافادت کالعقارب بظهور رسانیدند این
جماعت را وداع کرده بمرد و زرها را بخزانه خلیفه برگردانیدند خسران دنیا
و آخرت را برای خود مهیا کرد در همان ساعت آل هارون ملعون

که الله و شیا

که برادرزاده آنحضرت بوده و احسان بسیار باو نموده
بود روزی هارون الرشید ملعون از یحیی بن خالد برمکی
وزیر خود پرسید که آیا می شناسی از آل ابیطالب کسی را که
طلب نمائیم و بعضی از احوالات موسی بن جعفر را بپرسیم آن ملعون
گفت علی بن اسمعیل هست و او را نشان داد پس نام خلیفه
نامه باو نوشت و او را طلبید چون حضرت بران امر مطلع شد او را
طلبید و فرمود که اراده کجا داری گفت بغداد حضرت فرمود من
قرض ترا ادا میکنم و خرج ترا میکشم و متکفل میشوم او قبول نکرد
و گفت مرا وصیتی کن حضرت فرمود که ترا وصیت میکنم که در خون
من شریک نشوی و اولاد مرا یتیم نگردانی باز گفت مرا وصیتی
کن حضرت باز این وصیت نمود تا آنکه سه مرتبه شد پس آنحضرت
سیصد دینار طلا و چهار هزار درهم نقره باو عطا فرمود برخاست
و زر برگرفت حضرت نزد حاضران خود فرمود که بخدا سوگند که در خون
من سعی خواهد کرد و فرزندان مرا به یتیمی خواهد انداخت
گفتند یا بن رسول الله با آنکه میدانید که او چنین کاری خواهد
کرد نسبت باو احسان مینمائید و این مال جزیل را باو می بخشید
حضرت فرمود که بلی زیرا که پدران من روایت کرده اند از
رسول خدا صلی الله علیه و آله که چون کسی با رحم خود احسان
کند و او در برابر او بدی کند و آنکس قطع احسان خود نکند

ابراهیم و مرتضی و محمد عابد و جعفر اما جعفر را حواری گویند و اولاد
او را خوارزمیون و سحریون نیز گویند و عقب او از زید است و موسی بن
هارون است و اما محمد عقب او از ابراهیم حما است و ابراهیم
را از پسر عقب بوده محمد حایری و احمد تصطر(?) و علی که سالار(?)
کرمان است اما ابراهیم اصغر ملقب است بمرتضی عقب او از دو پسر
است موسی ابی سبحه(?) و جعفر اما حمزه بن موسی را ابو القاسم
گفتندی و در بلاد عجم عقب او بسیار است و عقب او از قاسم
و حمزه اصغر است و عبدالله را عقب از سه پسر است ابو جعفر
و ابو ابراهیم و ابو القاسم که در شیراز عضد الدوله دیلمی از نسل
اوست و عبدالله بن موسی را عقب از محمد است و موسی بن عبدالله
اما حسن بن موسی یک پسر داشت جعفر نام و حقیقت عقب
او معلوم نیست بعضی گویند جعفر بن حسن را پسر بوده و اولاد
عا(?) عزمی(?) از نسل اویند اما اسحق بن موسی را امیر گفتندی
و او صاحب خروج بوده در بصره در حینی که مامون در مرو بود
و اسحق فرزند(?) بسیار است و هارون بن موسی را گویند عقب
نماند و ابن طباطبا آورده که عقب او احمد بن هارون است جعفر(?) عباس
بن موسی را گویند عقب او در بنایت(?) قلت اند و عقب او از
قاسم است سبب شهادت آنحضرت الخ از احادیث ظاهر میشود
علی بن اسمعیل بن جعفر علیه السلام و بعضی گفته اند برادرش محمد

که او را

میگویند و در نسخهٔ دیگر دیدم دختران خدیجه و ام فروه و علیه و ام
عبدالله و زینب صغری و ام القاسم و حکیمه و اسماء صغری
و محموده و امامه و فاطمه و رقیه و کلثوم و عایشه و بریهه و دوازده
پسر و هجده دختر اند و میگویند مادر آنحضرت حمیده اندلسیه است
نه بربریه و شیخ مفید علیه الرحمه گفته است که عدد اولاد آنحضرت
سی و هفت پسر و دختر اند علی الرضا و ابراهیم از قبل مامون
ملعون مدتی حکومت یمن کرد و عباس و قاسم مادر ایشان
جدا اند و اسمعیل و جعفر و هارون و حسن مادر ایشان
ام ولد بود و احمد بن موسی هزار بنده آزاد کرده و محمد کثیر الصوم
و الصلوة بود و شبها خود بسکتر میکرد و اکثر اوقات تیمم
و تضرع و حمزه مادر ایشان نیز ام ولد بود و عبدالله و اسحاق
و عبیدالله و زید و حسن و فضل و فاطمه کبری و فاطمه صغری
و رقیه صغری و کلثوم و ام جعفر و لبابه و زینب و خدیجه و علیه
و آمنه و حسنه و بریهه و عایشه و ام سلمه و میمونه و ام کلثوم
و در روایت دیگر آنحضرت را شصت فرزند بودند سی و هفت
دختر و بیست و سه پسر و فرزندان بعضی عقب نداشتند
و آنچه حال ائمه نسب بر آنند عقب آنحضرت از سیزده پسر است
عباس و هارون و اسحاق و اسمعیل و حسن و عبدالرحمن
و عبدالله و حمزه و امام علی بن موسی الرضا علیه السلام و

علی است وعبد صالح هم خطاب میکنند والقاب مشهوره آنحضرت
صالح وصابر وامین و نام مبارک او موسی است بلغت عبر
انیت ومریست ازدو لفظ مو بمعنی آب وسی بمعنی
درخت ودر توریت هم اورا موسی گفته ودر کتاب
حاماشی نامه سابته ودر کتاب الکلیون ملک ودر کتاب
باستقل صدیق ودر کتاب لاینا ماجد ودر کتاب یویانتاش
ناصح پدر آنحضرت صادق آل محمد علیه السلام مادر نشر
حمیده بربریه ونقش نگین آنحضرت حسبی الله بود ودر روایت
دیگر الملک لله وحده بود وشاعر ومداحش سید حمیری
بود ودربانش محمد معاصرینش از جبابره بنی عباس مهدی و
موسی وهارون الرشید علیهم اللعنة بودند وولادت آنحضرت
در ابوا که قریه ایست درحوالی مدینه مشرفه واقع شده در روز
یکشنبه هفتم ماه صفر وبعضی روز جمعه بیست وپنجم ماه مذکور گفته
اند در سال صد وبیست وهشت هجری وبعضی صد وبیست ونه گفته
اند عدد اولاد امجاد ... بعضی از علمای انساب
میگویند که عدد اولاد آنحضرت سی است علی الرضا علیه السلام
وزید وعقیل وهارون وحسن وحسین وعبد الله واسمعیل
وعبید الله وعمر واحمد وجعفر ویحیی واسحق وعباس وعبد الرحمن
وحمزه وقاسم وجعفر کوچک بجای عمر میگویند وابی بکر ومحمد

میگویند

میشود که پر کرده و پر از عدل و داد کند وفات ... سال صد
و چهل و هشت هجری در ماه شوال واقع شد و بعضی گویند دوشنبه
پانزدهم رجب در مدینه مشرفه و عمر شریفش شصت و هشت بوده
و بعضی شصت و پنج گفته‌اند و در کشف الغمه شصت و پنج سال گفته با جدش
علی بن الحسین بیست و یک سال و چند روز بوده و بروایت دیگر پانزده
سال و با پدر بزرگوار خود نوزده سال بود و بعد از آن حضرت
سی و چهار سال ماند و کلینی از ابوبصیر روایت کرده است که حضرت
صادق علیه السلام در هنگام وفات که سال صد و چهل و هشت هجری بود
شصت و پنج ساله بود و ایام امامت آنحضرت بعد از پدر سی و چهار
سال بود و در ایام امامت آنحضرت بقیه ملک هشام بن عبد الملک
و ملک ابراهیم بن ولید و ملک مروان حمار پس از آن چند روزی
خروج کرده در خراسان در سال صد و سی و دو عبدالله سفاح از بنی
عباس خلیفه شد چهار سال و هشت ماه ایام او بود بعد از آن منصور دوانقی
بیست و یک سال و یازده ماه پادشاهی کرده در سال دهم
پادشاهی آن ملعون و بروایتی دیگر سال دوم خلافت آن ملعون
آنکه زهر آلوده آنحضرت را شهید کرده با پدر خود ملحق گردانید از همه
ائمه عمر شریف آنحضرت زیاده تر بود مدفن شریفش در بقیع است

باب ششم در احوال خیر مآل حضرت امام موسی کاظم علیه السلام

کنیت آنحضرت ابوالحسن و ابوابراهیم مشهور و ابو اسمعیل و ابو علی

بقیه

علی عارضی میگویند و نسبت او بعریض است ثقه و عظیم الشان است
و از کودکی از پدر ماند و از برادر خود موسی بن جعفر علیهما السلام
علم آموخته بود و متابعت برادر خود می نمود و احادیث بسیار علمای
شیعه از او نقل کرده اند و کتاب او از اصول اربعمائه است و عقب
آنحضرت از پنج پسر است امام موسی کاظم علیه السلام و علی عریضی و محمد
مامون و اسمعیل و اسحق موتمن و این در صورت و هیات با
رسول خدا شباهت تمام داشت و نشر حدیث میکرد و او را پسر
بود محمد و حسن و حسین و اولاد ایشان بسیار است و محمد دیباج عقب
او از پسر بوده یحیی حسن و اولاد او منقرض شده و دیم قاسم
و بنو شیبه از اولاد او بیند و بنو الصاره بمصر و بنو عروس و بنو الحجاره
هم از اولاد قاسم اند و علی عارضی اولاد او را عریضیون گویند
و عقب او از چهار پسر است ثم ناووسیه طایفه اند از واقفیه با
بامام جعفر صادق علیه السلام قایلند و با مامت باقی ائمه قایل
نیستند و وجه تسمیه ناووسیه آنست که ایشان اتباع مردی اند
او را ناووس میگفتند و بعضی میگویند که ناووس اسم مقره ای است
و ناووس را بخرقه حیض نیز استعمال میکنند ناووسیه بعضی بانوبت
آنحضرت قایلند و بعضی گویند آنحضرت نمرده است و نمیرد تا ظاهر شود
و ظاهر گرداند حق را و قایم آل محمد صلی الله علیه و آله او است ابوحاتم در کتاب ... گفته
از ناووسی گوید امیر المومنین علیه السلام مرد و زمین از برای او شکافته

عارضی

شود

خود حاجت بامام نباشد از این قسم زندقه بسیار گفته اند اما
بعد فوت اسمعیل عبدالله که برادر بزرگتر بود از فرزندان ایشان
حضرت اما در نزد پدر قدر و منزلت اسمعیل را نداشت و مخالفت
آنحضرت با اکثر چیزها میل داشت و پاهای بزرگ داشت و او را افطح
میگفتند یعنی قیل پا و فطحیه از شیعه منسوب باو بودند و در ایام حیات
آنحضرت مخصوص میشد با طائفه حشویه و میل میکرد بمذهب مرجیه
و دعوی امامت کرد بعد از آن حضرت حجت ازو گرفت که کسی بر
و جماعتی از جهال شیعه متابعت وی کردند و اسحاق
بن جعفر علیه السلام ملقب بود بموتمن از اهل فضل و صلاح
بود و بامامت برادرش امام موسی کاظم علیه السلام قایل بوده
و از پدرش چنین نص بر امامت برادرش الامام موسی روایت
نموده و محمد بن جعفر علیه السلام ملقب بود بمامون که او را از
غایت حسن و جمال محمد دیباج میگفتند سخی و شجاع بود و مدت
العمر یک روز صایم بود و دیگر روز افطار میکرد و میگویند رای
زیدیه داشت در خروج کردن بشمشیر و بر مامون خروج کرد
و بسیاری از زیدیان و جارودیان باو گرویدند و مامون لشکر
بجنگ او فرستاد بعد از کشتن و کوشش بسیار گرفتار شد چون بنظر
مامون رسید از و عفو نمود و احسان و اکرام و محبت بسیار باو
نموده در خراسان برحمت الهی و علی بن جعفر علیه السلام او را

روزه اشارتست بانکه هرچه معتقد اکند خاموش باشی و عیب معتقدا
نطلبی و هرچه او کند از فواحش ورند قرا ازاحق دانی و گویند حج عبارتست
از قصد کردن نزد امام خود هرکرا قدرت باشد در رفتن لازمست که برود
و گویند که جهاد عبارتست از قومیکه ایشانرا دشمن باید داشت
و از ایشان بیزار باید بود و لعنت بر ایشان باید کرد و گویند
فرایض و طاعات و عبادات آن قومی بود که دوستی و ولایت
ایشان واجب بود و گویند خدا آنچه در قران گفت که اذ قال
للانسان اکفر عمر و ابوبکر را میخواهد و فرعون و هامان مراد
ابوبکر و عمر است و حدیث و قرانرا بدین نحو تفسیر کنند گویند خدا یکی
از ملوک اسمعیلیه را برسالت فرستاد نزد ایشان پیش از بعثت
و اسلام و نام وی بزدی بن داود است و او بهتر از انبیا بود
و گویند وضو عبارتست از اساس دین که ایشان نهادند و نماز
عبارتست از ناطق فصیحی که حرف زند و گویند آنکه خدا گفت ان
الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر بدین صلوة ناطقی
را میخواهد که خلق را نهی کند زیرای آنکه صلوة ظاهر از فعل بود و نهی
از ظاهر فعل صورت نه بندد و گویند قیامت و حشر و نشر و سوال
سرح و بهشت و دوزخ نیست و گویند حال آدمی مثل گیاه باشد
که خشک گردد و بریزد و دیگری سبز شود و گویند معرفت باری تعالی
و معرفتش بمعلم صادق حاصل شود و چون عقل کفایت باشد در معرفت

راسال بسال از حیدرآباد و سایر بلاد هند و ایران با تحف
نزد ایشان میبرند اسمعیلیه ایشان پیدا شدند و از
دین بدر رفتند و چند فرقه شدند قرامطه و خرمیه و سبعیه و بابکیه
و محمره و صباحیه و باطنیه گویند هر چیزرا از قرآن ظاهری و باطنی
ست ظاهر بمنزله پوست است و باطن بمنزله مغز و این آیه را دلیل
سازند باطنه فیه الرحمة و ظاهره من قبله العذاب
و گویند خدا نه موجود است و نه معدوم و نه قادر و نه عاجز و نه عالم
و نه جاهل و نه متکلم و نه لال و نه مبصر و نه قادر و نه عاجز و نه کور
و نه شنوا و نه کر و از جمله صفات معانی او را جفت کنند بطریق
که یاد کردیم و گویند که عیسی علی نبینا و علیه السلام را پدر بود
بدست تعلیم نداشت که علم از و فرا گرفته باشد و او علم از نقیبان
آموخته بود که در زمان وی بودند و از معلم صادق آنچه گفتند
که عیسی علیه السلام مرده را زنده میکرد یعنی جاهلان مرده دل را
بعلم زنده میکرد و خلق را براه راست میخواند و هیچ تکلیف
ظاهر بر خلق واجب نیست و نماز عبارتست از آنکه مولای خود را
بخوانی و یاد کنی و زکوة آن است که هر چه از مؤنت تو و عیال
تو زیاده باشد بدرویشان رسانی و روزه عبارتست
از آنکه صمت اختیار کنی و حرف سر او را افشا نکنی و
که خلق را بطاعت مقتدا خوانی و بعضی از ایشان گویند

محمد بن اسمعیل فوت شد او را کنیزی حامله آن کنیز را کنیت
وکنیز خود را بجای او نشاندند چون کنیزک پسری بزایید او را در نهفته
می آموخت و گفت پسر محمد بن اسمعیل است چون بزرگ شد
گفت این امام است قومی از ملوک عجم تابع وی شدند و خلق
بسیاری بضلالت افتادند و از نسل این پسر ملوک مصر پدید آمدند
شدند و مغرب زمین را گرفتند و اولاد او در عالم پراگنده
شدند و هر یک از سلاطین ملقب بخطابی بودند مثل مهدی
و راعب و قائم و فاتح و حاکم و عالم و منعم بدین ترتیب تا زمان
مستنصر عباسی و خلفای عباسیه بر ایشان دست یافتند و
مکرر لشکر فرستادند شکست خوردند تا آنکه حسن صباح قصد
ملازمت او کرد و امارت را از اولاد اسمعیل بستد و حسن نیز
این مذهب اختیار کرد و بعد از حسن نسل ملوک مصر منقطع شد
و عقب اسمعیل را دو پسر بود محمد و علی و عقب محمد اسمعیل
تا نبست و جعفر شاعر و علی بن اسمعیل اولاد او در بغداد مستقر
و عراق عرب بسیار شدند و نسل اسمعیل عاقبت در آن
ولایت منقرض شد اما در ایران ساعات انکولان
از اولاد اسمعیل اند که بعضی از مردم حیدرآباد من اعمال
هند و بعضی از اهل دکن و جماعتی از سندیان که در اصفهان
وارد شدند و سیله در و بعضی ایشان نزد اهلم سید اند و جمعی تا

راسال

او سر میدانست و او را می‌نویسید پس از آنکه سرد شود و بود از
غسل هم میپوسید و او را بمردم عرض میکرد از برای تنبیه جماعتی
که منکر شدند مردن او را و آن حضرت بر کفن او نوشت که اسمعیل
اشهد ان لا اله الا الله و سی شب دو رکعت نماز هدیه
برای او میکرد و در رکعت اول انا انزلناه یکمرتبه و در ثانی
انا اعطیناک یکمرتبه و گروهی از شیعه اسماعیل را امام میدانستند
بقیاس آنکه آن حضرت محبت بسیار باو داشت و گفتند البته او امام
است و اسمعیل بسیار وجیه و صاحب جمال بود و اسمعیلیه دو
طایفه اند طایفه دیگر بامامت محمد پسر اسماعیل قایلند بگمان آنکه
میراث امامت از پدر به پسر میرسد و این طایفه را که بامامت
محمد قایلند باطنیه گویند و حمدان قرامطه رئیس ایشانست و گویند
امام هفت است علی و حسن و حسین و زین العابدین و باقر و صادق
و اسمعیل مذکور صلوات الله علیهم و باطنیه گویند اسمعیل زنده
است و در آخر الزمان باز آید و مهدی او است بدانکه عبد الله
بن میمون قداح واضع این مذهب است و ملازم حضرت صادق
بود و خدمت اسمعیل نیز کردی چون اسمعیل وفات کرد
از وی پسری بود محمد نام باز عبد الله خدمت او کردی چون
دوانقی ملعون حضرت صادق ع را زهر داد در زمان ابن عبد الله
بن میمون محمد بن اسمعیل را برداشت و بمصر رفت چون با

و دشمنان دین الحال آنحضرت را بار صادق میخوانند و صادق
میدانند بنی عباس از حضرت صادق علیه السلام تا امام حسن
عسکری را شنیده کردند صلوات الله علیهم اجمعین خلق عالم از
اولین تا آخرین جمله را مرید کردند و شور کفره فخر رازی سنه علیهم
اللعنة باین اعتقاد و عداوتند با شیعیان هر کس خواهد
رجوع نماید بکتب ایشان و به بیند که چه آتش در کاس است
کذلک یضل الله من یشاء عدد اولاد آنحضرت علیه
... ده نفر بودند اسمعیل و عبدالله و ام فروه و مادر ایشان
فاطمه بنت حسن بن علی علیهما السلام بود دیگر عبدالله اصغر
که او را از شیر باز گرفته بودند آزاد کرده آنحضرت عربی او بود
املوز خنجری بر شکم آن طفل زد و او را کشت و حضرت باقر
علیه السلام تقیه بر آن طفل نماز کرد و این قول از زراره
مرویست و دیگر حضرت با جلالت موسی علیه السلام است و اسحق
و محمد مادر ایشان ام ولد است و عباس و علی و فاطمه از مادر
ان متفرقه اند اما اسمعیل فرزند بزرگتر آنحضرت است و کنیت
او ابو محمد الملقب باعرج و آنحضرت او را بسیار دوست
میداشت و چون او فوت شد تابوت او را از عریض بمدینه
آوردند و بدنش بر داشتند و عریض قریه ایست چهار میل از
مدینه دور و حضرت صادق بسیار بر او گریست و برده از روی

ادیم ملاحظت

وتا دانه را لعنمان وگفت لعنت خدا موسی و هارون برین
کس باد اگر نصاری را گوئی که عمر را می شناسی لعنت بر وی
کنند و اگر گوئی چرا لعنت میکنند میگویند بتریان از همه که او
و در کانیست و قبای یعنی از اول بت و بسر و یاد و یادشاه
ظالم بود دیگر چیزیها را زیاده کرده و را بدا و برا و بسیار ستایند و اگر
از برا همه پرستی که عمر را می شناسید و بت بکوشیها میگذارید
و میگویند ما درکار بت و چرا فزاده بت و در کتابهای ما
بت که آنست آنکسیکه مصدر خلاف امت شد و عالم را خراب
کرد و نام شوم او عمر بت الحاصل کردند خلق از بد عقیبا جمله از یک
عنداف ازین شخص است پس شیعیان احد مسایل از زمان
حضرت بیشتر بودند از برای خلاف فقهای اربعه پس سلاطین
انس و اتباع خلفا را ابتدا به شیعیان نشستند و مانع و خلل
و خروج بخدمت آنحضرت شدند و تا جران بنی عباس
و علمای آن زمان از راه حسد فتوی بقتل شیعیان
دادند و ایشان را رافضی خواندند و کتبشان اهل سنت
و در هر عصری از اعصار سلاطین آن زمان را بلیغ اعتقادات
باطله مطبوع و منقاد خود کردانیدند و بقتل رافضی اقدام
نمودند و بنی عباس همه باین اعتقاد بودند الحال منقرض
شدند ملکی از نام و نشان عباسیان و بنی امیه خبر نمیدهد

درامروش زیاده از سیمرست داوراست گفته است
که رسول الله بوح میگویند وپاده میزند مارا کتاب خدا
لبس است وخشت از عترت آنحضرت بروانستن با وجود
این همه استفارس که پیغمبر در باب عترت مکرمش فوخلیات
الله فرموده بود وحق حدانستن انچه عثمان کرده بود از احراق
مصاحف وکشتن عبدالله بن مسعود و امر راه کردن ابی ذر
غفاری وبرنده فرستادن وزدن عمار یاسر وبیت
المال را به بنی العاص قسمت کردن وبخلاف سیرت شیخین
سلوک کردن وانچه با وجود عبادت یهود ونصاری
وسرا همه با این درین اگر از یهود بپرسی که عمر خطاب
را میشناسی چه کاره بوده گویند عمر تخم شوکیورست
بلغت عبرانی حرامزاده است اگر گوئی با ایشان که از
کجا میگوئید میگویند در کتابهای ما نوشته است که عمر با دو
رفیق دیگر درین دین فتنه ها پدید آورند و بدعتها احداث
نمایند همچنانکه در دین موسی سه کس بودند گراه و نادان
و غیر او دین موسی علیه السلام را خراب کردند وما از علما
یهود شنیدم که قسم میخورد که ان سه کس که باعث
هلاک امت موسی وخرابی دین ما شدند همتمام علمای
نصاری شیان بودند و ترجمه کرد گراه را به ابی بکر و غیر را بعمر

جنگ کردن در حرم خدا و سوختن کعبه و استار آنرا و خراب
کردن و نجاست ریختن در حرم و قتل عام در مدینه نمودن تا
سه روز و مسجد آنحضرت را کندن و از اساس اول بزرگتر
کردن و تغیر دادن حجر الاسود از مکان خود و حق دانستن
هر کس از منافقین که دعوی امامت از اسماعیلیه و بنی
امیه و ابن زبیر و بنی العباس و زیدیه و هر مخنثی که گفت
من امیر المومنینم حق دانستن و همه فرزندان زنا و منافقان
و فاجران بنی امیه و سلاطین ایشان را مومن عادل
دانستن و هر فرقه مسلمانان را بغیر از شیعه از خوارج
و غلاة و ناصبی و مشبهه و مجسمه و تناسخیه را از اهل
بهشت دانستن و هر مرتدی را خلیفة الله و خلیفة الرسول
گفتن و شیعیان اهلبیت رسالت را کافر و رافضی خواندن
و واجب القتل دانستن و خود را اهل سنت و جماعت
نامیدن و چندین غلو کردن در پوشیدن قباحتهای
شیخین که گفت آنچه ایشان کردند در امر خلافت
بهتر از پیغمبر کردند و خلفا زیاده از آن حضرت در دین
سعیها کردند و پیغمبر را نیز مجتهد دانستن و حق دانستن
آنچه عمر حرامزاده در مرض موت به پیغمبر گفت که او هذیان
و یهجر میگوید و حرفش اعتبار ندارد و گفتن عمر [illegible]

زدن بر حضرت فاطمه با وجود آنکه احادیث بسیار از رسول
مختار صلوات الله علیه و آله الاطهار در طرد و لعن ایشان در حق
معاویه و یزید ولد الزنا بسیار وارد شده و در کتب خود نقل
کرده و کفر و زندقه او را در اکثر جاها ایراد نموده اند سنیا
و مرسلگانیشا و پیشیگانیشا انگاشته باز مدح او نمودند و او را
خال المومنین خواندند و همچنین حق دانستند آنچه شیخین
نسبت باهلبیت رسالت وقوع ساختند و نسبت زنا استغفر
الله بحضرت فاطمه علیها السلام دادن و دشنام دادن او را
و غصب فدک و خلافت نمودن و کشتن و آزردن آن
مظلومه را و سقط شدن محسن پسرش با به و آتش در خانهٔ
ایشان افروختن و حلال دانستن کشتن امام حسین علیه
السلام را و بردن اموال او بغارت و اسیر کردن
زنان و فرزندان او را و شهر بشهر گردانیدن و روز شهادت
آنحضرت را میمون و مبارک دانستن و عید کردن و خضاب
کردن و ساز ها زدن و دیدن یکدیگر رفتن و هنوز اهل مکه
و مدینه و عراقین این طریق مشوم را دارند و در روز عاشورا
و ایام محرم عید میکنند و حق دانستن آنچه طلحه و زبیر و عبدالله
زبیر و عایشه و حجاج بن یوسف و عبید الله بن زیاد لعنهم
الله علیهم و سایر منافقان و کافران کردند و حلال دانستن

جنگ

بر حقیت خلفای ثلثه و سایر منافقین و اصحاب العقبه
نبی ساعده و اعادی دین نسبت باهلبیت رسالت
واقع ساخته بودند از تفتیش نمودن و از زدن و بستن
و کشتن و سوختن و آواره کردن و تهمت زدن و
غصب حقوق نمودن و از کشتن مال کسان بویژه و
خواستن خالد ولید زن اورا بی نکاح و زنا با وی
کردن و منع معاملات و آنچه منافقان با مومنان صحابه
نموده بودند و آنچه از زبان پیغمبر دروغ گفتند و احادیث
دروغ ساختند و بدعتها که در دین پیغمبر کردند و همه را حق
دانستند تا آنکه خطاها هر یک از انبیا و پیغمبران و معصیتها
و گناهان بر ایشان قرار دادند و اجماع نمودند بر توثیق
و عدالت مرتدان و منافقان صحابه و تابعین و تشنیع
زدند و رد نمودند اقوال شیعیان و مومنان صحابه را
و احادیث ایشان را طرح کردند و همچنین گفتند حق کرد آنچه
آنچه معاویه علیه اللعنه و الهاویه کرده با امیر المومنین علیه
السلام و در رفع ساخت در صفین و غیره مواضع از
لعن کردن و جنگ کردن و اسیر و غارت نمودن شیعیان
و براکم از پنجاه تا هشتاد لعن امویان علیهم اللعنه بر
حضرت امیر المومنین علیه السلام و اهلبیت او و تهمت

تعلیم او نمودند دیگر گفته هر که دلوی و عصایی دارد و نیام
تواند رفتن واجب الحج است و این مذهب قلندریان است
که گروهی ابدال ایشان بوده دیگر علم حذر را باعث هلاکند
و او را قادر بالذات نمیدانند و این اکثر فلاسفه و نبادیانست
دیگر گفته زنان از مردان حجاب نکنند و این رای زردشتیانست
و کبر است ازین قسم مسایل بسیار گفته و شافعی گفته شراب که حرارت
آتش حلال میشود و این مذهب مباحیانست و منی را گفته پاک
است و این مذهب طلیسیانست و گفته یزید ملعون نیست مومن
است و این مذهب ناصبیانست و گفته حیوانات را از زمین
برکرده و بیرونش و جامه که از استی الیف پاکست و این مذهب عیسویانست
دیگر گفته که وطی غلام زرخرید حلال است زیرا که بمنزله ملک میشود و این
مذهب لوطیانست و جایز دانسته بندگی و محارم خود را و وطی
ایشانرا حلال دانسته هرگاه ایشانرا اسیر کنند یا بخرند زیرا
که بمنزله ملک میشوند و این مذهب زنادقه مجوسیانست و مالکی
گفته صید حیوانات مار و موش و سوسمار حلال است همه و خوردن
سگ بچه هرگاه چشم باز نکرده باشد حلال دانسته و این مذهب
فرنگانست و خوبتر ازین حنبلی گفته است و هست در عالم
بالا روزه نظ حنبلی گفتا خدا جسم است و جان‌ها می‌نشیند بر فراز
آسمان‌ها صورت امرد پسر باشد خداها لولو و مرجان بود گفتنش

که پیر تو و قوم از خاک بود چرا خاک ترا مساوی کرد و دیگر میگوئی
که خدا را میتوان دید چرا که موجود است پس این دروغ که در سر تو موجود
است بمن بنما تو میگوئی دروغ میکنید گو دروغ که موجود است و گواز او
و دیگر گفته است نظم جلد سگ را از دباغت پاک کن ٭ رشته اعلا مثل
زنگ خاک کن ٭ بلیتوان پوشید آنرا در نماز ٭ اعتقاد من بود
ای سرفراز ٭ بسمله را گر بگوئی ای پسر ٭ باطل است کل نماز است
پسر ٭ مذهب قلماق و ارمس و شرحیان است که مسوده از
تعالیف ایشان بر داشته دیگر گفته که استنجا با آب جایز نیست بلکه
بکلوخ مال کنند و سجود بر سگ در نماز جایز نیست و این ملت
یهود است که ورس در نزد ایشان خوانند و دیگر گفته است که بوزه
حلال است و این طریقه برهمه هند است که از ایشان فرا گرفته
دیگر گفته بجای حمد و سوره در نماز برو برگ سبز میتوان گفت
و این بدعتهای کرامیان است که از خدمت کردن یافته دیگر گفته
اگر بعید یاد را سازی رها ور نماز خود درست و درو ا
و این کیش نسطوریه از مسیحیان است که او اختراع کرده دیگر
گفته اگر زنی را یکشب در تعلل ادیجو الی و لعبا زن نسعر بدی
چون بعد از مدینه مراجعت نمای و ان زن حیدش فرزند بهم
باشد همه فرزندان توانند که ملائکه تعالی است ترا او دلی
ان زن ریخته و استی شده و این مذهب ملحدان است و مهربا

که تعلم ا و

خود در حضور حضرت جایز است هرگاه حایلی در میان باشد
که جلد بجلد نرسد این مذهب باطل الفاسق و ثنویانیست که کرده
زنان برداشته است دیگر گفته شر و خیر از خدا است و این مذهب
کفار و مجوسانست و بهلول علیه الرحمه درین مسئله او را محجوب
ساخته است گویند روزی ابوحنیفه گفت که از حضرت صادق علیه
السلام این سه چیز را اعتقاد نداشت من القول او انکار کردم
اول اینکه میگوید خیر از جانب خدا است و شر از افعال بنده
و من میگویم بنده را اختیاری نیست شر از خدا است دویم اینکه
میگوید شیطان در قیامت در آتش است من میگویم که آتش او را
نمیسوزد چراکه جنس از جنس متاذی نمیشود او خود مخلوق از آتش
است سیوم اینکه میگوید خدا را در دنیا و آخرت نتوان دید من
میگویم که کسیکه وجود داشته باشد چون نتوان دید اگر در دنیا
نه بینند در آخرت به بینند بهلول حاضر بود این ماجرا که شنید
سنگی برداشت و بسر ملعون زد و گفت هر سه مسئله باطل شد و
گریخت ابوحنیفه شکوه او را بخلیفه کرد پس خلیفه بهلول را احضار
کرد و گفت چرا ملعون سر ابوحنیفه زدی گفت من نزدم خدا زد
ابوحنیفه گفت تو زدی بهلول گفت ای ملعون تو میگوئی شر از
جانب خدا است و بنده را اختیاری نیست پس از چه متجاهی
و میگوئی که جنس بجنس متاذی نمیشود پس از تو چرا گاهی و این مملو

باز ۲

او میگفت حق سبحانه و تعالی هرگز ظالم را امام نمیکند و چگونه
جائز است که ظالم را امام کند و حال آنکه امام بواسطه دفع ظلم
در کار است پس اگر ظالم را نصب کنند مثل مشهور است
گرگ را آنکه شبان گوسفند کنند ظلم بر گوسفندان کرده است
و قاضی بیضاوی در تفسیر خود انصاف مرعی داشته است
و ذکر کرده است که هر یک وقتی ظالم باشد صلاحیت نبوت
و امامت ندارد و این آیه دلالت است بر آنکه پیغمبران میباید
معصوم باشند پیش از بعثت و بعد از بعثت و امامان
نیز میباید معصوم باشند بعد از امامت و دیگر نیز بحث
کرده اند که دلالت بکیفیت بر چه در نبوت است در امامت
بیانست پس بگواهی سه امام شما ابو حنیفه و زمخشری و بیضاوی
ثابت شد که فاسق صلاحیت امامت ندارد پس چنین شما که
سالهای دراز خوک چران ابلیس بوده در کفر و ضلالت
عمرها گذرانیده باشند و اعلی هبل گفته باشند و در ایام
خلافت چه ظلمها و فتنه ها که نکرده اند خلایق را ضلالت
و گمراهی افکنیده اند که هنوز اثر آن باقیست مستحق خلافت و
امامت نباشند و مع هذا آنچه ظاهر میشود و فضیلت شافعی
و دیگران زیاده از ابو حنیفه بوده چند کلمه از فتاوی
ابو حنیفه را بیان مینماید اول گفته است که وطی با محارم

خوک ۲۷

خود

واجبست اما نزد او بیرون که او خروج کند و واجبست خروج
بر پادشاه متغلب که نام امامت و خلافت را بر خود بسته
یعنی دوانقی و امثال آن از بنی امیه منقولست که زنی پیش
ابوحنیفه آمد که تو فتوی دادی که پسرم خروج نمود و بجنگ با محمد و
ابراهیم پسران عبدالله بن الحسن علیه السلام و بر منصور خروج
نمودند و پسرم کشته شد ابوحنیفه گفت کاشکی من بجای پسر تو می
بودم و همچنین ابوحنیفه در باب منصور و امثال آن از خلفای
بنی امیه و بنی عباس میگفت که اگر اینها مسجدی بسازند و امر کنند
مرا که آجر از آن شمارم هر آینه نشمارم زیرا که ایشان فاسقند لیاقت
امامت ندارند عاقبت منصور او را ازین سخنان از نظر اعتبار
انداخته او را حبس کرد در زندان تا بجهنم رفت و همین معنی باعث
اعتبار او شده دنیاش چنین و آخرت گشت تباه بیان
بجان تو ای علی قوشجی دلعالم آخوند سعد قم که صاحب کشافست
در تفسیر آیه کریمه لا ینال عهدی الظالمین از زبان
ابوحنیفه نقل کرده است این آیه دلیل است که فاسق صلاحیت
امامت ندارد و چگونه صلاحیت امامت داشته باشد کسیکه
اگر قاضی باشد و فاسق حکمش باطلست و اگر فاسق گواهی دهد
گواهیش مردودست و اطاعت او واجب نیست و حکمش مقبول
نیست و پیشنمازی نمیتواند کرد و از ابن عتبه منقولست که

بود و ولادت با سعادت موافق مشهور در روز جمعه و بعضی
دوشنبه هفدهم ربیع الاول بعد آنکه هشتاد و سه سال از هجرت
گذشته بود در مدینه مشرفه واقع شد و بعضی هشتادم و هشتاد
نیز گفته اند در ماه رجب پدر بزرگوارش حضرت امام محمد باقر
و مادرش ام فروه دختر قاسم فقیه پسر محمد نجیب بن ابی بکر است
و مذهب شیعه جعفریه منسوب بآنحضرت است و اختلاف مذاهب
و امامان و چهار مذهب اهل سنت و بدعتهای ایشان در زمان
آنحضرت بهم رسید در ایام سلطنت بی سعادت منصور دوانقی
علیه اللعنة که خلیفه دویم بنی عباس بود و ابوحنیفه نعمان بن
ثابت کوفی ملعون امام اعظم سنیان از تلامذه آنحضرت بود
که باغوای شیاطین جن و انس و حب جاه منصب امامت و
عزت از منصور شقاوت بنیاد کافر بیدین از جاده صراط المستقیم
هدایت بتیه حیرت و ضلالت داخل شده ادعای افتای
دین و مذهب و قضایا و احکام شرعیات بقیاس و رای
و استحسانات عقلیات و اجتهادات در دین اسلام نموده
و چون آن ملعون فتوای آنحضرت را داشت بهر کس میداد شفاهی با
با وجود دیگر ابوحنیفه خودش مذهب زیدیه داشت و زیدیه الیوم
جایز میدانست و همان فتوی را میداد ذکر و رجعت بعقیده زید
بن علی بن الحسین علیهما السلام و زیدیه امام میدانستند منکوحت

اہل تصوف و علمای عامہ ست با اکثر فضلای ناصبیان محبت
آنحضرت می آمدند و کسب آداب حسنہ مینمودند و سنیان
با وجود عداوت آنحضرت را دوست میداشتند تا بحدیکہ
قسم بسر مبارک او میخوردند [illegible] و در احوال خیر آل
امام المغارب والمشارق الناطق الصادق علیہ
السلام آنحضرت میانہ بالا و افروختہ رو و سفید بدن
و کشیدہ بینی بود و موہای او سیاہ مجعد بود و بر خد روشن
خال سیاہی بود کنیت آنحضرت ابو عبد اللہ ست و القاب
آنحضرت صابر و فاضل صادق و طاہر ست و نام مبارک
آنحضرت جعفر ست و در توریت شموعا ست و در انجیل ہمہ فرق
انصاری صادق و در کتاب زند و پازند ایم و در کتاب
انکلیون صدیق و در کتاب یا تنکل راہ برحق و در کتاب
ماتیال حق گو و در کتاب اہل سنت نیز صادق ست نقش نگین
آنحضرت بروایت حضرت امام رضا علیہ السلام اللہ ولی و عصمتی
من خلقہ بود و بروایت معتبر دیگر اللہ خالق
کل شی بود و بروایت دیگر انت ثقتی فقنی
من خلقک و بروایت دیگر ما شاء اللہ لا قوۃ
الا باللہ بود و بروایت دیگر اللہ علی و عصمتی من
النار بود و بروایت دیگر رب عصمتی من خلقہ

شنید و رفت بشام نزد عبدالملک مروان ملعون و دروغ
بسیار و تهمت چند بر آنحضرت بست و فتنه بسیار کرد تا آن ملعون را
مترصد قتل آنحضرت گردانید بسر اسباب و میراث رسول خدا صلی
الله علیه و آله عاقبت هشام تدبیر کرد و زینی را از برای او
و زهر در او تعبیه کرده بود و برای آنحضرت فرستاد چون آنحضرت
سوار شد زهر در بدن مبارکش نفوذ کرد و بسبب آن زهر از این
جهان بیرون شد و بعد از چند مدت زید را در زمین عار کشی
و مخبط گردید و عریان میگشت و نماز میکرد تا بعذاب الهی واصل
شد و واقعه هایله شهادت آنحضرت در روز دوشنبه هفتم
ذی الحجه سال صد و چهارده هجری واقع شد عمر شریفش پنجاه و
هفت سال بود در بقیع نزد پدر بزرگوارش در مقبره عباس
مدفون است و آنحضرت بسیار خوش طبع بود منجمله که چون راه میرفت
دست بر دوش ملازمان خود می انداخت قبر را برای آنحضرت
شق کردند مطبوق یافتند آنحضرت معاصر عمر بن عبدالعزیز
بود از ملوک بنی امیه و عمر رعایت بسیار با وی نمود و فدک
را بآنحضرت رد نمود و سب کردن امیرالمؤمنین علیه السلام
را برطرف کرد و خود هم نکرد و مردم را نیز از این فعل منع کرد
تا عمر زنده بود بنی هاشم و اقارب و برادران آنحضرت
معزز و مکرم و با جلالت بودند و سفیان ثوری که از مشایخ

اهل الصو

علیهما السلام است معجزات وخوارق عادات او بسیار
آنچه از علوم وکمالات با امیر المومنین وپدران بزرگوارش
علیهم السلام بود همه با وی بود با منصب جلیل ایشان امامت
وعلمای نواصب وگوساله پرستان وهمه فرق مسلمانان
وسایر ملل ونحل بیگانه تصدیق بزرگواری او نموده‌اند ودر
اکثر کتب فضیلت وبزرگواری او را نوشته‌اند بعضی گویند در بیان
عدد اولاد آنحضرت پسر داشت ویک دختر حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام وعبد الله وابراهیم ودختر ام سلمه ثعلبی
در تفسیر خود میگوید که اولاد امجادش نفر بودند ابو عبد الله جعفر و
علیه السلام مادر ایشان ام فروة بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر
بود وابراهیم وعبد الله مادر ایشان ام حکیم است بنت
اسید بن مغیره ثقفیه وعلی وزینب وام سلمه مادر ایشان
ام ولد است ... آنحضرت وسبب آن در احادیث
بسیار معتبر مسطور است که زید بن حسن بن علی ابن ابیطالب علیهما
السلام با او در اوقاف ومیراث رسول نزاع ومجادله کرد
ومیگفت فرزند حسن اولیست وبزرگترست از امام حسین علیهما السلام
زید گریبان آنحضرت را گرفت وکارد بر حضرت کشید ومیخواست
او را بکشد کارد را همراه بر داشت وحضرت را بخانه قاضی
برد برای ادعای میراث واوقاف بعد از محاکمه زید بکلاب

معتبر

عبدالمطلب است باب هفتم در احوال خیر مآل حضرت امام محمد باقر
علیه السلام کنیت آنحضرت ابوجعفر است و القابش شاکر و هادی
و نام مبارک او محمد است ملقب بباقر یعنی شکافنده علم و نام
آنحضرت در توریت الیعقوب است و در انجیل فرنگان باکر است
بکاف عجمی و در کتاب زبدانیزدوان و در انجیل ارامنه
در در و در کتاب هندوان شاهیت و نقش نگین آنحضرت
العزة لله بود و بروایت دیگر العزة لله جمیعا و ثعلبی
که از مفسرین عظیم الشأن است عامه است نقش نگین آنحضرت را در تفسیر خود
گفته است که این بود ظنی بالله حسن و بالنبی المؤتمن
و بالوصی ذی المنن و بالحسن والحسین ولادت
آنحضرت در روز جمعه یا یکشنبه سیم ماه مبارک رجب یعنی
روز دوشنبه سیم ماه صفر سال پنجاه و هفتم هجرت در مدینه مشرفه
واقع شد و آنحضرت اول علوی بود که از دو علوی بهم رسید
و جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنه از آخرین صحابه حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله بخدمت آن سید رسید و سلام آنحضرت
را باو رسانید و این سخن مشهور است باتفاق و از آنکه حضرت رسالت
پناه بجابر فرموده که بخدمت فرزندم محمد باقر خواهی رسید سلام مرا
باو برسان پدر بزرگوارش علی بن الحسین است علیهما السلام
و مادرش فاطمه مکنی بام عبدالله بنت حسن بن علی بن ابیطالب

علیهما

اند ونزد ایشان قیاس واستحسان دلیل شرعی باشد و استغفرالله
جمله ائمه معصومین علیهم السلام را تا قائم آل محمد علیه السلام
گمراه دانند و گویند هر که زید را امام نداند کافر باشد و جهاد را
واجب نمیدانند و عصمت نزد ایشان در امامت شرط نیست
و امامت فاسق و فاجر و مخنث را درست دانند و دیگر
از فرزندان آنحضرت عبدالله وحسن وحسین مادرشان
ام ولد است وحسین اصغر وعبدالرحمن وسلیمان مادر ایشان
ام ولد است وعلی اکبر کوچکترین فرزندان آنحضرت وخدیجه مادر
او ام ولد است وفاطمه وعلیه وام کلثوم مادر ایشان نیز ام ولد
است [illegible] در هیجدهم ماه محرم سال نود وچهار
هجری واقع شد وشیخ طوسی بیست وپنجم محرم این سال
گفته است وبعضی سال نود وپنج گفته اند واز کتب کلینی
است وابن شهر آشوب روز شنبه یازدهم یا دوازدهم محرم
سال نود وپنج گفته است وکفعمی بیست ودویم محرم این
سال گفته است که بدار البقا رحلت کرد بزهر ولید بن عبد
الملک علیه اللعنه وابن بابویه وجمعی اعتقاد دارند
وبعضی هشام بن عبد الملک علیه اللعنه گفته اند وعمر
شریفش پنجاه وهفت وهشت ونه گفته اند ومزار کثیر
الانوارش در بقیع در نزد عم بزرگوارش عباس بن

و امام حسین علیهما السلام نیز نص کرد و فضیل رسان و ابو الجارود
و ربیطی گویند هر که علی را تقدم انکار کرد کافر شد و هر که علم از حسنین یاد
کرد علم رسول نبود و قومی از ایشان گویند که علم ایشان مشترکست
میان ایشان و میان عوام شاید که در میان عوام قومی باشد
که علم ایشان زیاده باشد از اولاد حسنین و گویند امامت بعد از علی
الحسن علیهما السلام رسید هر که خروج کرد نیز امام است و خلفاء
ثلثه را لعنت کنند جریریه از زیدیه اند و ایشانرا سلیمانیه نیز
میگویند ایشان اعتقاد دارند که امامت جریریه بود هر کس را
که مسلمانان اختیار کنند منعقد شود و امامت مفضول درست بود
بر وجود فاضل ابوبکر و عمر با امامت مخطی بودند خطائی که موجب کفر بود
و گویند عثمان کافر شد بدعتهائی خود که وی بنهاد و [illegible]
شیخین را تبرا میکنند و قلیلی از ایشان تولا میکنند و در فروع
شافعی اند و در اصول معتزلی اند ... از زیدیه اند و ایشانرا
صالحیه نیز خوانند از اتباع کثیر بن ابتر اند ایشان گویند علی علیه السلام
بعد از رسول محمد صلی الله علیه و آله فاضلترین خلق بود و امامت حق
وی بود اما چون بیعت کرد شیخین را امامت درست شد و صحابه مخطی
بودند که او را واگذاشتند تولا شیخین دارند و عثمان را دوست
ندارند اما بد هم نمیگویند و گویند اموات را رجعت بود پیش
از قیامت و در اصول معتزلی اند و در فروع با ابو حنیفه متفق

اند

امامت بمحمد نام که صاحب طالقان بود رسید و او را در ایام معتصم عباسی
اسیر کردند و در حبس وفات یافت و زیدیه الحال شرفاء مکه و
اهل یمن و توابع او یند و در اصول اثنا عشریه اند و در فروع بعضی
شافعی اند و بعضی حنفی و زیدیه امامت را مخصوص فرزندان فاطمه
صلواة الله علیها میدانند بشرط آنکه آن فرزند عالم و زاهد و شجاع
باشد و خروج بسیف کند خواه اولاد حسن و خواه اولاد حسین
علیهما السلام و بعضی از ایشان ثلثه منحوسه را خلیفه میدانند و بعضی
سب شیخین میکنند و ایشان چند فرقه اند جا[illegible] و ایشانرا
سرخوبیه نیز خوانند ابو الجارود زیاد بن منذر که رئیس ایشانست
از اصحاب حضرت امام محمد باقر علیه السلام ست و از رواة احادیث
ست و در نزد آنحضرت خبری نمیخواند و احادیث میخواند و می شنید
و بمردم میگفت و در کتب شیعه اقوال او بسیارست و در آخر مرتد
شد و منافق بود و کور هم بود و حضرت امام محمد باقر علیه السلام
او را سرخوب خواندی و فرمود سرخوب نام شیطانیست مسکن
او در دریاست ابو الجارود و اصحابش میگویند رسول خدا نص
خلافت کرد بعلی علیه السلام بصفت نه تسمیه و این نص خفی
بود نه جلی بغیر روشن میبود و بعد از رسول امام علی علیه السلام
بود و خلق کافر شدند که دیگری را نصب کردند و قومی از ایشان
گویند که رسول خدا صریحا نه که بر علی علیه السلام نص کرد و بر امام حسن

غرض ایشان آن بود که بتقیه اثبات رسالت را برطرف کنند جمله ز
پیش زید و چندان الحاح کردند که زید رغبت کرد در خروج با وجود
آنکه پیشتر حضرت امام محمد باقر علیه السلام با او گفته بود که میدانم خروج
کنی که میدانم که کاری از تو نمی آید و ترا میکشند و یکباره بکوفه بردار میکنند
کوفیان با تو یاری نخواهند کرد و این کار از تو تمام نمیشود و از تو نیست
از اولاد عباس است قبول نکرد زمردمان او را بگذاشتند و بیرون
داشتند بیعت نیز اکثر از آن مدبران ناپاک سوار و پیاده گشتند
جمع شدند چون زید خروج کرد و بانگ تکبیر در جامع کوفه رسید جمله زید
را بگذاشتند و گریختند مگر قلیلی چون زید آن حال را دید گفت
رفضونی یعنی مرا بگذاشتند و رها کردند از آن روز شیعه
برافضی موسوم شدند و بعضی میگویند عمر سعد حرامزاده اصحاب
حضرت سید الشهدا را باین اسم خواند پس زید را بگرفتند و
کشتند و بردار زدند و چهار سال آن جناب مصلوب بود بعد
از آن او را سوختند و خاکسترش را بر باد دادند و حضرت صادق
علیه السلام در هنگامیکه زید مصلوب بود بروی نماز گذارد
و بعد از آن یحیی پسر او بخراسان رفت و بعضی مردمان او را
بامامت برداشتند و او را نیز مثل پدر مصلوب ساختند و بعد از
یحیی محمد و ابراهیم پسران عبدالله بن الحسن علیه السلام را بامامت
برداشتند ایشان نیز مقتول شدند و مصلوب گشتند بعد از آن

امامت

هر کس بنشان خوابیدند که مایحتاج ایشان را آنحضرت در شبها
می آوردند و آن شب دانستند که مطعومات ایشان را آن
حضرت می آورد و حلم او بمرتبه بوده که خادمی کاسه آش
گرمی بر سر آنحضرت ریخت او را در مقام عتاب و مواخذه
در نیاورده او را آزاد ساخت و علوم الهی و میراث
انبیا و منصب جلیل القدر امامت با او بود و ده اولاد
انجاد [illegible] پانزده فرزند داشت محمد مکنی بابی جعفر و ملقب بباقر
العلوم الانبیاء و المرسلین صلوات الله علیه مادر او ام
عبد الله بنت حسن بن علی ابن ابیطالب علیهما السلام
است و زید صاحب خروج و عمر مادر ایشان ام ولد است
و مردود از یک مادر اند اما احوالات زید آنکه اهل کوفه
جمله منافق بودند و دعوی التشیع میکردند و از ملاعین
با حضرت امیر المومنین و امام حسن امام حسین علیهم السلام
آن ماجراها کردند که شنیده اند و دشمن بنی امیه نیز بودند هر چند
خواستند که بر ایشان خروج کنند نتوانستند و پیش نرفت
آخر تلبیس کردند و پیش یکیک از شیعیان رفتند و گفتند
که شما میدانید که امر معروف واجبست و این ظلم که بنی امیه
کردند و دمار از خلق بر آوردند دفع آن فرض دین است که بر ایشان
خروج کنیم و اگر خروج نکنیم کافر باشیم قومی از شیعه فریفته شدند

کشته شدن فرزندان فاطمه را مگر آنکه گریه در گلوی میگردد
گریه کنندگان بغیر از آنحضرت شش نفر دیگر بودند آدم علیه السلام
از برای ترک اولی و فراق بهشت سیصد سال و بقول بعضی
دویست سال گفته اند که گریست و نوح علیه السلام از جفای
امت و تمرد کردن ایشان بسیار گریست و مدتها مدید
حضرت یعقوب علیه السلام و حضرت یوسف علیه السلام
مدت چهل سال در فراق یکدیگر گریستند و حضرت یحیی علیه السلام
از ترس جهنم همیشه میگریست و حضرت فاطمه صلوات الله علیها
از فراق پدر بزرگوار و جفای امت چنان گریست که اهل مدینه
از گریه او تنگ آمدند و حضرت سید الساجدین هفتم ایشان
بود و آنحضرت را ذو الثفنات بجهت این میگفتند برای
آنکه پیشانی مبارک آنحضرت و زانوهای او از کثرت سجده
و عبادت مثل کفهای شتر پینه کرده بود و گاه بود که گوشت
پیشانی مبارک او بسیار بلند میشد و پینه میکردند و بمقراض
میبریدند و سخاوت آنحضرت مشهور است که چون او را حضرت
امام محمد باقر علیه السلام غسل میداد شانه و پشت مبارک
آنحضرت مثل کف پای شتر بود از بسکه آرد گندم و زر و جامه
شبها بدوش برداشته بود و بخانه فقرای اهل مدینه میبرد
شنیدی که آنحضرت از دنیا رفت اکثر اهل مدینه و بقولی چهار

علیه السلام العزة لله بود و بر روایت حضرت امام رضا ع
خزی و شقی قاتل الحسین بن علی ولادت
با سعادت آنحضرت در روز جمعه و بقولی در روز پنجشنبه
پانزدهم جمادی الثانی و بعضی نهم ماه شعبان گفته اند و بعضی روز
یکشنبه پنجم ماه مبارک رمضان در سال سی و ششم هجرت
و بعضی گفته اند سی و هشتم و شیخ شهید رحمه الله روز پنجشنبه
پنجم ماه شعبان گفته است که واقع شد پس از شهادت امیرالمومنین
علیه السلام دو سال و بعضی گویند با امیرالمومنین ع دو سال
بود و با امام حسن علیه السلام ده سال بود و با پدر بزرگوار
خود یازده سال بود و امامت آنحضرت سی و پنج سال و بعضی
در نهایت از وضوی ظهر نماز صبح را ادا میکردند که شب بیدار
بودند و هر وقت که طعام آنحضرت را حاضر کردند واقعه کربلا را بخاطر
آوردند و چندان گریستند که آب دیدهای آنحضرت طعام را
با آب مخلوط میکرد تا آنکه یکی از غلامان آنحضرت گفت فدایت
شوم یابن رسول الله میترسم که تو خود را هلاک کنی و
گناهکار شوی حضرت فرمود که انما اشکوا بثی و حزنی
الی الله و اعلم من الله ما لا تعلمون یعنی
شکایت نمیکنم اندوه خود را و درد خود را مگر بخدا و میدانم
از خدا آنچه نمیدانید شما پس فرمود که هیچ وقت بخاطر نمی آورم

بن سعد را مار زد وکشت مرازم بن حکیم را در خانه مار زد
وکشت وعامر نهشلی از عقب طفلی مید وید که اورا بگیرد
بچاه افتاد ومرد وحفص بن زید کندی از زنش یاری داشت
اورا بخانه برد وکشت ودید ترین احوالی راوی گوید که قریب
چهار هزار کس از ان ملاعین بچنین حالات بجهنم رفتند
لعنة الله علیهم اجمعین الاولین والاخرین
الی یوم الدین والحمد لله رب العالمین باب
در احوال خیر مال سید الساجدین امام زین العابدین علیه
السلام کنیت انحضرت ابو محمد مشهور است وغیر مشهور ابو الحسن
وبعضی گویند انحضرت بکنیت اشتهار نیافته وغالبا اورا باسم
یا صفت یا لصفت یاد میکنند القاب انحضرت زین العابدین
وسید الساجدین وزکی وامین وسجاد وعابد وذو الثفنات
است ونام مبارک انحضرت علی است ودر توریت اردیل
ودر انجیل عابد ودر کتاب زند وخشور زاد ودر کتاب
سند وان خبر که پدر انحضرت امام حسین علیه السلام است
ومادرش شهربانو بنت یزدجرد بن شهریار انحضرت شاهزاده
عرب وعجم بود ودر بعضی از تواریخ مسطور است که شهربانو دختر
شیرویه بن پرویز است واین قول ضعیف است ونقش
نگین انحضرت الحمد لله العلی بود وبروایت امام محمد باقر
علیه السلام

مبتلا شدند و علانیه زنا میکردند و هر کس در کربلا شراب
خورده بود بعلت استسقا مبتلا شد و جگرش از حلقش بدر
آمد و بمرد و هر کس کف زده بود و خنده کرده بود مفلوج شد
و بعضی زمین گیر شدند و دستهای ایشان خشک شد و هر کس
ناسزا بآنحضرت گفته بود خوره بر دهن او افتاد و هر کس آن
حضرت را هجو کرده بود لال شد بشیر بن سوط همدانی را خاری
بپای او رفت و بکاهید و ضعیف شد تا بمرد و چهارده
نفر از جمال ابن زیاد را در سماوه در شتر لگد زد و کشت
و سیف بن سنان جمال شتر سر او را بدهن گرفت و کند و علی
بن بعیث که تیر بر گوش علی اصغر زده بود در سر گشتن
از کربلا خون از حلق او آمد تا بمرد و اکثر لشکریان بیابان تیه
کردند و فریاد العطش و از تشنگی میمردند و شکمهای ایشان
منترکید و مردند ملعونی آب در پیش تیر آنحضرت انداخته بود و در
سماوه به نزد یار رفیقش میدوید در رود در افتاد و بمرد و جگرش
از حلق بدر آمد بخاری همراه لشکر بود و تیشه بر پای خود زد
و پای خود را قطع کرد بخاری اصلاح خیمه حصین بن نمیر
سکونی میکرد ستون خیمه بر سرش خورد و بمرد و اکثر تیر اندازان
کور شدند و مردند و محمد بن سلیم از اسب افتاد و بمرد و
چندین کس دیگر از اسب در افتادند و مردند حرقوص

در بول کرد و در ساعت مرد غلام دیگر در حمام تنور بجا
افتاد و بمرد و شخصی دو دست او را بریده بودند و روی
او سیاه بود و میگفت خدایا مرا بیامرز اگرچه میدانم که نمی
آمرزی از سبب نومیدی از رحمت الهی پرسیدند گفت من
جمال آنحضرت بودم و مهربانی بسیار بمن میفرمود و در کربلا
خواستم که بند زیر جامه آنحضرت را بربایم چون قیمتی داشت
و هیچ از شکیبهای آنحضرت را بجا نیاوردم و در همین وقت در
خواب دیدم رسول خدا با امام حسین علیه السلام آنحضرت شکوه
مرا بحضرت رسالت کرد و آنحضرت دستهای مرا برید چون بیدار
شدم دستهای من قطع شده بود و روی سیاه بود و دیگر دیدم یکی از مد
چشم او کور بود و کوری و روسیاهی در آستانه کعبه چسبیده بود و
میگفت خدایا بیامرز و میدانم که مرا نمی آمرزی چون بیرون
آمد سنگی بر او افتاد از آسمان و بعذاب الهی واصل شد و در کربلا
جمع کثیری دیوانه شدند و زهره ایشان ترکید و مرد شقی بر کسی حربه
نگاه کرد آتش افتاد و خندید و در روی او پیدا شد که مبتلا کرد
د مرکس بعنوان سیر آمد چنان برگشت مثل آنکه بروزی زخمی
گرفت که احشای اندرون بیرون آمد و بمرد و اکثری تنها
مردند و هر کس اعانت لشکر یزید علیه اللعنه کرده بود با
و آنها زنان و پسران و دختران ایشان بترها دلواطه

هستم چون آن خواب را دیدم بزانو در آمدم و گفتم
السلام علیک یا رسول الله جواب نداد و نگفت یا علی
سر بزانو افکنده گفت ای دشمن خدا هتک حرمت کردی
و عترت مرا کشتی و رعایت حق من نکردی گفتم یا رسول الله
شمشیری نزدم و نیزه بکار نبردم و تیری نینداختم حضرت
فرمود راست گفتی ولیکن در میان ایشان بودی و سیاهی
لشکر ایشان را زیاده کردی نزدیک بیا چون نزدیک
رفتم طشتی پر از خون در پیش آنحضرت گذاشته بود پس
فرمود که این خون فرزندم حسین است و از آن خون
دو میل در دیدهای من کشیدند چون بیدار شدم نابینا بودم
غلامی از ابن زیاد در مسجد الحرام فخر و مباهات میکرد
بشهادت امام حسین چون بیرون آمد سنگی از آسمان
بسرش آمد و همچنین رفت مسلم گچکار گوید از عقب ابن زیاد
ملعون داخل دار الاماره شدم چون داخل شد آتشی
در روی او مشتعل شد مضطرب گردید رو بمن کرد گفت
که دیدی گفتم بلی گفت بدیگری نقل مکن این حکایت
و در روزی بود که سرها را آوردند غلامی از آن ملعون
در آن روز خنده و شادی میکرد دیوار بروی او فرود آمد
همچنین رفت و غلام دیگر با زمین خیزید بد عقربی فرج او را گزید

بینی او رفت و از سوراخ دیگر بیرون آمد و پیوسته چنین میکرد
و عبد الله بن عروه خثعمی را حقتعالی بعلت خوره مبتلا کرد
طبیب آمد که دفع کند اورا بار کند خشک از تنگ او جدا شد و شرلق
بن زیاد عجمی از کربلا برگشت با کسی حرف نزد و چیزی نخورد و
نخوابید روز سیم بجهنم رفت بحر بن هارون دیوانه شد
و روی بصحرا نهاد و در کنار آب جزیره شیری اورا طعمه خود ساخت
عمر بن صبیح صیداوی شپش در بدن او جا کرد و در چشمهای
او افتاد و از زبانی میجوشید و بیرون می آمد و در اندک روز اورا
کشت و مسلم بن قدامه بار کش خوابیده بود از خواب جست
و برو در افتاد و خون از حلق او بیرفت تا بمرد و سعد بن حریث
دیوانه شد و کارد بر جگر خود زد و خود را کشت عبد الله بن ریاح
قاضی گوید از نابینای سوال کردم از علت کوری گفت
من با نه نفر رفیق بودیم در کربلا شبی خواب دیدم که حضرت رسول خدا
صلی الله علیه و آله در صحرائی نشسته است غمگین و محزون و جامها را
از دستها تا آرنج بالا زده و حربه بدست مبارک خود داشت و نطعی
در پیش آنحضرت افگنده اند هر کشتنی کشتان نزد آنحضرت
سر ... ملکی در بالای سر او ایستاده بود و شمشیری از آتش در دست
داشت از آن نه نفر را بقتل رسانید و ... ضربت ...
از آن نه نفر که میزد آتش در روی ایشان می افتاد و میسوخت و بار دیگر

میشدند

می آمد و چون خواستند بخورند از حد و از تلخی بود و در کربلا
اسود بن زید با سر ای بالحضرت گفت از آسمان دو
شهاب بر دیدهای او آمد کور شد یعقوب بن سلیمان گوید
در ایام حجاج ملعون در کربلا بودم غریبی بما داخل شد و ما نیز
امام حسین علیه السلام میگفتیم که هیچکس در آن صحرا نبود که
به بلای مبتلا نشد آن غریب گفت شما شیعیان را
... و غیبت من از آن جماعت بودم ببلای مبتلا نشدم
دین را گفت و لو چراغ کم شد آن ملعون دست دراز کرد که اصلاح
چراغ کند آتش در دست او افتاد خواست که خاموش کند آتش
بجسم او افتاد و بدن او را در گرفت خود را بآب فرات انداخت
آتش در روی آب ایستاد هر وقت که سر از آب بیرون می آورد
آتش او را میگرفت او باز سر بزیر آب میبرد تا بدینش نوع از
دنیا رفت و خیاطی نیز باین قسم بلا مبتلا شد و با او
رفاقت نمود در روز ... زدند خیلی ... آتش در خانه وی
افتاد و بسوخت با آنچه داشت شخصی تماشای سرها آمد و گفت
خدا خوب مکافات اینها را داد از آسمان سنگی بر دهنش آمد
و بجهنم رفت و چون سرهای کافران را از مختار به مدینه مشرفه فرستاد
نیز در ملازمت زین العابدین علیه السلام ناگاه ماری پیدا شد و میان
سرها میگردید تا به بینی ابن زیاد علیه اللعنه رسید و در سوراخ

و سنگی از آسمان آمد

استغفر الله لعنت کنند صاحب وحی را که جبرئیل علیه السلام
وحی رسالت را از علی بمحمد برد و بعضی میگویند او خدا را
شریک از غالیان گویند که خدا بر نبی و علی و فاطمه و حسن
و حسین صلوات الله علیهم فرود آمد و ایشان خدایند و بعضی
از ایشان میگویند که خدا در علی تنها فرود آمد و خدا است
و طایفه بزاره و غربان مشعشع باین اعتقاد اند و طایفه
از ایشان به مخمسه قایلند که مراد سلمان و ابوذر و مقداد
و عمار بن یاسر و عمرو بن امیه ضمیری باشند گویند این پنج
نفر موکلند بر مصالح عالم از جانب علی که او الله است
و اول این مقدمه در بصره واقع شد که هفتاد تن از طایفه
زط که هنود باشند آمدند و گفتند بزبان هندی که تو خدای ما
حضرت فرمود که من خدا نیستم بنده خدایم ایشان قبول
نکردند و اصرار برین داشتند و حضرت مالک اشتر را فرمود
تا چاهی کندند و ایشان را در آن کرد و آتش زد و کشت اکثر عوام
الناس و جهال و قلندریان میگویند هفتاد و دو مرتبه علی را
کشت و زنده کرد و او میگفت تو خدائی بعد از آن نداریم
که یا علی کل دنیا بنیاد منند گو زن یک نفر بنده تو باشد
تو خدای او باشی محض کفر و زندقه و افترا است و دروغ
بر خدا و هر کس این را باور کند یا اعتقاد باین داشته

کافر است

او را میگویند که الله تعالی واگذاشت اکثر کارها را بعلی علیه السلام
مثل قسمت کردن ارزاق و تعیین اجال و میرانیدن بندگان
و حاضر شدن نزد احتضار و توالد و غیره امور آنچه منتهی اند میکنند
و خدا را دران دخلی نیست سبائیه اصحاب عبدالله بن سبا
اند در زمان حضرت روزی عبدالله با آنحضرت گفت انت
انت یعنی انت الله آنحضرت خواست که او را بگیرد او گریخت
و بساباط مداین رفت حضرت امیر المومنین علیه السلام لشکری
فرستاد و برخی از اصحاب عبدالله را گرفتند و آوردند آنحضرت
فرمود که گوها کندند و در آنجا آتش کردند و ایشان را بسوزانیدند
چون ایشان را در آتش انداختند گفتند یقین ما زیاده شد
که تو خدایی از بهر آنکه رسول خدا گفت که خدا تعالی نیست که ما را بآتش
عذاب کنند و بسوزانند تو خدای مایی که ما را بآتش میسوزانی
و چون آنحضرت شهید کردند گفتند آن مرده است بلکه زنده است
و در ابر است و رعد آواز اوست و برق تازیانه اوست بزیر خواهد
آمد که دشمنان را خواهد کشت و گویند آنکه ابن ملجم ملعون او را کشت
علی نبود ملکی شیطان بصورت علی علیه السلام شد و کشته شد
غرابیه از غالیان گویند هذا جبرئیل علیه السلام با بعلی ابن ابی
طالب فرستاد او غلط کرد و بمحمد صلی الله علیه و آله رفت از
بهر آنکه محمد بعلی مانند بود مثل غراب که بغراب شبیه است و

که باصطلاح قلندران هفده گرسنه میگویند اما ایشان نه
دیگرانی اند که قلندران میگویند سلمان الفارسی ابوذر الغفاری
مقداد بن اسود الکندی عمار بن یاسر جابر بن عبد الله حذیفه
الیمانی ابو ایوب انصاری قیس بن سعد مالک اشتر میثم
تمار عوف بکالی کمیل بن زیاد نخعی عمرو خزاعی حارث همدانی
خزیمه ذو الشهادتین قیس هلالی محمد بن ابی بکر رضوان الله علیهم و بروایت
دیگر رشید هجری سهل بن عوف حجر بن عدی طرماح بن عدی
داخلند و بروایت دیگر سلمان الفارسی ابا ذر غفاری
مقداد بن اسود الکندی جابر بن عبدالله الانصاری مالک
بن اشتر النخعی اویس القرنی محمد بن ابی التیمی حجر بن
عدی الکندی عدی بن حاتم الطائی عمرو بن حمق الخزاعی
عروه المرادی عمار بن یاسر العبسی صعصعه بن صوحان
العبدی عامر بن واثله الکنانی احنف بن قیس تمیمی حارث
بن قدامه سعدی خالد بن معمر السدوسی خلق دنیا در باره
مراتب آنحضرت چهار طایفه شدند طایفه اول افراط کردند در
باب محبت او و غلو نمودند و او را خدا دانستند طایفه دیگر
از راه عناد او را خفت دادند و در مرتبه چهارم او را امام دانستند
و گوساله سامری را بر او تقدیم دادند و طایفه جلیله اثنی عشری
او را بلا فاصله بعد از پیغمبر امام دانستند و آنانکه جدا میدانند

و طایفه دیگر بعد از بیعت او متابعت او از دین بدر رفتند و مرتد شدند که بر آنحضرت خروج کردند و خارجی شدند

اولا

الجنة ح سقاية الكوثر ح ورتوكح مواخاة الملائكة ح اعلم
الناس ح التمني ح يوم انس ح بيان حب علي ح بيان
اول من امن ح انه افضل الاوصيا بيان بغض علي ح
اول من صلى بالقبلة مستقر اسلامه ح قضية تابوت ح بوده
ح انه افضل الانبياء ح خلافة الائمة عليهم السلام ح المبدى
من عترته ح التراب ح الاعانة ح ايمانه ح نقض كوكب ح
رسوخ الايمان في قلب شيعته سيد المرسلين ح ان الحق
مع علي ح انه افضل الاصحاب ح انه خير البرية ح علي خير البشر
الزبير في المعركة ح يوم وفات النبي صلى الله عليه وآله ح محاطبه
بالخليل ح حجة في يوم الشورى و دیگر از این احادیث را
بچندین طرق روایت کرده اند که خداوند عالمیان آن را بر زبان
ایشان جاری ساخته و مناقب آنحضرت که بنظر رسیده
از کتب اهل سنت شاید بنقل هزار حدیث باشد منقول است
که ایشان می گفتند که امیر المؤمنین علیه السلام را [illegible] این
رباعی را انشا کرد رباعی علی حبه جنة قسیم النار والجنة
وصی المصطفی حقا امام الانس والجنة و گفته اند
این درجت فضیلت و بزرگواری آنحضرت [illegible]
کل شیعیان که اعزای آنحضرت بودند و صاحبان سر و
از جمله مریدان کامل و بندگان ایشان و لایت نشان

آیه ام یحسدون الناس علی ما اتیهم الله من فضله
آیه و لقد عهدنا الی ادم آیه فاوحی الی عبده ما اوحی
آیه والنجم اذا هوی آیه و احادیثی که متفق علیه عامه و خاصه
و جمیع مسلمانان از همه فرق تا غلاة و خوارج حسب نیام عید
الثقافی نماید از برای سهولت تا محبت سرگوسالۀ پرستان
باشد ح غدیر ح جنب مودت ح منزلت طایر حبایه
سد الابواب النجوة البرازه ح الافتخار القضاء
ح البعثة المواخاة حب الاربعه ح فضایل ح الولایه
رسوخ الایمان فی قلبه خاصف النعل لحمک لحمی
انا و علی من نور واحد انا مدینة العلم انه اقرب الناس
الی رسول الله ح استفسار العمر فی امر الخلافه الدعامة
الراس ح الامارة المولی ح الذخرة ح النور رسالت
الشجره اللواء المناقب مخاطبه بامیر المومنین فی عهد رسول
الله صلی الله علیه و آله بغته الرضوان ح المارقین ح المباهله
ح القاسطین ح الناکثین ح اشتیاق الجنه ح المعراج
ح خطاب الله تعالی فی لغة علی ح هزیمة عمرو بن عبدود
ح بدر ح احد مکتوب علی العرش التزویج ح علی
رد الشمس الکساء اشبع الخبز ح قتل عمار الکمال الدین
و اتمام النعمه ح وصف شیعته قضیب العمود فیهم
الخم

لسان
آیہ واجعل لی لسان صدق آیہ والعصر ان الا
آیہ ان الذین سبقت لہم منا الحسنی آیہ والتقوی فیہم
فی الحق القول آیہ من جاء بالحسنۃ آیہ فاذن مؤذن
فی مقعد صدق آیہ ولما ضرب ابن مریم آیہ ومن
خلقنا امۃ آیہ وتعیہا اذن واعیۃ آیہ والذین
یؤذون المومنین والمومنات آیہ یقولون امنا باللہ
وبالرسول آیہ ھو الذی خلق من الماء بشرا آیہ و
اولوا الارحام بعضہم آیہ الیوم اکملت لکم دینکم واذان
من اللہ آیہ طوبی لھم وحسن ماب آیہ فاما نذھبن
بک آیہ بینہما برزخ آیہ ونادی اصحاب الاعراف
آیہ ونزعنا ما فی صدورھم من غل آیہ اجعلتم سقایۃ
الحاج آیہ انما یرید اللہ لیذھب عنکم الرجس آیہ سورہ
ھل اتی آیہ واقام الصلوۃ واتی الزکوۃ والموفون
بعہدھم آیہ ومن یطع اللہ والرسول آیہ لیس
البر بان تاتوا البیوت آیہ جزاء عند ربہم جنات
عدن آیہ ءاشفقتم ان تقدموا آیہ قل ھذہ سبیلی
ادعوا آیہ واذکروا نعمۃ اللہ علیکم قل ما یملکون لی
ان امد لہ آیہ سأل سائل آیہ یکلمون الذین کفروا
آیہ ولقد صدق علیہم ابلیس ظنہ وسیعلم الذین ظلموا

لا اسئلکم اجرا الا المودة فی القربی آیه اتقوا الله وکونوا
مع الصادقین آیه واعتصموا بحبل الله آیه ومن الناس
من یشری نفسه ابتغا آیه وکفی الله المومنین القتال
آیه فالیوم الذین امنوا من الکفار یضحکون آیه ام حسب
الذین اجترحوا السیات آیه والسابقون السابقون آیه
یا ایها الذین امنوا اذا ناجیتم الرسول آیه واذا لقوا الذین
امنوا آیه فمن کان علی بینة آیه ان الذین امنوا وعملوا
الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا آیه من المومنین رجال
صدقوا آیه اهدنا الصراط المستقیم آیه وارکعوا مع الراکعین
آیه الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار آیه واسئل
من ارسلنا آیه یا ایها النبی حسبک آیه وکفی بالله شهیدا
آیه هذان خصمان آیه ان الذین لا یومنون علی الصراط
لناکبون آیه افمن کان مومنا آیه والذین امنوا بالله
ورسله اولئک هم الصدیقون آیه فان الله هو مولیه
وجبرئیل آیه یوم لا یخزی الله النبی آیه اولئک هم
خیر البریه آیه تواصوا بالحق وتواصوا بالصبر آیه
فاستوی علی سوقه آیه الم احسب الناس آیه ولا تشاقوا
الرسول بعد ما تبین ویؤت کل ذی فضل فضله آیه
افمن یعلم انما انزل الیک آیه فلا تغلبوا بتمحمد من الله

را اوستاد جبرئیل علیه السلام و اکثر ملائکه بفرمان او بودند
و حضرت عزرائیل بفرمان او قبض روح میکند و تا حکم نشود
فرزند متولد نمیشود و ساقی حوض کوثر و قسیم بهشت و دوزخ و
موذن و معرف اعرافست و لوای حمد در روز قیامت
در دست اوست و مومن و کافر را او به بهشت و دوزخ میفرستد
و خدا او را امیرالمومنین نام نهاد و از پیشینیان و پسینیان کسی
موسوم باین اسم نشده از مقربان بارگاه احدیت بخلاف
عامه ملاعین و سنیان بیدین که ثلثه غاصبین را امیرالمومنین میخوانند
بیت تمت یا علی چون بر نهادت نام خدا ٭ بر کسی غیر از تو
نه اطلاق امیرالمومنین [illegible] آنحضرت بود تا در صفین
شهید شد و سر گردانیدن آفتابست دو مرتبه در جنگ حضرت
موسی علیه السلام در رفتن بصفین از زمین بر آورد
و آب از خورشید و چشیدن بر آن لشکر سیراب شدند و از این
قسم بسیارست و مناقبش بر همه اکثفیم اتفاق وارد و فضیلت
آنحضرت در آیات قرآن مجید بسیارست که خداوند عالمیان
در شأن او فرستاده که عامه اتفاق دارند قریب سیصد آیه
ست بچند آیه اکتفا مینماید آیه انما ولیکم الله آیه یا
ایها الرسول بلغ ما انزل الیک آیه مباهله آیه
انما انت منذر آیه وقفوهم انهم مسئولون آیه قل

گفتم که عبدالله بن عباس الحکم سرود دولت با میگفتند بیا بدر ابو موسی
سرود و اصلا از سخنان ایشان رو ترش نکرد و غلظت
و خشونت ننمود و هم چنین اهل کوفه و شام ایشان را لعنت کردند و معاویه
را دشنام میدادند منع فرمود از لعنت کردن و دشنام دادن اخلاق
اخلاق ذمیمه خاصه و عامه دوست و دشمن نقل نکرده اند که او
متصف بصفات ذمیمه باشد از اول عمر تا آخر از حقد و حسد و کینه
و دشنام دادن و بازی کردن و خنده قهقهه و نعره زدن و بی جا جستن
و عداوت و شیطنت و شرارت و قساوت قلب و کذب
و دروغ گفتن و بهتان زدن و غیبت کردن و ترس و جبن و
بد دلی و از دشمن گریختن و دزدی و خیانت و سوگند دروغ
و حرص و طمع و زنا کردن و خوردن ربا و [illegible] و غل
و غش و فریب دادن مردمان و اغلام و لواطه و قمار و طنبور
و ساز نواختن و خوانندگی و خوردن شراب و دست بازی
کردن و بخل و اسراف و تبذیر و عجب و ریا و سمعه و شک
و نفاق و ریب و شقاق و کفر و الحاد و مردم آزاری و فحش
و عیب جوئی و تندخوئی و جنگ جوئی و مفسدی و فتنه انگیزی
و سفاکی و بیرحمی و خائنی و خامی و ظالمی و غداری و شریری و چشم
و کج خلقی و بدطبیعتی و کره رو و عبث آزار و غیره صلوات الله
علیه و علی اولاده الطاهرین دیگر از کمالات آنحضرت است

و جبن

داستان

ابراهیم وصحف وتوریت وزبور وانجیل ولحن داود ومیراث
جمیع انبیا از میراث حضرت یوسف ع وترازو وکیل شعیب
علیهم السلام صفات حمیده وی آنست که هرگز بت را
نپرستیدند وسجده بت نکردند وعامه ملاعین بر نفی الملاع
وانفاق دارند بلکه همه فرق مسلمانان وازیجنب سنیان
در تعریف آنحضرت کرم الله وجهه میگویند هرگاه نام آنحضرت
مذکور میشود وقایلند که اینها هرسجده بت کردند وآنحضرت
عبادت کواکب وملایکه نکرده وانجه درجاهلیت اکثر یاران
بیعم کرده اند او نکرده ومتصف بود بسخاوت وکرم وبذل
وجود وعطا وبخشش وانعام ورحمت ومروت وانصاف و
عفت وشجاعت وادب ومهربانی وتقوی وورع وزهد
صلاح وسداد وحیا وعدالت وامانت ودیانت ووفا
بوعده ووقار وسکینه وشان وبزرگواری وبردباری
ونرمی وخوشخوئی ودادری وشفقت ورعیت پروری
وحسن خلق وایثار کردن ومواسات با فقرا واز خوبیهای آن
حضرت آن بود که در جنگ صفین دوازده هزار کس از لشکر
رو برگشتند واز دین بدر رفتند وانحضرت را با وار بلند بخوبیهی
ناسزا میگفتند که چرا با معاویه ولد الحرام بحکم راضی شدی واو
بلطف ومهربانی جواب ایشانرا میداد وتقصیر میشمرد ومن

صلی الله علیه و آله عرض کردند فرمود چون در نماز بایستید بیرون
آورید چون آنحضرت بنماز ایستاد بیرون آوردند و بر کسی نماز تهجد
از و فوت نشد حارث همدانی گوید که در لیلة الهریر حضرت سوار
بغله شهبا بود و زره پوشیده بودم در عقب سر آنحضرت سوار بودم
و می شمردم با لصد و بیست و پنج تکبیر گفت و بهر تکبیری یکمرتبه ذوالفقار
را کار میفرمود و دو صد را میکشت و بقرار رکعت مقرری خود را
کرد شبی و روزی داخل نشد بر وی مالی که حق الله و حق الناس از
خمس و زکوة و سایر حقوق در ذمت او باشد که ادا ننموده باشد
... و خوارق عادت و کشف و کرامت و معجزات علی از
حد حصر بیرون است و فضایل و مناقبش از عدد حساب افزون
هر صفتی و خارق عادتی که با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
بود با او بود اسباب و میراث رسول خدا صلی الله علیه و آله از عمامه
و ردا و انگشتر و زره و تازیانه و کلاه و طیلسان و ناقه غضبا
و اسب ذو الجناح و بغله شهبا و حمار آنحضرت که یعفور نام
داشت و خود و شمشیر و قرآن و صحیفه های آسمانی و مقالید
و اسم اعظم و همه علوم آسمانی با او بود و انبیا قربها از انبیا نیز
عطا فرمود و عصای آدم و ترکه شعیب و محیه هود و سفیه ادم
و ید بیضا و عصای موسی و الواح توریت و انگشتر و تاج سلیمان
و تابوت و سکینه و صندوق شهادت و زره داود و میراث

و در جواب فرو ماندند نگاه بحضار مجلس کرد همه در حماقت چون
مثل او بودند سرها بزیر انداختند و دم فرو بستند چون در ماندند برخاست
و بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمد و گفت یا ابا الحسن
تو بیاد مپرس و حل این مسئله را بگو پس نقل ما وقع
را کرد حضرت فرمود این سهل است فی الحال شتری از بیت المال
طلبید و داخل آن شتران کرد و سدس آن شتر نفر بود یک
شتر یک داد پانزده نفر ماند ثلث آن پنج نفر بود پنج شتر
داد ده نفر ماند نصف هجده نه نفر بود یک شتر که داده بود باقی ماند
به بیت المال فرستاد و همه حضار تکبیر گفتند عمر گفت یا ابا الحسن
مباد آنکه روزی که در میان ما نباشی و مباد روزی که من بی تو زندگانی
کنم عبادت ... بر همه اسلامیان ظاهر است که سابق بود
در اسلام و صدور را بکمال خضوع و خشوع عبادت مینمود هرگز
برای شوق بهشت یا خوف جهنم عبادت نکرد بلکه خالصاً لوجه
الله بود و هیچ واجبی از واجبات هرگز ترک نکرد و اکثر
روزها روزه بود و شبها تهجد بودی و سجده که پای مبارک
در رکاب میگذاشت یک ختم قرآن میکرد و چون شب وقت
نماز میشد دیگر او را از خود خبر نبود منقول است که در روز خندق
تیری بر پای مبارک آنحضرت آمد که پیکان در استخوان
نشست جراح نتوانست آن را بیرون آورد حضرت رسالت

الجماعة تسمع

راوندی در کتاب خرائج و جرائح نقل میکند از ابو عبد الله بن مسعود
که مردی از اهل اصفهان آمد بخدمت امیر المومنین علیه السلام
و بعد از مقالات چند حضرت فرمود که اهل اصفهان نمی باشد در ایشان
پنج خصلت سخاوت و شجاعت و امانت و دیانت
و محبت با اهلبیت گفت یا امیر المومنین زیاده ازین برای من
بیان فرمایید آنحضرت بزبان اصفهان فرمود اروتین وسو
یعنی امروز بس است و طایفه که شنوا آن باشند شنیدند و نفر
دیگر آمد بزبان هندی گفت سر نیست کز هر سیاهی
یعنی برای تست و تحقیق تو جدا زند عالم یافتی حضرت بزبان هندی فرمود
اسی کیتنا یعنی بجیان است که شما گویید من چند نیستم بلکه خلیفه
ام و احادیثی که بلغات مختلفه تکلم فرموده بسیار است و فقه قضای
ثلاثه مکرر در مسالک و در طریق ثانیه با آنحضرت میرفتند و مشکلات
مسائل ایشان را حل مینمود تا آنکه عمر هفتاد مرتبه گفت لولا
علی لهلک عمر و جز بیان همه اقوال طولی دارد یک مثال
القضای بنماید روزی سه نفر آمدند نزد عمر گفتند یا امیر المومنین
ما سه نفر شریکیم و هفده شتر خریده ایم الشراکت یک نفر نصف
میبرد و دیگری ثلث و دیگری تسع شتر را میخواهد حالا که
حصه میخواهیم که بکشیم شتر را می باید پاره کرد تو حکم کن در میانه ما عمر
چون این سخن بشنید ماند متحیر بکل فرو رفت تا که بالآخر گفت باید پیش

میدانست وخط کوفی را آنحضرت تغیر داده بخط نسخ وثلث
که الحال در میان مسلمانانست درخواب تعلیم ابن مقله و استاد
یاقوت مستعصمی نمود و او نوشت راوی گوید که در روزیکه شهر
بانو بنت یزدجرد بن شهریار را با اسارای عجم بمدینه آوردند
در خلافت عمر بود و آن حرامزاده شهربانو را بمجلس طلبید
ویک یک صحابه را برروی کرسی میکرد و بر شهربانو عرض
میکرد که هرکس را خواهد او را بسر غنیمت از صحابه ها بگدارد و
شهربانو این را منافی عصمت خود دانست که او را در مجلس
مردان طلبیده اند و مردم را برو عرض میکنند بلغت مجوسی
خسرو پرویز جد خود را نفرین کرد که چرا نامه پیغمبر را پاره کردی
و مسلمان نشدی که بسبب بندیکه ما اسیر شده ایم و مارا ذلیل
کردی اینست مضمون کلام شهربانو دلم پیرویز گه
قاغذ بنی پاره که وابله بندکی افتی یعنی خاک بر سر
پرویز [illegible] را پاره کرد و من به بندگی افتاده ام آن کیدی
خرجیاس کرد که شهربانو او را دشنام داد فرمود که او را نیز ببند حضرت
امیر فرمود که نه او دشنام نداد بلکه نفرین کرد جد خود پرویز را غضب
آن ملعون فرو نشست آنحضرت بلغت پهلوی پرسید از شهربانو
چه نام داری گفت شاه زنان حضرت فرمود که بل سمیت شهربانو
داد او را با امام حسین علیه السلام بخشند شیخ بزرگوار بهته الفقه قطب الدین

که رسد بهر برادر دو از هشت قسمت و رسد تو یک از هشت قسمت و تو حق
خود را گرفته و حضرت سوار شدند [illegible] مسئلهٔ منبریه میگویند و شرح
آن این است که آنحضرت در کوفه بر منبر بودند پس مردی برپا ایستاد و گفت
یا امیرالمومنین بدرستیکه شوهر دختر من مرده است و رسید او را از
متروکات شوهرش ثمن است و تسع را میدهند پس سوال میکنم از تو تا
را که دور کنی پریشانی حضرت فرمودند که دو دختر و داماد تو مانده
است گفت بلی حضرت فرمودند پدر و مادر داماد تو زنده است گفت
بلی فرمود که ثمن نصیب او بود نصیب او تسع است پس طلب ارث
سوای این حکم موافق نبود که این دو مسئله اگرچه در بدیهه اعجاز
فرموده لیکن محمول بر تقیه است و تقسیم این دو میراث بطریق
مذهب سنیان است که شریح قاضی کوفه کرده بود و آنحضرت او را
معزول نمود از قضا بعد از چند روز و بعد از عزل او اهل کوفه
گرد آمده بر آنحضرت او را معزول نمود از قضا بعد از چند روز باجماع
هجوم عام آمده بودند و گفتند واعمراه تا شریح را [illegible] باشد
زیرا که او را عمر نصب کرده و عزل و نصب او قرار داده است
و ماست او را بر حکم خود آنحضرت دید که فتنه میشود او را بر منصب
خود [illegible] آنکه آنحضرت لغات همه بنی آدم را از هند و شام و روم
و فرنگ و عجم و حبشه و ترک و دیلم و زنگبار و کردستان میدانست
و خطوط یونانی و سریانی و عبری و مستعمل و رومی و غیره را نیکو

میدانست

معاملات و فقه و حدود و قصاص و سیاست و دیات و شجاج
و جراحت و ارش و طلاق و نکاح تمام میدانست و علم و زهد
و سلوک و تصوف و درویشی و اوراد و تعقیب و مجاهدت
خاصه و جهاد بالنفس و تهذیب اخلاق همه را او بود و اینها
همه از تفضلات نامتناهی الهی بود که بآنحضرت علیه السلام
عطا کرده بود و هیچکس را از بنی آدم بعد از رسول صلی الله
علیه و آله این همه بزرگواری و جاه و جلال نیست و در اینکه
هیچکس از امت خلاف ندارد و آنحضرت مهارتی تمامی
داشتند در احکام و قضایا و سوانح و حوادث و مسائل
و بدیهه هر را بحل هر دو مسئله را بیان مینماید و مهارت را
در کافیه نیز گویند شرح آن اینست که زنی آمد بخدمت امیر المؤمنین
علیه السلام در وقتی که پای مبارک بر رکاب میگذاشت گفت
یا امیر المؤمنین بدرستیکه برادر من فوت شده است و ششصد اشرفی
داده اند از میراث و پس سوال میکنم از تو که داد مرا و بستانی
حضرت جواب داد فرمودند که آیا برادر تو دو دختر مانده است
آن زن گفت بلی آنحضرت فرمود که ثلثان مال که چهار صد اشرفی است
رسید مادر او پس فرمود که از برادر تو زوجه مانده است گفت
بلی حضرت فرمود که بهره زوجه ثمن است که هفتاد و پنج اشرفی است
حضرت فرمود که دوازده برادر است با تو گفت بلی حضرت فرمود

وچون سگ نالان و فریاد میکرد تا بمرد و هرکس اسپ بر بدن
آنحضرت دوانیده بود استطلاق الدم و البول بهم رسانیدند و بعضی
مجذوم شدند و در میان نجاست غلطیدند تا بمردند و حریم بن
الاعجاز تیری بر دهان آنحضرت زده بود آن ملعون نیز از نفرین
کرد او تشنه شد هرچند آب میخورد سیراب نمیشد تا آنکه در جهنم
رفت چشمه جهنم سیرابش کند و در کربلا آنحضرت آب از مخالفان
طلبید عبدالله بن الحصین ازدی ندا کرد که یا حسین یک
قطره آب فرات نخواهی چشید تا آنکه تشنه بمیری یا بحکم مادر
ای حضرت فرمود خداوندا او را تشنگی بکش و هرگز او را
میامرز و آن ملعون پیوسته العطش میگفت و سیراب نمیشد
تا آنکه شکم او بطرقید و بجهنم رفت و ابحر بن کعب دستهای
او مانند دو چوب خشک شد و در زمستان خون از وی
میریخت و عمار بن ولید بعلت آتشک مبتلا شد و عمر بن
یاسر نخعی کارد بر خود زد و خود را بکشت و اشعث جولانی
از بام خانه در افتاد و بمرد و صخر بن زیاد دیوانه شد و خود را
بچاه انداخت و عبدالله طلحه تارنی در مزبله افتاد و مرد و
قیس بن حارث سکونی آن تیر در بیت الخلاء بغتاة مرد
و در مزبله افتاد که بیرون نتوانستندش آورد و جابر بن
یزید عمامه آنحضرت را بسر بست دیوانه شد و از بام خانه در مزبله

از

روزی رفت که دانه بوی دهد ان خروس منقار زد چشم
او را کند و از ان آزار تا بهاویه رفت و مالک بن نسیر
کندی که کلاه امام را برداشته بود بعلت اسهال دم
مبتلا شد تا بسقر رفت و عمر سعد حرامزاده بدعای ان
حضرت گندم ری را نخورد بلکه نان گندم نیز نتوانست
خورد از نان جو نیز چار میکرد بسبب آزار بکه تیر ساینده بود
تا عاقبت مختار او را بسرای جهنم نزد عمر فاروق سیناسا
همنشین گردانید و هر کس دشنام بانحضرت داده بود
لال گردیدند و هر کس بی ادبی بجسد مبارک کرده بود
و سنگ انداخته بود مفلوج شد و هر کس بدن مبارک انحضرت
را دیده بود کور شد و جمیع کنیزی خناق کردند چون آب سبیل
خود را بر انحضرت انداخته بودند و نیز بعضی از راه بچاه افتاد
و هر کس نوعی خوش انحضرت را غارت کرده بود همه جوش شد
و سردار بنده ان بعلت جرب گرفتار شد و هر کس که انحضرت
را غارت کرده بود در آتش افتاد و سوخت و چند نفر از اولاد ایشان
نیز سوختند و هر خانه که از اموال انحضرت داخل شده بود
عاقبت ان خانه را مختار خراب کرد و صاحبانش را
بردار زد و هر کس عطرهای ان حضرت را بر خود مالید پیسی
شد و عبد الله بن قیس خولانی بعلت جرب گرفتار شد

وجون

وحق تعالی دستهای مروانیان و رحمهای زنان ایشان را
عقیم گردانید و بعد از این کار زنان دیگر زنان ایشان بار از
ملاعین حامله نشدند و برص تا در میان این طایفه بهم رسید و شب و روز
در کوچه ها و بازارها میگشتند و مردم را بخود میخواندند و اکثر با
یهود و نصاری و خوارج در ساختند و بسیاری در آن
سال بعلتها و بلاهای مبرم ناگهانی گرفتار شدند و خداوند
عالم علت خوره و جذام بر یزید و ابن زیاد گماشت و عقرب بر
شکم او بهم رسید که از حلق او بیرون می آمد و در اندک زمانی
بر یزید انداخته شد تا باین عزت بجهنم رفت و بهند زن یزید
دختر عبد الله بن ابی عامر والی خراسان خوره در فرج او
بهم رسید بعد از یزید بلیسانچه داشت با طبا داد و علاج وی
نشد عاقبت محتاج تطلب شد و در گدایی و دریوزه بمرد
و در زمان ابن زیاد علیه اللعنة ناسوری بهم رسید که از گند
آن خلایق نفرت میکردند بر جسد و اگر دماغ نشد و
روز بروز بزرگتر شد و هلاک میکرد تا ابراهیم او را از زندگی
فارغ کرد و بیک روایت شرحبیل ذی الکلاع بدن
او کر شد و روز بروز پوست می انداخت و رگهای او نمایان
شد و مسلم زبانی و دستهای او خشک شد و عمر و عتیبیان
در رویش او میگذاشتند و بختری بن ربیعه خود کشتی کندا

وطیور و مرغان از آشیانها افتادند و دریاها بتلاطم و امواج
درآمدند و ماهیان از دریاها بساحل افتادند و کوهها ناله
برداشتند و به تزلزل و اضطراب درآمدند و عرش عظیم
الهی بلرزید و ملایکه و روحانیان ملاء اعلی و کروبیان و
فرشتگان صافات و رضوان جنان و مالک نیران همه
برین ماجرا گریستند و زمین بطپیدن درآمد و حقتعالی برین
امت غضب کرد و قیام قایم آل محمد علیهم السلام و ظهور آن
حضرت را موقوف کرد بغیبت طویل و قدر کشتگان و پدر و
از بنی آدم بهتر رسیدند که چنان کاری کردند و ستارها بحرکت
درآمدند و ارکان اسلام درهم شکست و اهل کوفه و شام
بجد او و رسول او کافر شدند که دریای غضب الهی بجوش
آمد و جهنم بخروشید و نعره زد و شیطان از آدمیان گریزان
شد بجهت این عمل شنیع و رواج دین و رونق اسلام
و خداشناسی برطرف شد پس خداوند منتقم جبار قهار مختار
بن ابوعبیده ثقفی رضوان الله علیه و ابراهیم بن مالک
اشتر النخعی را برابر این فاجران گماشت تا قتله آن
برآورد و بعزت تمام قصاص هر یک از ایشان را
بسزای خود رسانید ششصد و هشتاد و سه هزار کس از
انصار و اعوان بنی امیه لعنهم الله را بدار البوار رسانید

حضرت بر اسب ذو الجناح سوار شد و طی الارض در یک
ولایت آمد و در آن کوه بعضی میگویند غایب شد و میگویند
زنیکه حامله به پسر باشد در آنجا شود تا نو اسوده است داخل
نمی تواند شد و حکایات دامادی قاسم و احوال شهربانو
بدین نحو که مذکور شد در طریق مخالف است و آنچه مسطور با فهم
است علی اکبر زین العابدین علیه السلام است و آنکه شهید
شد علی اوسط است و حضرت سید العابدین بیست و دو ساله
بود در کربلا و حضرت امام محمد باقر علیه السلام پنج ساله بود
و در کربلا حاضر بود از بعض احادیث مفهوم میشود صلوات
الله علی الحسین و اصحابه و لعنة الله علی قاتل
الحسین و اعدائه [illegible]
چون آنحضرت بسعادت شهادت سرافراز شد در همان
روز آفتاب کسوف شد و باد سیاه تند بادی وزید که
که خلق بسیار از هیبت آن باد ترسیدند و مردند و در آسمان
زردتر شفق بهم رسید و چهل روز آسمان خاک سرخ میبارید
و در بیت المقدس و حوالی آن تا یک سال هر سنگ و کلوخی
که بر میداشتند در زیر آن خون تازه بود و ملائکه و جنیان
و آسمانهای هفتگانه و زمین بر آنحضرت گریستند و
وحوش و سباع از بیابانها رمیدند و سر از صحرا بر داشتند

اندازان بود و محمد بن اشعث امیر الامرا لشکر بود و قیس برادرش
سردار دو هزار سوار بود لعنة الله علیهم من الاولین و الاخرین
الی یوم الدین عدد اولاد امجاد آنحضرت شیخ مفید علیه الرحمه
میگوید عدد اولاد امام حسین علیه السلام و تن‌آن او
پدرش ترتیب است علی الاکبر کنیت او ابو محمد است مادرش
شاه زنان بنت یزدجرد بن شهریار است آخر ملوک عجم
و علی بن الحسین الاوسط که او سید العابدین است علیه السلام
و علی اصغر که شهید شد مادر ایشان نیز شهربانو است و بعضی
گویند که علی اصغر نام او عبد الله است مادر وی لیلی بنت ابی
مرة بن عروة بن مسعود ثقفیه است و جعفر بن الحسین
او لا احد ازو نماند و شهید شد و عبد الله که کودک بود شهید شد
در دامن پدرش و رقیه و سکینه و عبد الله را الرضیع میگویند
مادر ایشان رباب بنت امرء القیس بن عدی
کلبیه است و فاطمه مادر او ام اسحاق بنت طلحه بن عبید الله
تمیمیه است و محمد بن الحسین با مادرش شهید شد و دیگر از
احادیث معلوم میشود شهربانو در کربلا نبود و بلکه پیش از واقعه
کربلا در حیات بوده اما در افواه و السنه عوام که مشهور
که فیما بین طهران کوهیست سنگ تراش نام دارد شهربانو
در آنجا مدفون است چون آنحضرت را شهید کردند فرار نموده آنجا

ولد الزنا سالار سپاه بود و حفص ابن شرس وزیر او بود و
سردار ساقه لشکر ابو الحتوق بود و سردار مقدمه لشکر
ابو الاشرس والی خراسان بود و جعویه بن جویه جاسوس
بود و ابو ایوب غنوی سرگروه بیلداران بود و شمر
ملعون نقیب لشکر بود و سرگروه چهار هزار سوار بود
و یزید بن رکاب سرگروه دو هزار پیاده بود و شیث بن
ربعی سردار چهار هزار سوار بود و قتیم سرگروه دو هزار
پیاده بود و یزید غلام عمر سعد ملعون سردار کل پیادگان
بود و اسحاق بن اشعث ضابط غنیمت بود و عروه بن
قیس نیز سردار بود و ده هزار پیاده داشت ابن ابی الجریره ملعون
سردار دو هزار سوار بود و حکیم بن طفیل سردار چهار هزار
سوار بود و عامر بن طفیل سردار دو هزار سوار بود و
سنان بن انس سردار دستگیر بود و ابو خلیق شاعر
مشرف ضابط الحرب بود و زیاد بن قادر و شبلی بن یزید
جاوش بودند و خولی بن یزید علمدار بود و حرمله بن کاهلی
علمدار پیادگان بود و منقذ بن مره عبدی و زید بن
قادر قاصد فتح بودند مجبر بن الاحجار و رافع بن مالک
نگاهبان آب فرات بودند و ابن جوشن ملعون سردار
تیراندازان بود و عمرو بن حجاج قیدونیا سردار سنگ

او طاه وتماشائیان ومعاونان ایشان وتوشه سرداران
همگینان بهشت هزار نفر میرسیدند ودرمیان محلات ودهات
واستادان اصناف مالیات ایشان بودند واکثر اهل حرفه مثل
نجار وحداد وکفش دوز وخیمه دوز ونعلبند وخباز بودند
وکدخدایان محلات کوفه از شاکر وکنده وخزیمه ومسجد بنی
زهره وسوق اللیل وسوق الناعه وسوق الرتمن چون شعث
سومیا طباخ وشیرتی خباز ویزید بن طرباح قیرقی ویزید بن
درهم خزیمی وحنظله بن یزید زهری وقیس بن حریم وابو الحتش
سرداران مکاریان همراه بودند از عتباده وربیعه وسکون وحمیر
وکنده ودارم ومطلون ومخشم ومذحج ویربوع ودارم وحزامه
ونبط وکلب وازبدایش وغیره هفت هزار کس بودند سرکرده
ایشان زید بن اخثم بود وسعد بن حریح وقمر بن قیس علوان
بن ودان وزیاد بن ثبات ونصر بن سعدان وسعید بن عمیر و
ابن ابی الجور از مردم شام سی هزار کس بودند سرکرده
ایشان ربیعه بن سواد بود وسواد بن ثابت بن حرث وقیس بن
عروه وضحر بن طغیم واز خوارج دو هزار کس بودند سرداران
عتبان نافع بن الازرق بود وحکیم بن ابی عقبه زهری وزیاد
بن حرقوص الحلبی بود ودو هزار کس از مردم موصل وتکریت
وساباط بودند وده هزار کس از کردان بودند وعمر سعد ملعون

ولد الزنا

آنکه آن ملعون سر را بدر خانه زوجه خود بنت عبد الله بن
ابی عامر که سابقا زوجه حضرت امام حسین علیه السلام
بود نصب کرد و در نشیب ناپدید شد ما حضرت جبرئیل
علیه السلام ببرد و در رفتن اهلبیت بشام و برگشتن چهل
روز مشهور است و بقولی سه ماه گفته اند و آنچه فقیر اعتماد
دارم شاید که از چهل روز زیاد باشد زیرا که رفتن
اهلبیت از کوفه بشام و ماندن در شام و سایر منازل
و برگشتن زیاده از چهل روز میشود و باقی والله اعلم
عدد لشکر اعدا [illegible] موافق ضبط ابو مخنف و بعضی
از تواریخ غیر مشهور صد و بیست و دو هزار نفر بودند که با آن
حرب مامور شدند و متعاقب نیز هم می آمدند اگرچه در این خبر
ضعفی هست ولیکن بیان کردن آن جهت آنکه اشقیا دو
ازده هزار سوار و چهل و دو هزار پیاده بودند از
ملاعین اهل کوفه و از ملازمان دار الاماره بیست و دو
هزار سوار بودند امیر ایشان سوای عمر سعد ملعون و
شمر و شبث و یزید رکاب و غیرهم الوالاشرش بودند و
ضحاک بن قیس و سعد بن عبد الله بن ابی عمرو و الراث
و قیس بن حبیب حجار فاحش رایت ضلالت معاویه
و قیس بن فاکه بن نوفل و اسود بن مغیره بن عاص و سعید بن

وقاتل علی اصغر طعیمه بن عدی و نوفل بن ازرق و طلحه بن ارحم
و رسید بن مالک و یزید نهشلی و مدید مولای اسعد علیه
و علیهم اللعنه والعذاب شهادت یافت و آن حضرت
در روز جمعه عاشورا سال شصت و یکم هجرت واقع شد
و عمر شریف وی در آن وقت پنجاه و هشت سال بود و آثار
خضاب و سیاهی در محاسن مبارک آن حضرت بود و چون آن
ملعونان رفتند اهل غاضریه آمدند و بران جسدهای مکرم و بدنهای
مطهر نماز گذاردند و جسد سید الشهدا را در این مکان که
الحال است دفن کردند و علی بن الحسین یعنی علی اکبر را
در پائین پای آن حضرت دفن کردند و سایر شهدا را در پائین
پای او در یک موضع دفن کردند بحسب ظاهر چنین بود اما باعجاز
حضرت زین العابدین علیه السلام آمد و جسد آن حضرت را
بلکه سایر شهدا را دفن کرد و اهل غاضریه میگفتند که ما چون
رفتیم که ایشانرا دفن کنیم قبرهای ایشانرا کنده و ساخته
میدیدیم و مرغان سفید چند نزد ایشان میدیدیم که پرواز
میکردند و در سر مبارک آن حضرت خلاف است آنچه مشهور
است حضرت سید الساجدین علیه السلام او را ببدن
ملحق ساخت و بروایتی در شام دفن کردند و الحال آن
موضع مشهور است بمشهد الراس و زیارت میکنند و قولی

اکثر

آنحضرت را انداختند سنان ملعون خواست که پیش دستی
کند که شمر حرامزاده باک کرد الحکرد اللهم العن العصابة
التي جاهدت الحسين وشايعت وبايعت وتابعت
على قتله اللهم العنهم جميعا که اسباب آنحضرت
را غارت کردند مالک بن هشیم کندی ملعون کلاه امام را
برداشت وجعونه بن حوبه جامه آنحضرت را برداشت وعبدالله
بن اسید جهنی شمشیر آنحضرت را برداشت وعبدالله بن اسید
جهنی شمشیر آنحضرت را برداشت وبرادر ملعونش غلاف
شمشیر را وجمل بن مالک محاربی نیزه امام را برداشت وقراد
بن ماسک وعمرو بن خالد سپر امام را برداشتند وبا هم منازعه
کردند وبحر بن اوس ملعون عمامه آنحضرت را برداشت وعبد
الرحمن بجلی ملعون شال امام را برداشت وعبدالله بن قیس
خولانی ملعون ردای آنحضرت را برداشت وزید رقادی
علیهما اللعنه موزه‌های امام را برداشتند وشمر بن سعد لجام
اسب امام را برداشت وقیس بن اشعث ملعون رکاب امام
را ببرید وبرداشت که سنگ بر بدن آنحضرت زدند
اسحاق بن حویطه واخنس بن مرثد وحکیم وعامر بن طفیل وبکر
بن عامر وبکر بن وائل وعمرو بن صبیح صیداوی وسالم بن
جبینه ومنقد وناعم پسران مره عبدی وهانی بن ثبیت

بود و چون کار بر آنحضرت تنگ کردند از آن کافران دو نفر
عازم قتل شدند محمد و اسحاق پسران اشعث و لطالق دیگر
قیس و اسحاق بودند و محمد داخل نیست بلکه در اول آن کسی
در کربلا بعذاب الهی واصل شد و دیگر شبث بن ربعی و حجار
یزید اصبحی و سنان بن انس و ابو الحتوف و حرمله بن کاهل اسدی
و شمر ذی الجوشن و ابو الاشرس والی خراسان و حکیم بن طفیل
علیهم اللعنة و العذاب الوبیل ابو الحتوف ملعون تیری بر پیشانی
آنحضرت زد و شبث ملعون تیر سه شعبه زهر آلوده بر سینه آنحضرت
زد و ابو ایوب غنوی ملعون تیر بر حلقوم آنحضرت زد و زرعه
بن شریک ملعون تیری بر دست چپ آنحضرت زد و حصین
بن نمیر سکونی تیری بر دهان آنحضرت زد و حرمله بن کاهل اسدی
شمشیری بر ابروی آنحضرت زد و شرحبیل بن مو... الکلاعی
ملعون تیغ بر بدن آنحضرت زد و اینند و ابن حوشب و غالب
باهلی و عبد الله بن ایاس سلمی و ابو الاشرس والی خراسان
و عبد الرحمن بن عمیر الثقفی و عبید الله بن شداد و خثعمی و سیاب
بن مالک اشعری و بشر بن سوط همدانی و عبید الله بن اسید جهنی
و یحیی بن کعب و عروه بن قیس و احمصی و عمرو برادرش
و یزید بن رکاب لعنة الله علیهم با سپاه دیگران تیر باران کردند و هم
اسب جهانیدند بر آنحضرت لعنة الله علیهم اما الحکم و ابن هیثم چون

آنحضرت

عبد الله مذکور است و از فرزندان امیر المؤمنین علیه السلام
عبد الله و عباس و جعفر و عثمان و محمد و عون و از فرزندان
امام حسن علیه السلام ابو بکر و عبد الله و قاسم و از فرزندان
عبد الله بن جعفر عون و محمد و از فرزندان عقیل جعفر
و عبد الرحمن و از فرزندان مسلم عبد الله و ابی عبد الله
و محمد بن ابی سعید بن عقیل و ایشان هجده نفر میشوند
و شصت و چهار نفر دیگر از آن شهدا در آن زیارت
باسم مذکور است و فرزندان مسلم که در روضة الشهدا
مذکور است ابراهیم و محمد که حارث بن عروه کوفی در کنار
آب فرات شهید کرده بنحوی که شنیده اند از احادیث
بنظر نمیرسد و ظاهرا اصلی نداشته باشد اما در کتاب
مخالفین هست و حکایت دامادی قاسم نیز ظاهر نمیشود
اما در کربلا در روز حرب انچه معلوم میشود نابالغ بوده و نه
ساله بوده است [illegible] ثبت انحضرت و در کربلا بچندین کلمه
اختصار مینماید کفره اهل قبله و شامیان و مشرکان عرب
لعنة الله علیهم که انحضرت را محاصره کرده بودند و هزار و [illegible]
نه صد ضرب بر روی زدند و جراحات نمایان او هفتاد
و دو زخم بود زخم نیزه سی و سه بود و زخم شمشیر سی و نه
و تتمه زخم تیر بود و کوشنک و همه زخمش پیش روی انحضرت

ابیطالب رضی الله عنه اول مسلم که در کوفه شهید شد و جعفر و
عبد الله پسران مسلم و جعفر پسر محمد بن عقیل و محمد پسر ابوسعید
بن عقیل و بعضی عون و محمد پسران عقیل را زیاده کرده اند
و سه نفر از فرزندان جعفر طیار اند محمد و عون و عبد الله
پسران عبد الله بن جعفر طیار رضی الله عنه و نه نفر از فرزندان
امیر المومنین علیه السلام نقل کرده اند حضرت سید الشهدا
و عباس و پسر او و محمد و عمر و عثمان و جعفر و ابراهیم و عبد الله
اصغر و در ابوبکر خلافی کرده اند و بجای آن فضل گفته اند
و چهار نفر از فرزندان امام حسن علیه السلام ابوبکر و عبد الله
و قاسم و بشر و بجای بشر عمر نیز گفته اند و فرزندان امام حسین
علیه السلام آنچه مشهور است علی اکبر و عبد الله که در کنار پدر
شهید شده که مردم او را علی اصغر میگویند و بعضی محمد و ابراهیم
و حمزه و علی دیگر و جعفر و عمر و زید گفته اند و ابو الفرج اصفهانی
در کتاب مقاتل الطالبین گفته است که آنچه معلوم است
شهادت ایشان در آن معرکه از فرزندان ابوطالب
بیست و دو نفر اند و ابن نما از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
روایت کرده است که هفده نفر از فرزندان فاطمه بنت
اسد در آن شهید شدند و در زیارتی که از ناحیه مقدسه
بیرون آمده آنست که از فرزندان امام حسین صلوات الله علیه علی و

عبد الله

امام زین العابدین علیه السلام و حنظله بن سعد عجلی و یزید
بن زیاد شعبی و سعد بن عبد الله حنفی و جناده بن حارث
و عمرو بن جناده و قره بن ابی قره غفاری و محمد بن مقداد
بن اسود کندی و عبد الله بن ابو دجانه انصاری و قیس
بن ربیع و اشعث بن سعد و عمرو بن قرظه و عطیه بن جواد
و محمد بن انس و فیروزان غلام عبد الله بن امام حسن
علیه السلام و شوذب غلام عابس و عبد الله بن عروه
غفاری و زیاد بن شعثا و سیف بن حارث و ابو عمر
نهشلی آقارب و برادران فضل بن علی علیه السلام
و عبد الله بن مسلم بن عقیل و محمد بن مسلم بن عقیل و جعفر
بن عقیل و عبد الرحمن بن عقیل و محمد بن ابو سعید بن
عقیل و محمد بن عقیل و محمد بن عبد الله بن جعفر طیار و عون
بن جعفر طیار و عبد الله بن امام حسن علیه السلام و اسد بن
ابی دجانه انصاری و قاسم بن امام حسن علیه السلام
و ابو بکر بن علی علیه السلام و عمر بن علی علیه السلام و عثمان
بن علی علیه السلام و جعفر بن علی علیه السلام و عباس بن
علی علیه السلام و علی اکبر بن امام حسین علیه السلام تسلیم
الله علیهم اجمعین در عدد شهدای اهل بیت در لشکر خدا
اختلاف بسیار است بعضی هفت نفر گفته اند هفت نفر از اولاد عقیل بن ابی

مخنف لوط بن یحیی ازدی جامع حکایات خروج مختار بن ابی
عبیده ثقفی رضی الله عنه صد و بیست و دو هزار سوار بودند اگرچه
درین قول توقف بسیار میرود اما چنین گفته اند که از ایشان نه
ترسید و پروا نکرد و تن را بخواری و ذلت و گردن را با طاعت
پسر مرجانه زانیه ننهادند تا بدرجه رفیع شهادت سرافراز شدند
و اسامی عسکر سعادت اثر او را بعضی از علما زیاده
از هفتاد و دو نفر نقل کرده اند مشهور آنست که پنجاه نفر از موالیان
و پانزده نفر از برادران و عم زادگان و هفت نفر از غلامان سوای
حر بن یزید ریاحی و پسرش علی که هفتاد و چهار نفر باشند بیان
اسامی بترتیب حرب اول حر بود دویم علی پسرش بعد از آن
زهیر بن حسان اسدی و عروه غلام حر و عبدالله بن عمیر کلبی و بریر
بن خضیر همدانی و وهب بن عبدالله کلبی و عمیر بن خالد ازدی و سعید
بن حنظله تمیمی و عمیر بن عبدالله مذحجی و ربیع بن عبدالله هلالی و حر نیز
آزاد کرده بود ابوذر غفاری و غابر بن عابس و حجاج بن مسروق
مؤذن امام و حارث بن سریع و مالک بن عبدالله و مسلم بن
عوسجه و پسر او و هلال بن نافع بجلی و عبدالرحمن بن عبدالله یزنی
و یحیی بن سلیم مازنی و عبدالرحمن عروه غفاری و مالک
بن انس بن مالک و عمرو بن مطاع جعفی و قیس بن منبه و حبیب
بن مظاهر و هاشم بن عتبه ابی وقاص و معقل غلام امام زین

العابدین

دا رند یا نہ سیدی باشد و نام او یزید است که خدا او را بکشد
و لعنت کند و در کتاب زند مجوسیان اسم قاتل آنحضرت
شیر است که شمر ملعون باشد و گبران شور میگویند
با سوادت آنحضرت در روز پنجشنبه سیم ماه شعبان سال چهارم
ہجرت واقع شد و بعضی گفته اند پنجم همین ماه و بعضی روز سه شنبه
گفته اند و در توقیع صاحب الامر علیه السلام که بقاسم بن علا
همدانی رسیده است پنجشنبه سیم ماه واقع شده است و در آخر
ماه ربیع الاول سال سیم ہجرت گفته اند و این متروک است نقش
نگین آنحضرت ان الله بالغ امره بود و بروایت دیگر الحمد لله
بود و بروایت دیگر لا اله الا الله عدة للقاء الله
بود و دوست و دشمن و شیعه و سنی و سایر فرق مسلمانان
اتفاق دارند به فضیلت آنحضرت از کثرت عبادت و زهد و تقوی
و طهارت و عفت و حیا و ادب و سخاوت و عدالت و سخا و عفت
و علم و کمال و استعداد و از شجاعت آنچه در کربلای پر بلا کرده
در حالت تشنگی یکده است هزار و هشتصد نفر را و بروایت
مسعودی هزار و نه صد نفر را بدار البوار رسانید عزت
بمرتبه بود با تنها و دو نفر آنچه مشهور است از انصار و موالیان
خود بیست و دو هزار سوار و پیاده از فاجران اہل قبله جهاد کرد
و بروایت دیگر سی هزار کس و بروایت احمد بن اعثم کوفی و ابو

مسموم باسم الفرموده معاویه غاویه علیه اللعنه و الداده
بوساطت مروان علیه اللعنه و مزار کثیر الانوارش در گورستان
بقیع نزد عم بزرگوارش عباس رضی الله عنه قرار یافت
سلام علی الحسن المجتبی و ابیه علی المرتضی و امه
فاطمة الزهراء و اخیه الحسین الشهید بکربلا

در احوال خیر مآل حضرت سید الشهدا و امام الوری
ابی عبدالله الحسین صلوات الله و سلامه علیه کنیت آن
حضرت ابو علی است و ابو عبدالله مشهورتر است و القاب
آنحضرت رشید و طیب و وفی و سید و زکی و مبارک و
شهید و سبط و نور و سعید و مظلوم و نام آنحضرت حسین
است بنام پسر هارون علیه السلام و در کتاب دو سر بلغت
ترکوم قتل داود در توریت بیشیا باد بلغت عبری شبیرا
که معرب آن شبیر است و در انجیل فریگان مونشق است
و در کتاب دید براهمه لندکنش و در کتاب زند بنیک بخت
و در کتاب زمزم از صنیعات زردشت هیبت است
و اسم قاتل آنحضرت در توریت در سفر ملحمه نسبت با و پیغمبر
آخر الزمان نازل شده بشید یعنی یزید علیه اللعنه است و شمر
شمر حرام زاده است و ابن زیاد زن زیاد ملعون است به روایتی
دیگر کنیتی از قریش است که در پیشانی او جراحت باشد

صح اشر

واز

ام الحسن این حساب بسیار علمای انساب میگویند که آنحضرت پانزده
پسر و دو بنت و بکیه حشر و نامهای ایشان عبیدالله و قاسم
و حسن و زید و عمر و عبدالله و عبدالرحمن و احمد و اسمعیل و حسین
و عقیل و ام الحسن فاطمه که والده ماجده امام محمد باقر علیه السلام
بود و شیخ مفید رحمه الله گفته است که زید بن الحسن و دو خواهر وام
الحسن و ام الحسین مادر ایشان ام بشیر دختر ابی مسعود
عقبه بن عمرو بن ثعلبه خزرجیه است و حسن بن الحسن مادر او
خوله بنت منظور فزاریه است و عمر و برادران او قاسم و عبدالله
مادر ایشان ام ولد است و حسین بن الحسن ملقب باثرم و برادر
طلحه و خواهر او فاطمه مادر ایشان ام اسحاق بنت طلحه بن عبدالله
تمیمی است وام عبدالله و فاطمه وام سلمه و رقیه دختران آنحضرت
از مادرهای متفرقه اند و بروایت شیخ ام سلمه وام عبدالله و فاطمه
و رقیه داخل اولاد او نیند و در کتب انساب بنظر نرسید
بن الاحمر الجنابذی میگوید که اولاد ذکور امام حسن
علیه السلام حسن است و زید و محمد و عمر و عبدالله و قاسم و ابوبکر
و عبدالرحمن و حسین و محمد و عبدالله و طلحه و دختر او تماخذ و
ام الحسین وام الخیر وام عبدالله و میگوید تکرار در بعض اسامی کان
ممکن است که از زیادتی نساخ باشد و قاتل آنحضرت زوجه
او جعده بنت اشعث بن قیس کندی لعنة الله علیها و علی ابیها

و رو از گردن مبارکش باز کردند و گلیم از زیر پای مبارکش
کشیدند و خنجر بر ران مبارکش زدند و مکرر او را زیر دادند
ابو الفرج اصفهانی از حضرت صادق علیه السلام روایت
میکنند که آنحضرت چهل و هشت سال از مراحل زندگانی طی
نمود شهادت آنحضرت در آخر ماه صفر واقع شد و بعضی
هفتم ربیع ماه گفته اند و بعضی دوشنبه بیست و هفتم و در سال
چهل و نهم هجرت گفته اند که عمر آنحضرت در آن وقت چهل و هفت
سال رسیده بود و بعضی چهل و نه سال گفته اند و رحلت آن
حضرت را در سال پنجاهم هجرت و بعضی پنجاه و یکم گفته
عدد ازواج آنحضرت سیصد زن کرده بود و طلاق گفته
بود امرا و اعیان عرب دختران خود را برای شرف
تزویج با آنحضرت میکردند و آنحضرت باین سبب اینچنین کرده
بود تا که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه بمنبر فرمود که دیگر دختر
بحسن مدهید که طلاق بسیار میگوید و کمال الدین طلحه
شافعی از علمای انساب تصریح کرده است که عدد اولاد
آنحضرت پانزده نفر اند حسن مثنی و عمر و حسین و عبدالله
و عبد الرحمن و عبدالله مثنی و اسمعیل و محمد و یعقوب و جعفر
و طلحه و حمزه و ابوبکر و قاسم و زید و میگویند عقب اولاد زید و
حسن بهم رسیدند و باقی فرزندان اولاد نداشتند و یک دختر داشت

را مفتوح العنوه میدانستند و آنحضرت تا بری و شهریار
تشریف برده است و در حین مراجعت بقم آمده است
و از قم بسمت اردستان تشریف برده و بقریهٔ کهنسک
اردستان نزول اجلال فرمود و از اردستان بقهپایه
که ولایتیست از ولایات اصفهان آمده است و جبل اصفهان
به بنی است در خارج شهر قریب بزاینده رود مشهور
بلسان الارض چون آنحضرت تشریف بآنجا آوردند
بنی لقرمان الی اسنجی آمد و با آنحضرت گفت یا ابن رسول
در اصفهان سحره و یهود بسیار اند عوذه بخوانید و داخل
شوید در اصفهان در مسجد عتیق آنحضرت نماز گذارده و
حمامی متصل آن مسجد بود غسل فرموده و در مسجد شان
که قریه ایست در حوالی شهر مذکور نماز گذارده و در قریه سرایان
حوالی اصفهان در آنجا نماز شام گذارده اند و در صحت
این اقوال توقفی هست بعد از شهادت
حضرت شاه ولایت پناه چون بر سریر خلافت متمکن
گردید اهل کوفه و شام اکثر برگشتند تا او را از عداوت کردند
و فاجران امت خاندان عصمت و امامت او را ایذا
دادند و [illegible] نخانه و سرا پرده او را در قصر سبعض حق
بغارت بردند تا آنکه بائین ... شدند و او را شهید انداز

بود که روزی رسید در مکانی که جمعی از فقرا و درویشان
که اکثر ایشان معلول و مبروص و صاحب جذام بودند آن
حضرت را تکلیف کردند که یا بن رسول الله یا گدایان امت
جد توایم و خشک پاره کرد کرده ایم چه شود که ضیافت ما
بپذیری و با ما موافقت کنی در خوردن آن ملاذ انام فی الحال
از استر فرود آمد و در کنار بساط ایشان بنشست و با ایشان
در خوردن مرافقت و موافقت نمود و بعد از فراغ ایشان را
بضیافت طلبید و انواع طعامهای لذیذ بایشان خورانید
و همه را خلع کرد و بدرهم و دینار ایشان را غنی و بی نیاز
ساخت و در صفات کمالیکه با امیر المؤمنین علیه السلام بود
از سخاوت و شجاعت و رضا و علم و پرهیزکاری و ترک
غضب و حیا و ادب با او بود و میراث رسول خدا و اکابر
واله و انبیا علیهم السلام و علوم امیر المؤمنین با منصب
هادی بود خلافت آنحضرت شش ماه بود و بعضی گویند
و برخی از اهل سیر و تواریخ بر آنند که چون عمر پدر اکثر
جنگها که لشکر پدر شاه شکست تموده بودند و در جنگ مشغول
بی شد بار و شیخ اصحاب التماس نمود که حضرت امیر
المؤمنین که حضرت امام حسن را همراه لشکر بصفین فرستاد
کرد که سپهسالار بود از این جهت است که بعضی از علماء صفهان

لغت حبشی شیر کیست معرب ان شیرست و در انجیل هاس
و در کتاب زند سنکرای و در کتاب بابیکل که اعظم
کتاب کفر و بیشیست بتهر و در کتاب انکلوف زینبا
و بزبان یونانی قو سیموس و لقب نکلینی الحضرت العزج لله
بود و بروایتی الحمد لله [illegible] الحضرت در
شب دو شنبه نیمه ماه مبارک رمضان و بروایت دیگر پانزدهم
همین ماه واقع شده بود از بهجرت بدو سال یا سه سال تو
احوال الحضرت در مدت حیات بر عالمیان از اشنا
و بیکانه و تقدس ذات او ظاهر است هیچ بیاده کرد
و در اکثر سفرها پای مبارک ورم و آبله میکرد و دو مرتبه اموال
و ضیاع و عقار و مواشی و نقد و جنس خود را مواسات کرد
با اقارب و اشناء خود و فقرا و بیوه زنان تا آنکه یکبار نعلین
که در پا داشت داد و ثانی را نگهداشت و همیشه قایم اللیل
و اکثر ایام صایم النهار بود و میان خود و خدا سرکشی کاری
نکرد که موجب خجالت باشد و اگرچه مدد صفین از شیمه دعت
با معاویه غاویه کرده است معلوم است که قریب پنجاه کس
را بدست مبارک بجهنم فرستاد و در روز جنگ جمل عایشه را اولی
کرد و در دولت ان غداره را سرنکون کرد و شکست بر لشکر
طلحه و زبیر انداخت و از افتادگی و فروتنی الحضرت

انشد للنبی شعرا فدخل عمر فاشار النبی صلی الله علیه بالسکوت فلما خرج عمر سال الشاعر رسول الله من هذا الرجل فقال عمر ابن الخطاب و هو رجل لا یحب الباطل — قال او زنت بامتی فرجحت و زنت ابوبکر فرجح فوزن عمر بها ثم رجح منها قال لو نزل من السماء عذاب لما نجا الا عمر قال سراج اهل الجنة عمر — قال ان الله یتجلی للخلائق یوم القیمة عامة و یتجلی لک یا ابوبکر خاصة و انه حدثنی جبرئیل ان الله لما خلق الارواح اختار روح ابوبکر من بین الارواح — ما یعطی کتابه بیمینه عمر ابن الخطاب و له شعاع کشعاع الشمس قال من سب ابابکر و عمر قتل و من سب عثمان و علیا جلد تمت الخرافات — در

احوال خیر مآل حضرت امام حسن علیه الصلوة و السلام کنیت آنحضرت ابوالقاسم ست و ابومحمد مشهور ست و القاب آنحضرت سید و سبط و امین و حجت و تقی و اثیر و زکی و مجتبی و زاہد ست و نام مبارک آنحضرت حسن ست و در توریت تو فور ست و در کتاب زوا ہرکه اعظم کتاب یہود ست دقبالا اتبر گویند و بلغت ترکی مست انعدار او و در توریت

ولا غربت بعد النبيين والمرسلين على رجل هو
افضل من ابي بكر و رض قال لابي بكر وعمر هما
سيدا كهول اهل الجنة ما خلا النبيين والمرسلين
و قال عليه السلام خير امتي ابو بكر وعمر رضي
قال لو كنت متخذا خليلا دون ربي لاتخذت
ابا بكر خليلا ولكن هو شريكي في ديني وصاحبي
الذي اوجبت له صحبتي في الغار وخليفتي في
امتي و صلعم فقد ذكر عنده ابو بكر فقال واين
مثل ابي بكر كذبني الناس وصدقني وامن بي
وزوجني ابنته وجهزني بماله وواساني بنفسه وجاهد
معي ساعة الخوف رض عن امير المومنين خير الناس
بعد النبيين ابو بكر ثم عمر رض عن عمرو بن العاص
قال قلت لرسول الله اي الناس احب اليك
قال عائشة قلت من الرجال قال ابوها قلت
ثم من قال عمر قال النبي لو كان نبي بعدي لكان
عمر صلعم ان الحق ينطق على لسان عمر وقلبه صلعم ما
ابطا عني جبرئيل الا ظننت انه بعث الى عمر
قال لو بعث فيكم بعدي لبعث عمر صلعم ان
بين عيني عمر ملكا يسدده ويوفقه صلعم ان شاعرا

ایشان نسبت باهلبیت رسالت از بنی امیه بیشتر بود و اذیت
و آزار و عداوت ایشان با ائمه معصومین علیهم السلام زیاده
تر بود و بنای وظائف و ساختن مدارس و خانقاه و علوم
و سیور عالی در زمان ایشان بهم رسید و احادیث موضوعه
مکذوبه که معاویه علیه اللعنة زاد الهاویه و سایر منافقین که در
مدح ان سه فاجر باکبار وضع کرده بودند مثل افتاب روشن
بود که این احادیث موضوعه است علما و فضلای آن زمان
را طلبیدند و مقرر کردند که تصحیح این احادیث نمایند و رواج
دهند علمای چهار مذهب و فضلای ناصبیان حسب الفرموده
ایشان بعمل آوردند و کوس الهی ستان سر فخر و مباهات
از گردون گذرانیدند و عوام الناس و جهال اعتقاد بامامت
خلفای ثلثه بهم رسانیدند لعنة الله علی الخلفای العباسیه
و اشیاعهم و اعوانهم و انصارهم و اتباعهم چند حدیث
موضوع را بیان میکنم عالم منصف و فاضل متامل مصنف
میداند که این احادیث دروغ است [illegible]
روی عن عبد الملک بن عمر انه قال رسول الله
اقتدوا بالذین بعدی ابی بکر و عمر [illegible]
ان ابا الدرداء کان تمشی امام ابی بکر فقال الیه التقدم
اتمشی امام من هو خیر منی فقال عمر ما طلعت الشمس

ولا غربت

احمد بن اسحاق مقتدی چهل و یک سال و سه ماه و یازده روز
سلطنت کرد القائم بالله ابوجعفر عبدالله بن احمد چهل و چهار
سال و هشت ماه و ده روز سلطنت کرد المستظهر بالله
ابوالعباس احمد بن مقتدی بیست و پنج سال و کسری
حکومت کرد المسترشد بالله هفده سال و شش ماه حکومت
کرد المستنجد بالله عبدالله بن یوسف بن محمد بن احمد بن مستظهر
بیست و چهار سال و سه ماه و بیست و یک روز حکومت کرد
الراشد بالله ابوجعفر بن مسترشد یازده سال و یکماه سلطنت
کرد المستضیء بنور الله ابومحمد الحسن بن یوسف مستنجد نه
سال و شش ماه الناصر لدین الله ابوالعباس احمد بن مستضیء
چهل سال و هشت ماه و یک روز الظاهر بالله ابونصر محمد بن ناصر نه ماه
چهارده روز المستنصر بالله ابوجعفر منصور بن ظاهر شانزده
سال و دو ماه و هفت روز المستعصم بالله ابوعبدالله احمد بن
عبدالله المستظهر شانزده سال و هشت ماه مستعصم سی و هفتم
ولایت از اولاد عباس و سی و هفتم خلیفه است و دولت ایشان [illegible]
خواجه نصیر الملة والدین محمد بن الحسن الطوسی باتفاق هلاکو
خان بن تولی خان از سلاطین مغول منهدم گردانیدند مستعصم
را کشتند و عباسیان را برانداختند و خلافت از زمان عمر دست
بدست آمد تا بترکان رسید بلد عجب دارم از بنی عباس که قرابت

عمرش بیست و پنج سال بود که پدرش را از دشمنی امام حسین علیه
السلام خلاص کرد و از راتش بعد از پدرش یکسال حکومت
کرد و بعضی نصف گفته اند المستعین بالله محمد بن معتصم
سال و نه ماه سلطنت کرد المعتز بالله محمد بن جعفر متوکل
سال و شش ماه و بیست روز سلطنت کرد المهتدی بالله
ابو عبد الله بن واثق یازده ماه و هفده روز سلطنت کرد المعتمد
علی الله احمد بن جعفر المتوکل بیست و سه سال حکومت کرد و حضرت
صاحب الامر صلوات الله علیه در زمان او غیبت اختیار
کرد المعتضد بالله ابو العباس احمد بن موفق نه سالی
و نه ماه و ده روز سلطنت کرد المکتفی بالله علی ابن احمد معتضد
شش سال و شش ماه و شانزده روز سلطنت کرد المقتدر
بالله ابو الفضل جعفر بن احمد معتضد بیست و چهار سال
و یازده ماه و شانزده روز سلطنت کرد القاهر بالله ابو العباس
محمد بن جعفر مقتدر شش سال و دو ماه و ده روز حکومت
کرد المتقی بالله سه سال و یازده ماه سلطنت کرد المستکفی
بالله ابو القاسم علی بن مکتفی یکسال و چهار ماه سلطنت
کرد المطیع بالله فضل بن جعفر مقتدر بیست و نه سال و پنج ماه
سلطنت کرد الطائع بالله ابو بکر عبد الکریم بن مطیع هفده
سال و نه ماه و شش روز سلطنت کرد القادر بالله ابو العباس

احمد بن

هزار هزار و درهم نقره بود و هشتاد هزار اسب و هشت هزار
و هشت هزار غلام و هشت هزار کنیز داشت و هشت قصر
بنا کرد و مدت چهل و هشت سال و هشت ماه و هشت روز
عمر کرد و سلطنت او بیست و سال بود الواثق بالله
هارون بن معتصم پنج سال و نه ماه و سیزده روز سلطنت
کرد المتوکل علی الله ابوالفضل جعفر بن معتصم ملعونی
بود که هفده مرتبه آب بکربلا بست و بکاود و خویش فرستاد
که شیار کشند و آثار قبر آنحضرت را محو کنند و آب از حایر به
قدرت الله تعالی بیشتر نرفت. و زائران حضرت را میکشت
و منع از زیارات مینمود و سب اصحاب علیهم السلام مینمود
و پسرش منتصر بفتوی معلمش که شیعه بود متوکل را با فتح
بن خاقان وزیرش بضرب شمشیر به همان القصر فرستاد زیرا که
تا سزا گفتی پدرش با ئمه علیهم السلام و راضی گشت و سعید
حاجب خود را سر و انداخت و گفت یا امیر المومنین من بعد
از تو زندگی نمیخواهم ندیمی داشت خود را سر تیر انداخت انداخت
و گفت یا امیر المومنین من بعد از تو زندگانی نمیخواهم ندیم جان بکلات
هر دو حاجب را با متوکل ملحق ساختند عمارت جعفریه سامره
در بناهای اوست و مدرسه عربیه در بغداد از بناهای اوست مدت
چهارده سال و دوازده روز حکومت کرد المنتصر بالله محمد بن متوکل

ازبرای دفع آن ملعون خواند و خدا او را کشت بعد از او الرشید
بالله هارون حکومت کرد بیست و سه سال و آن ملعون حضرت
موسی بن جعفر صلوات الله علیهما را سیزده سال در بغداد
در حبس نگاه داشت و در آخر یحیی بن خالد برمکی وزیر خود را
فرستاد و آنحضرت را زهر داد و آنچه قلندران میگویند که آن
حضرت را سرب در حلق بکنند و در آب شط انداختند و
جوانی بدر آورد اصلی ندارد الامین بالله محمد بن هارون
چهار سال و هشت ماه سلطنت کرد المامون بالله عبدالله
بن هارون الرشید بیست و پنج سال و پنجاه و پنج روز سلطنت
کرد و حضرت امام رضا صلوات الله علیه را ولی عهد خود کرد
و آخر پشیمان شد و آنحضرت را زهر داد و شهید کرد المعتصم بالله
ابو محمد اسحاق بن هارون سلطنت کرد و شهر سر من رای
که سامره است از بنای اوست چون بغداد تنگ بود از برای
سپاه سامره را ساخت و عسکریه نیز میگویند و معتصم را خلیفه
مثمن گویند زیرا که در سنه ثمانین و مایه متولد شد و در ثامن
شهر شوال و ثامن خلفای عباسیه است و ثامن از اولاد عباس
است و هشت فتح بر دست او ظاهر شد و هشت کس از ملوک
زادگان عجم در خدمت او بودند و کمر بستند و هشت پسر و هشت
دختر داشت و متروکات او هشت هزار هزار دینار طلا و

هزار دینار

۸

ایشان نیز با اهلبیت رسالت آنچه خواستند از عداوت و قتل
بجا آوردند و حضرات ائمه معصومین علیهم السلام را شهید کردند
با وجود آنکه جعفر و هارون و مامون علیهم اللعنه شیعه بودند
و بعد از مامون خلفای مالکی مذهب شدند [illegible] سلطنت
شقاوت اساس بنی عباس ایشان سی و هفت تن بودند
و خروج ایشان از زوال دولت مروان حمار بود تا ظهور
دولت هلاکو خان و مدت ملک ایشان پانصد و بیست
و دو سال و سه ماه بود اول ابوالعباس محمد بن علی بن عبد الله
بن عباس بود چهار سال و چهار ماه سلطنت نمود بعد از او
ابوجعفر منصور دوانقی بیست و دو سال سلطنت کرد بغداد
از بناهای اوست و وجه تسمیه بدوانقی آنست که چون طاق
کسری مداین را خراب کردند و بغداد را بنا کردند برای
اخراجات به هر نفری از رعایای بلاد خود دانگی نقره حواله کرد
از اینجهت موسوم شد بابو الدوانقی و حضرت صادق علیه
السلام معاصر آن ملعون بود و آنحضرت را زهر شهید کرد و بعد
از آن مهدی بن منصور که او را هادی نیز میگفتند یازده سال
و چند روز سلطنت کرد بعد از او موسی بن مهدی یکسال و
سه ماه سلطنت کرد و حضرت امام موسی کاظم معاصر او
بود و دعای جوشن صغیر که در میان شیعه مشهور است از آنحضرت

خلفای عباسیه ۳۷ نفر بودند

تا سه روز در مدینه قتل عام کرد و ام جمیل بنت حرب خواهر
ابوسفیان است که خدای تعالی او را حمالة الحطب یاد کرده و
سوره تبت در ذم او نازل شده و عبدالله بن ابی سرح طرید
رسول خدا است که انحراف آیات قرآن مینمود غفور رحیم را
غفور حلیم مینوشت و عثمان از بنی امیه است که چهل هزار مصحف
سوخت و خزانه بیت المال را به بنی العاص قسمت کرد و عبدالله
بن مسعود را کشت و ابوذر را اخراج از مدینه نمود و بریده و
عمار یاسر را القدر زد که علت فتق بهم رسانید و دیوار
ظلم را در مسجد رسول الله کرد و حجاج بن یوسف از بنی امیه بود که در ایام
حکومت او صد و بیست هزار علوی و فاطمی و شیعی را کشت
و گویند علت او آن بود با فاروق سنیان همکفو بود
و چون حجاج بجهنم رفت هشتاد هزار کس شیعی و علوی در حبس
او بودند و بنی امیه آن بودند که بعد از سنگ منجنیق مکه معظمه بستند
و خانه خدا را خراب کردند و سوختند و تواست بختند و غرها
ایشان قاطعین مشهور تر بودند و الجماعتی بودند که اولاد
حضرت رسالت را کشتند و ذریت آنحضرت را اسیر کردند
و سب امیرالمؤمنین علیه السلام نمودند و حضرت فاطمه علیها
السلام را سب نمودند بدین قدر کلم از احوال شقاوت
مآل ایشان اکتفا نمود و سلطنت ایشان بعباسیان رسید

ایشان

علم بود و در احد و بحکم پدر مردار ملعون سفیان دیت حضرت
رسالت ابوسفیان را و حکم را در مواطن بسیار [illegible] کرد و مردان
ملعون که متولد شد حضرت او را لعن یاد کرد و بجای شیر
تیر او را لعنه خواند و بروایت صحیح حضرت رسالت هفت
مرتبه معاویه را لعنت کرده است و این ملعون در اول مؤلفة
قلوب بود و چون اسلام آورد منافق و از جمله اصحاب عقبه
است که چه حیله ها انداختند که شتر حضرت رسالت رم کند و
آنحضرت را بیندازد و سعی در کردن میداشت آن ملعون نیز در
دشمنیش بود که بجهنم رفت و شجره ملعونه که خداوند عالمیان در قرآن
فرموده بنی امیه اند و زیاد از بنی امیه است که ولد الزنا است
و پدرش معلوم نیست از تعجب او را زیاد ابن ابیه میگفتند
و بنی امیه میگفتند و چون ابوسفیان با سمیه مادر او زنا کرد از زنا که
ملعون را بخود ملحق ساخت و عبید الله بن زیاد از مرجانه زانیه
بهم رسید و عقبه بن ابی معیط یهودی بود و از اول سعود معاویه
او را نیز بالنسبت خود ملحق ساخت و ولید بن عقبه که حاکم مدینه
بود بعد از قتل معاویه نماز صبح را در مستی چهار رکعت کرد و گفت
امروز نشاط دارم نماز را زیاد کردم اگر خواهید زیاد تر بکنم
و آیه افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لا یستوون
در باب ولید نازل شده و مسلم بن عقبه کعبه را خراب کرد و ترقیه

معروف بحمار پنج سال و سه ماه حکومت کرد و عرب سال صدم را
حمار گفتندی از اینجهت آن سگ ملقب بحمار شد و دولت
بنی امیه تا اینجا بود از پادشاهی معاویه ملعون تا انقراض
دولت ایشان نود و کم یکسال بود و استیلا و غلبه ایشان هزار
ماه بود که هشتاد و سه سال کسری باشد فضیلت [illegible] امیه علیهم
در زمان جاهلیت کافر و مشرک و زانی و آکل الربا
و بت پرست بودند و ابوسفیان صخر بن حرب بن امیه
رئیس ایشان بود چندین مرتبه لشکر بر سر رسول خدا صلی الله
علیه و آله آورده و جنگ کرد و آنحضرت را هجو کرد و عاشق
بود بر هند زانیه بنت عتبه بن الولید و شب و روز در خدمت
او بود و با صلاح [illegible] و متکبر بود و [illegible] بر وقت
[illegible] جامع داشت که مردان یاد کنند علم در بام خانه خود
برپا میکرد چنانچه بخانه او می آمدند و کار خود ادا میکنند و بعضی
میگویند همیشه علم بر بام خانه زنی بود و از صاحبان علم مشهور بود
ختمه مادر عمر بن الخطاب است و بعضی از زنی مادر عثمان را
سیومین زن زنان گفتند و بعضی بجای از زنی ام جمال را ذکر کردند
و ابوسفیان ملعون چون مسلمان شد منافق بود تا مرد
دیگر عتبه بن وقاص بود از بنی امیه که رباعیات حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله را شکست در روز احد و صاحب

مرضات الله والله رؤف بالعباد سیوم قبول نکرد
و معاویه دو بیست هزار درهم فرستاد قبول نکرد سیصد هزار
درهم فرستاد قبول نکرد چهار صد هزار درهم فرستاد قبول کرد
و این را حنفی بیان کرد عامه ملعون گویند معاویه ملعون مجتهد
بود و آنچه کرد حق بود سلطنت الملعون از قتل عثمان علیه اللعنة
هفده سال امارت شام را کرد و پادشاهی او منفردا
بعد از آن نوزده سال و سه ماه بود و بیست سال هم گفته اند
و در سنه شصت هجری بجهنم رفت و بعد از وی یزید پلید علیه اللعنة
والعذاب الشدید سه سال و کسری حکومت کرد و بعد از آن معاویه
بن یزید بقولی ضعیف چهل روز حکومت کرد و بعد از آن
مروان بن حکم ده ماه سلطنت کرد بعد از و عبد الملک
بن مروان بیست و یک سال حکومت کرد بعد از و ولید بن
عبد الملک بن مروان نه سال و شش ماه حکومت کرد در زمان
او بلاد ماوراء النهر تا فرغانه و کابل مفتوح شد بعد از و سلیمان
بن عبد الملک دو سال و هفت ماه حکومت کرد بعد از و
دو سال و پنج ماه عمر بن عبد العزیز سلطنت کرد مادر او ام عاصم
بنت عمر بن عبد العزیز مروان چهار سال و کسری حکومت
کرد بعد از آن هشام بن عبد الملک نوزده سال و نه ماه و
هفده روز سلطنت کرد بعد از و مروان بن محمد

الله علیه وآله وقتیکه فتح مکه نمود این شتری را تعریف کرد گفت
هر کس بخورد یا بخیر و این شتری را خواد شفا است و بعد گشته مردم
این را شنیده سبز بسیار القیمت اعلا خریدند و درم و دینار
بسیار دادند ابو هریره رشید نشر یک جو ندا داد و این خبر معاویه
رسید تحفه فرستاد که چندر بیتی تر انجا که بمالدای ملحد بدروغ
گویا وحی نبیم تعریف این سبز را کرد و گفت و دولت جواب
فرستاد و در روز یکه میگفت معاویه خال مومنان است و بعضی گویند
بنیح بعضا ملعون اول کسی بود که الخراف آیات قران بغرض
روایت کرده است سید مصطفی در حاشیه کتاب رجال نقل
کرده است از عبدالحمید در شرح نهج البلاغه که معاویه ملعون چند
هزار درهم فرستاد برای سمره بن جندب که این آیه که
در مذمت خودش و بر روایتی در مذمت عبدالرحمن بن ملجم
مرادی لعنة الله نازل شده در مذم امیرالمومنین ع بیان کنند
ومن الناس من یعجبک قوله فی الحیوة الدنیا
ویشهد الله علی ما فی قلبه وهو الد الخصام واذا
تولی سعی فی الارض لیفسد فیها ویهلک الحرث
والنسل والله لا یحب الفساد و این آیه که بلیلة الغار
در مدح آنحضرت نازل شده در باب ملعون ابن ملجم نقل
کنند ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء

مرضات

و در عوض متاع می آورد و اول کسی بود که دختر مسلمان را فروخت
و اول کسی بود که با مشرکان بی اذن خدا صلح کرد و اول کسی
بود از سلاطین اسلام که زندان ساخت و در مساجد مقصوره ها
قرار داد و اول کسی بود که خواجه سرایان را بر در داشت و اول
کسی بود که ریش تراشید و شارب گذاشت و از بدعت آن
ملعون است که اهل روم تراش می‌کنند و اول کسی بود که خطبه نشسته
خواند بجهت سمن و عظم شکم و اول کسی بود که استحقاق بیگانه
بخود نمود و زیادتی آیه را سرا در خواند و اول کسی بود که مسجد
پیغمبر را کند از اساس اول و بزرگتر گردانید و از آجر ساخت
و اول کسی بود که مرتدان صحابه را مقرر کرد مثل سمرة بن
جندب و ابوهریره و انس و براء بن عازب و زید بن ارقم
و جماعت دیگر که احادیث در مذمت امیرالمؤمنین علیه السلام
و مدح او وضع کنند مشهور است که معاویه روزی زری فرستاد
نزد ابوهریره که حدیث طعن کن از برای من تا اهل شام مرا اعتنا
کنند ابوهریره بمنبر رفت و گفت شنیدم از رسول خدا که فرمود
معاویه خازن وحی مومنان است و از جمله حدیثکه گذشت ابوهریره ملکی
داشت در طایف شراکت مردی شتری کشته بود و به
بازار منی آورده بود که بفروشد و آن شتری کساد بود
پیش منبر بدان ملعون حدیثی ساخت و گفت پیغمبر صلی الله

یزید ولد الزنا را او داد اول کسی بود که لفظا بر زنا کرد با قدرت تقلید
رویه زیاد حرامزاده زیرا که زیاد را در اطلاق داده بود و معاویه
او را در عده زیاد بنکاح خود در آورد و اول کسی بود که اهل اسلام
را غارت کرد و اول کسی بود که سر حجر بن عدی را با سایر شیعیان
و مسلمانان را به نیزه ها کرد و اول کسی بود که سب و شتم امیر المومنین علیه
السلام حلال دانست و اول کسی بود که احادیث بتهمت برای
اهلبیت رسالت وضع نمود و اول کسی بود که لشکر بر سر مسلمانان
فرستاد مثل ضحاک بن قیس را با سه هزار کس و زیاد بن ابیه را با هفت
و پنجاه هزار کس و بسر بن ارطاة را با چهل هزار کس باطراف عالم
پهن کرد تا هر جا که شیعه باشند بکشند و اول کسی بود که سعی صفا
و مروه را سواره کرد و اول کسی بود از سلاطین اسلام که شرب
نبیذ نمود و اول کسی بود که در مجلس مخنث او ساز نواختند و اول
کسی بود که میل بخوردن شراب کرد و آنرا حلال دانست و اول کسی
بود که به تزویر مکر کتاب نوشت و اول کسی بود که شیعه را کاسه و
فرزند نمود و اول وقف مالهای ما از روا داشت و اول کسی بود که
خلیفه مقرر کرد و اول کسی بود که بموت مسلمانان شماتت
نمود و امر نمود که مردم شام بموت علی علیه السلام عید کنند و اول
کسی بود که بت فروخت و بت فروشی را حتی در شام بنیاد کرد و
فرمود تا بتان میساختند بهند و سند میبردند و میفروختند

تصحیح
ناصبه

و درهوق

گفتند از سلاطین بنی امیه عمر بن عبدالعزیز ناسزا گفت
و مردمان را منع میکرد و از برای امیرالمومنین علیه السلام
و فدک را بحضرت امام محمد باقر علیه السلام رد کرد تا او در
حیات بود آنحضرت و سایر اقارب و سادات علوی
معزز و مکرم بودند و خمس غنایم و خزاین و اموال خود را
بسادات میداد و هر سال مبلغهای خطیر برای آنحضرت
میفرستاد و بنی امیه خلق را بضلالت و گمراهی انداختند
تا روز قیامت و این امت سه مرتبه بعد از کافر شدند یکی در
ابتدای غصب خلافت که عمر علیه اللعنه مصدر امر خلافت
و خلق همه را بمتابعت گوساله سامری ابوبکر ملعون اغوا نمود دوم
در ایام سلطنت معاویه علیه اللعنه که خلایق باو افتادند گمراه کرد
سیوم که خلق جمعیت کردند در قتل امام حسین ع و باعث این
شدند که بنی امیه خلافت را از میان بردند و آنست که هنوز
میروند ذکر خلافت امویان [illegible] چون
فرزندهای بنی امیه متقلد امور حکومت و سلطنت شدند کلمه از
احوال جبران آل معاویه ملعون را بیان میکنند متفق علیه
عامه است که وجود عناد با شیعیان و بدی صفات آن بدبخت
را همه میدانند آن ملعون اول کسی بود که در اسلام خلافت
را به شمشیر گرفت و اول کسی بود که خلافت میراث نهاد و به

وبندد و هر که بیتی در هجو اهلبیت یا در مدح بنی امیه گوید دهن اورا
پر زر کنند و بهر بیتی هزار دینار و بهر حدیثی دو هزار دینار انعام
دهند خلق دنیا باین افعال زشت و اعمال قبیحه قیام نمودند
و بنصرت یزید با ایشان خود جستند و زر و زیور یافتند و بتهمت رفض
و تشیع مومنان را قریب هفصد هزار کس کشتند و در ایام حجاج
فرجام ان ملعون خلق بسیاری زیاده از حساب و شمار از زنان
و اطفال تا پامال سم ستوران تشکیان شدند و خانها و داراییهای ایشان
را خراب کردند و آتش زدند و جماعت بسیار از منازل خود جلای
وطن شدند و شدت تعصب بجایی رسید که اگر کسی اسم اعلی علیه السلام
بر زبان خواستی آورد و یا کسی بگوید بعد از انکه با شخصی ده سال
بیست سال آشنا و دوست بوده و او را شیعه میدانستند بخانه
او می آمد و در زیر زمین میرفت و او را قسمهای مغلظه میداد
و قرآن در میان می نهاد که سر او را فاش نکنند سر در گوش
او میکرد و نام مبارک آنحضرت را میبرد و علی هذا القیاس
به بینند که حال مردمان در آنزمان بچه طریق بوده و بدعت تشیع
مدت هزار بکم پنجاه ماه ماند مشهور است که در زمان کفر بنیان
بنی امیه لعنة الله علیهم مردم خوارزم که اکثر شیعه باشند و اهل بخارا هر
روز هر یک از ایشان دو و کد بست هزار دینار بعمال خود میدادند و تعمق
نکردند و اهل اصفهان و در سغرایش خراسان هزار ماه تمام ناسزا
گفتند

با اطاعت خدا و رسول را برو دانستند و بدوستی و محبت ایشان
فخر و مباهات کردند و خلایق همه معاویه گرویدند و او را امیر شناختند
و چون آن حرامزاده بر خلق جهان استیلا و غلبه بهم رسانید و تمامی
پادشاهی شد مرتدان صحابه و تابعین را امر نمود که احادیث در
منع ثلثه وضع نمایند و ستایش کنند بنی امیه را و تفضیل و
بزرگواری بر ایشان قرار دهند و بر زبانها جاری سازند بعد
ازان امر نمود خلایق را که امیر المومنین علیه السلام و اهلبیت
او را لعنت کنند و افترا بندند و دشنام دهند و تهمت بر ایشان
بندند لاجرم خلق عالم از عرب و عجم و ترک و دیلم این را
قبول کردند و او امر و نواهی او را مطیع و منقاد شدند و وجوه
عرب و اعیان عجم و رؤسای بلاد و امصار را بضرب شمشیر
آبدار و خروار درهم و دینار ذلیل و خوار و مطیع و منقاد
گردانیدند و روس منابر و مساجد را و منارهای شهر و ده
را بناسزای اهلبیت رسالت استوار کرد و فرمان بعمال
هر ولایت نوشت که در منبرها و مساجد و منارها و الویها و
رواقها بر صبح و شام سب و شتم آنحضرت و اهلبیت او کنند
و هر کس متهم بدوستی ایشان باشد او را بکشند و هر کس که دشمنی
ایشان اظهار کنند و عداوت نسبت باهلبیت رسالت نمایند
او را معزز و مکرم دارند و صله و انعام و وظیفه و جوائز و عطایا

مبعوث شد آنحضرت دوازده سال داشت سیزده سال در مکه
ماند و ده سال در مدینه و سی سال بعد از وفات حضرت رسالت
در حیات بودند و مزار کثیر الانوار ایشان در ظهر کوفه در نجف اشرف واقع
شده که اکنون معروفست بنجف اشرف و نیز بعد از شهادت
آنحضرت چون آنجناب بریاض قدس ارتحال نمود بنیان اسلام
در هم شکست و بنای ایمان از هم ریخت و اساس صلاح و تقوی
و قدر شناسی از پا در افتاد و شیعیان و مؤمنان خوار و ضعیف
و ذلیل شدند و اعلام کفر و شقاوت و الویه ظلم و عداوت نسبت
با اهلبیت رسالت بلند کردند و خلایق از جاده متابعت و محبت
خاندان نبوت و ولایت به بیابان ضلالت و تیه گمراهی و غوایت
آل ابی سفیان در آمدند و جمهور امت و عامه ناس و کافه خلایق
از خاص و عام و وضیع و شریف و اکابر و اصاغر و صحابه و تابعین
و رعیت و سپاهی بلاد و امصار از عرب و عجم رو بدرگاه شقاوت
پناه معاویه هاویه علیه اللعنة و الهاویه آوردند و تقرب باو جستند و آل
زیاد و آل مروان و سایر ابوسفیان را بامامت و پیشوای سر در بستند
و بنی امیه لعنهم الله را خدایان خود دانستند و عبادت ایشان را
کردند و ابوسفیان را جد مؤمنان و هند زن او را مادر مؤمنان و معاویه
را خالوی مؤمنان و ذریه زیاد را وکیل و نایب و خدای خود خواندند
و وارثان را امیر المؤمنین و خلیفة الله و خلیفة الرسول گفتند و اطاعت ایشان را

بالاکات

ایشان نیابت شد نکاح آنرا حرام دانند و ابان بن مسلم
از خوارج گویند هر فرعی که از شیعیان ابی حوزه دردان
ده یک واجب بود و آن کسانیکه در اطراف مسلمانانند
و شریعت ندانند معذورند هیچ بر ایشان واجب نبود
عمر شریف آنحضرت شصت و سه سال بود و آنچه مشهور است و
شهادت با سعادتش در شب جمعه بیست و یکم رمضان
در سال چهلم هجرت واقع شد بضرب عبدالرحمن بن ملجم مرادی
لعنه الله علیه و شرکت در دم آن بن وردان بن مجالد و شبیب بن بجره و
اشعث بن قیس کندی و قطامه بنت اخضر لعنه الله علیهم
و بعضی شصت و پنج سال عمر آنحضرت را نیز نقل کرده اند در
مکه بیست و سه سال مانده و ده سال از عمر مبارکش گذشته
بود که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مبعوث شد
و چون شروع بجهاد کرد شانزده ساله بود و چون نوزده
ساله شد شجاعان عرب را کشت و چون در خیبر را کند
بیست و دو سال از عمرش گذشته بود مدت سی سال امامت
آنحضرت بود و مدت دو سال و چهار ماه ابوبکر غصب خلافت
کرده و یازده سال عمر و دوازده سال عثمان و در کتاب
فرحة الغری از حضرت صادق صلوات الله علیه شصت
و پنج سال عمر آنحضرت را نقل کرده اند چون حضرت رسالت

در سلطنت ظاهر حضرت
بچهار سال و نه ماه بود

نماید و قومی گویند واجب نیست رفتن به نماز جمعه بلکه جماعت
و حج و تسبیح اسباب طاعات الا عین طاعت که معرفت
حقست قبله نیست و جمهور ایشان گویند جمله عالم فانی شود
که عالم را از برای خلق آفریده اند چون خلق نماند هیچ عالم
نماند و عود آن محالست و ضیمانیه گویند روا بود که مسلمان
کنیزک بکافر بفروشد چون در دار تقیه بود و نکاح زن مسلمان
با کافر درست بود و بر عکس هم و اگر دار از آن خوارج بود
درست نبود و اخنفیه گویند دار دو است دار ایمان و دار کفر
و دار ایمان گویند بلاد خوارجیست و گویند هر کس که کبیره ازو واقع
شود پیش از آنکه او را بوالی برند و حد زنند کافر نگوییم
و بعد از حد کافر گوییم و گویند امام چون کافر شود رعیت نیز
در گناه شریک شوند و کافر شوند و گویند شراب که اصل آن حلال
بود و چون کسی خورد و مست شود و ترک نماز کند و خدا یا کسی
از انبیا را دشنام دهد و در آن مستی کافر نشود و برو هیچ گناه
ننویسند ا… از خوارج جزیره دختر مسلمان را بکافر میفروشند
و میگیرند عونیه گویند هر کس که با آن ترک نماز یا از نیکات
کند یا مست بود کافر بود شمراخیه گویند خون مخالفان در سر حرامست و بعد
از آشکارا حلال و خون مخالفان ایشان نزد در تقیه حلال دانند
و جبر و شر را گویند که برضای الهی نیست و بر شرف که باعتقاد

واجب نیست وگویند که هرکه با حبتیا وخود چیزهای که حرام
بود حلال کند رواست و هرکه نگوید که این مجتهد مخطی است
مستوجب عقاب باشد یا گوید که جایز بود که مجتهد را عذاب
کنند کافر بود زعفرانیه از جعفریه خوارج گویند که میان
شرک و ایمان یک خصلت است و آن معرفت است هرکه
معرفت حاصل نکرد مشرک بود و دیگر چیزها از معرفت رسول
و آنچه تعلق دارد از احوال قیامت و ثواب و عقاب جاهل
بود و مرتکب شدن لعبادت معروف معرفت کافر بود اما نه
کافری که معذب شود … از خوارج گویند خدا رسولی بعجم مبعوث
و از ایشان کتابی بوی فرستند که هرچه باید هم آنجا باشند و شریعت
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منسوخ شود و گویند ملت صابیان
که خدا در قرآن یاد کرده است این بود که صابیان دارند و در
سنتی و گویند هرکه گواهی دهد از اهل کتاب به نبوت حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله هرچند که مسلمان نشود بهشت او را واجب
بود و گویند هیچ حجت نیست خدا را بر خلق جز توحید الا خبر یا نشانی
که قایم مقام خبر باشد اگرچه او را وقوف در دین شریعت
نباشد و بعضی گویند خدا را روا بود فرستادن رسولان اگرچه
ایشان هیچ معجزه نباشد و قومی گویند هرکه خبری بوی رسد که هرچه
حرام است و قبول کرد است و در حقیقت باید که قبول کنند و اعتقاد

بانع شوند دیت سرا با سلام خوانیم اگر اقرار کنند ولایت
ایشان لازم بود و الا بیزاری از ایشان واجبست
وقتل لازم بود و گویند تارک نماز کافرست و جاهل در علم
فاسق ست و گویند وطی غلام که در دار الحرب اسیر گیرند
حلالست یا دو وطی دختر یهود و مجوس و نصاری مجاز ده
گویند امامت زن درست بود چون قیام بآن تواند نمودن
و مردان بآن اقتدا میتوانند کرد هرگاه آن زن تواند
با مخالف خود حرب کردن واجبست زکاة نزد او بردن
و گویند غیر از بنت شبیب امام بود نجدات اتباع نجده بن
عامر الحنفی اند و از روسای خوارج ست در مکه امامت
کرد و در مقابل عبد الله بن زبیر رفت و ادعیه و عبد الله بن زبیر طلب
امارت میکرد و در اول نجده و نافع بن ازرق و خوارج بعد الله
گرویدند و در آخر برگشتند و با نجده خلاف کردند نجده بیمامه
رفت و نافع به بصره سبب خلاف این بود که نافع مکلفت
تقیه نشید کرد و از جهاد نمیتوانست برگشت که کفر بود و نجده
مکلفت تقیه روا باشد و نجدات گویند معرفت خدا و پیغمبران
او و خون مسلمانان بر حرام دانستن و مال ایشان را حرام
دانستن و تحریم غصب و اقرار کردن بدانچه حقتعالی فرستاده
ست واجبست و غیر آنچه گفتیم که از شارع منقول شده دانستن

واجب نیست

کرد و هر که او توقف کنند کافر شوند و گویند کودکان مشرکان
نیز با پدران در دوزخ باشند ابدا و گویند قتل زانی مخالف
واجب نشد در حد شرب نبیذ کرد و گویند خیانت در امانت کسیکه
خلاف ایشانست حلالست و درویش لازم شود و گویند
نصاب در سرقه معتبر نیست و در اندک و بسیار قطع دست
و قضای نماز حیض واجب میدانند و تنباکو و قهوه را حرام می
دانند و زنای عزیز را جایز میدانند مگر قتل زکوه واجب میدانند
انچه گفتیم مذهب ازارقه است و ازارقه اصحاب نافع بن
ازرق الحنفی باشند و با عبدالله عباس بسیار مناظره کرد
و از شجاعان خوارج است آمد با هواز و بصره و از آنجا
رفت و با مهلب حرب کرد و مهلب او را از بصره بیرون
کرد با هواز رفت و از اهواز نیز بیرون کرد و بفارس رفت
و از فارس رفت بکرمان [illegible] گویند اولاد مشرک با پدران
در جحیم باشند و گویند از مخالفات خارج کفر است هر که بدانها اقامت
کنند کافر شوند و آیه و من الناس من یعجبک تا آخر
را درشان علی علیه السلام میدانند و آیه و من الناس
من یشری نفسه الاخر را درشان قاتل علی علیه السلام
آنحضرت میدانند و گویند اولاد مسلمانان و کافران و
مشرکان نه ولایت هست و نه برائت ازارقه تا وقتیکه

لعنهم الله و دو مرا آنحضرت حرب عظیم بالکلیه نکرد تا از دنیا
رحلت نفرمود مذهب خوارج لعنهم الله ایشان سیزده فرقه
حروریه و ازارقه و اباضیه و نجدات و عتابیه و یونسیه و میمونیه
و مرثیه و غیلانیه و عجارده و صفریه و زعفرانیه و بزیعیه
و ضحاکیه و شبیبیه شهلیه و ازرقیه و اصل ایشان پنج فرقه بوده ازارقه
و عجارده و نجدات و صفریه و اباضیه همه ایشان ملاعین گویند
امامت بشوری بوده و مختار رعیت و سب حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام و طلحه و زبیر و عائشه و عثمان میکنند و شیخین
را مدح میکنند و ابن ملجم مرادی لعنه الله را دوست میدارند
و خوارج گویند اصحاب کبایر از مسلمانان مشرکند و اصحاب
صغایر فاسقند و هم چنین کودکان اصحاب کبایر نیز مشرکند
و مباح بود خون ایشان و اباضیه گویند هر که بر خلاف ایشان
بود از اهل قبله اموال و سلاح هر چه در حرب حاضر کرده باشند
همه حلالست و غنیمت بود جز از فرزندان ایشان و دیگر چیزها
دار مخالف ایشان دار اسلام است و گواهی مخالف جایز و عقد
با اهل ذمه جایز میدانند و هر که بر خلاف ایشان باشد
کودکان خورد در جهنم اند و گویند هر مسلمانی که در دار کفر میباشد
اگر ایشان نیز اسلام ظاهر نباشد کشتن ایشان و نکاح با ایشان
و میراث ایشان مباح بود و جهاد ایشان نتوان ترک

کرد

واز لشکر آنحضرت ایمن شدند و کنار رفتند و بقیه خوارج چهار
هزار کس یا کم و زیاد ماندند و بحرب ایستادند و عبد الله بن وهب
و حرقوص گفتند یا علی درین حرب که با تو میکنیم نمیخواهیم مگر وجه
الله و روز قیامت را یعنی از برای عذر با تو جنگ میکنیم
پس حضرت مرتضی علی علیه السلام این آیه را تلاوت فرمودند
که قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا الذین ضل سعیهم
فی الحیوة الدنیا وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا الی
آخر پس حرب ملتبس شد و از چهار هزار لشکر آنحضرت نه نفر شهید
شدند و از لشکر خوارج نه نفر زیاده بدر رفتند و سه هزار و نهصد
و نود و یک کس کشته شدند بعضی گویند لشکر خوارج هجده هزار
کس بودند و این حرب را جنگ مارقین گویند از آن نه نفر
دو کس گریختند و به سیستان رفتند و در آنجا وطن کردند و در آنجا نسل
ایشان بسیار است و دو نفر گریختند و بعمان رفتند و نسل
ایشان بسیار شد و قلاع و شهرها ساختند مثل مسقط و جلفار
و نزوه و بیله هنوز بقیه خوارج در آنجا باقی هستند و قوت
بسیار دارند و دو نفر گریختند و بیمن رفتند و اتباع ایشان
مشهور شدند باباضیه و خوارج عمان را اباضی میگویند و دو
نفر گریختند به بلاد جزیره رفتند و در موضع سن و تواریخ در کنار
فرات وطن کردند و یک نفر گریخت به تل موزن رفت

با تو بربادو وچه بیعت چرا اسم خود را از امارت مومنان اخراج کردی
در حین نوشتن خط از لشکر آنحضرت جدا شدند و بطرف کوفه
رفتند و اکثر دهات را خراب کردند و جمع کثیر را کشتند حضرت
با چهار هزار کس بسر ایشان رفت و عبدالله بن عباس را نزد
ایشان فرستاد و حرف زد ایشان گفتند علی علیه السلام
بیاید تا با او سخن گوییم پس ابن عباس برگشت و آنحضرت بعسکر
آمد و از آنحضرت امان گرفت و ده نفر از رفیقان او آمدند حضرت
فرمود چرا از من رنجیده اید و سبب دیگری چیست عبدالله
نقل کرد جنگ معویه را و مصحفها بر نیزه کردند و فریب خوردند
ابوموسی اشعری در حکم آنحضرت فرمود که باین گوا من بشما
نگفتم که اهل شام شما را مکر میکنند میباید که عبدالله بن عباس
بحکم رود شما گفتید نه با ابوموسی برود در اینجا تقصیری ندارم
گناه شما را باشد این گوا گفت راست است یا امیرالمومنین و
با ده نفر از اصحاب خود از دین خوارج رجوع کرد و باقی لشکر
متفرق شدند و عبدالله بن وهب راسبی و حرقوص بن زهیر بجلی
معروف بذوالثدیه برگشتند و آمدند با لشکر خوارج و در نهر
نزول کردند و آن موضعیست در صحرای بغداد و منبعی میشوند
که کرمانشاهان است و در آنجا آنحضرت ایشان را مواعظ کرد و هم
هشت هزار کس و کمتر از ایشان برگشتند و گفتند التوبه التوبه

و از این

مرده بودم و دیگر حضرت رسالت فرموده بود که آخر طعام عمار
جامی از شیر خواهد بود در دنیا و آخر چنین شد که جامی از شیر بود
که خورد و کارزار کرد تا بدرجه رفیع شهادت سرافراز شد احمد
بن حنبل بیهقی از صحیح بخاری نقل میکند که عبد الله بن عمرو عاص
پدر خویش گفت که کشتید عمار را و بتحقیق که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرموده که میکشند عمار را فئه باغیه عمرو عاص معاویه گفت که آیا
می شنوی که عبد الله چه میگوید انملوص گفت همراه پدرت باش که اینه
و اورا کشتن داده خویش بگردن اوست و اهل شام نیز چنین گفتند
این سخن بعلی علیه السلام رسید پس فرمود پس از این قرار رسول خدا
صلی الله علیه و آله قاتل حمزه است که حمزه با او آمده بود و احمد بن
حنبل این را در مسند خود نقل کرده است گویند در جنگ از لشکر
معاویه سیصد هفت و چهار کس کشته شدند و نیز هم گفته اند و از
امرای آنحضرت مالک اشتر و بقولی خزیمه بن ثابت و اویس القرنی
و هاشم مرقال و عمار یاسر رضوان الله علیهم شهید شدند غرض
چون آنحضرت از ماجرای صفین فارغ شد و مقدمات حکمین
واقع شد چنانکه شنیده دوازده هزار کس از لشکر آنحضرت که عابد
ترین و صالح ترین و قاری ترین اصحاب آنحضرت بودند از وی
بدر رفتند مانند تیر که از کمان بجهد و آنحضرت را بمواجهه و علانیه
نا سزا گفتند که تو کافر شدی بجهت آنکه بحکم راضی شدی و حرب کردن

الشهادتین تیر زره پوشیده با لشکر کفر اثر معاویه حرب عظیم نمود
اما در جنگ جمل زره پوشید و شمشیر در میان نه بست و نبست
سر امیرالمومنین علیه السلام نماز نکرد و گفت در دید که ازین وجه
طایفه حق با کدام است معلوم و درین جنگ عمار بن یاسر رضی الله عنه
شهید شده است که حق با امیرالمومنین علیه السلام است زیرا که
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله شنیده بود که عمار را میگفت
تقتلک الفئة الباغیة خزیمه جنگ کرد و با قلیلی از عظمای
و تابعین شهید شدند [illegible] عمار [illegible] الحضرت نود و
و چهار ساله داشت با آنکه زره پوشیده بمیدان رفت
و با لشکران حرامزاده حرب کرد و قریب سیصد و چهل
نفر را بجهنم روانه کرد تا آخر بضربت ابوعادیه مری افتاده
و سر او را لعین جوی سکسکی لعنة الله برید و برداشت و با
ابوعادیه نزاع میکرد آن میگفت من کشتم و این میگفت
من کشتم عمرو عاص میگفت این هر دو که باهم مخاصمه میکنند
مخاصمه ایشان با آتش است با آتش میروند این سخن بمعاویه
ملعون رسید بعمرو عاص اعتراض کرد و گفت چه میگفتی بجمعی
جماعتی که جان را فدای ما میکنند و از برای ما جنگ میکنند
میروند و بجهنم میروند و مخاصمه ایشان با آتش است عمرو عاص
گفت من میدانم که چه میگویم کاش پیش از این جنگ بیست سال

مرده

چهار صد هزار کس و بعضی هم گفته‌اند و بروایت دیگر هفتصد هزار کس از
بلاد و امصار و قبایل عرب جمع کرد و بیراهی خوف اثر دهشت عثمان
ملعون از همه جا میگردانید و بهانه طلب خون آن مردود میکرد و غرض
آن بود که لشکر را فراهم آورد تا در صفین در الجای عسکر شقاوت
اثر و فرود آید بعد از رسل و رسایل بین الجانبین هنگام صف
بست و عسکر سعادت اثر آنحضرت پنجاه و سه هزار کس و بروایت
دیگر نود هزار کس بودند که اکثر ایشان چهار و نه ساله و بیشتر و کمتر
داشتند چون پای مبارک را در رکاب گذاشت بر گشت و
رو به لشکر کرده خطاب کرد و گفت کجا رفتند آنها که میگفتند
پسر ابو طالب شجاع نیست و الله که من از همه فرزندان آدم شجاع
ترم اگر بدر زن ایشان نزد من کشتم ایشان به هم نرسیدند و آیه
یخرج الحی من المیت را تلاوت کرد و ابتدای جنگ در شب
واقع شد آن شب را عرب لیلة الهریر میگفتند و وجه تسمیه آن شب
که هریر جمع هره است و هره گربه را گویند گاهی سگ نیز استعمال
میکنند از کثرت لشکر ضلالت اثر آن ملعون غلغله و صدا ما
بین آسمانها و زمین را گرفته بود و در این جنگ مالک اشتر
را سپه سالار کرده و هاشم بن عتبه علمدار بود و او را مرقال
میگفتند برای آنکه تند و تیز بود در کارزار و در این جنگ اویس
القرنی زره پوشیده جنگ میکرد با معاویه و خزیمة بن ثابت ذو

ای یا زبیر و تو ستم کننده باشی بر او زبیر گفت خداوندا بلی چنین است
که تو میگویی ولیکن از خاطر رفته بود اگر این را زودتر بیاد من می
آوردی بر تو خروج نمیکردم پس زبیر از معرکه برگشت عمار گفت
یا اباعبدالله ترا چه پیش آمد که برگشتی چه دیدی زبیر گفت که این
را دیدم که خود را در موقف شرک و اسلام می بینم و من در کار خود بینا ام
ننگ و عار مر خود بهم رسانیدم پس صف را بشکافت و از میان لشکر
بیرون رفت و فرود آمد بر کنار وادی از بنی تمیم پس او را ضیافت
کردند و بخواب رفت عمرو بن جرموز بر ناگاه سر او را برید و برای
آن حضرت آورد شاه جهان پناه فرمود کی کشته گفت زبیر را
کشتی عمرو گفت تو بد امیری بوده ما دشمن ترا کشته ایم حالا میگویی چرا
کشتی حضرت فرمود تا گردن او را زدند زبیر با قاتلش هر دو بجهنم رفتند
و اما طلحه در جنگ تیری ناگهان بر مقتل او آمد و بتیر ملحق شد و در وقت
رفتن جان میگفت که خون هیچکس از فرزندان آدم و صحابه رسول الله
ضایعتر از خون من نبود که نتوانستم مرا کشت لشکر معاویه
معاویه علیه اللعنه و الهاویه بر اندرین جنگ در صفین که موضعیست میان
کوفه و شام واقع شد بسبب آنکه حضرت امیر المومنین علیه السلام
آن حرامزاده را از امارت شام معزول کرد آن ملعون قبول نکرد و گفت
مرا پسر عم عثمان والی شام گردانیده و عثمان خلیفه مقتول
بظلم است از خدا و امیر المومنین و خلیفه منم در امت آن ملعون میکرد

گفتگوی امیر المومنین علیه السلام با زبیر در معرکه چون صفوف
قتال آراسته شد زبیر بمعرکه آمد کمبارز طلبید امیر المومنین ع
بعد از آن بزبیر گفت یا ابا عبدالله چه برین داشت ترا که
این کار کردی گفت از برای طلب خون عثمان آنحضرت
فرمود تو و اصحاب تو عثمان را کشتید پس واجبست بر تو
که قصاص خون عثمان را بدهی ولیکن قسم میدهم ترا بآن خدائی
که نیست خدائی بجز او که فرو فرستاده است قرآن را به پیغمبر خود
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله آیا یادت می آید از آن روزیکه
رسول خدا صلی الله علیه و آله بتو میگفت یا زبیر علی را دوست
میداری تو گفتی چه چیز مرا باز میدارد از دوست داشتن او
چرا او را دوست ندارم او پسر خالوی منست رسول خدا
بتو گفت اما پس تو زود بلکه بیرون خواهی آمد بروی یا
خروج خواهی کرد و تو ستم کننده خواهی بود پس زبیر گفت
خداوند رحمت پس آنحضرت باز همان قسم را اعاده کرد
گفت یادت می آید روزیکه رسول خدا از بنی عبد عوف
می آمد و تو با وی بودی دست ترا گرفت و من استقبال کردم
آنحضرت را و سلام بر او کردم آنحضرت برروی من خندید
و من برروی او خندیدم پس گفت تو ای زبیر و اگر زن
پسر ابیطالب را بکبر روزی باشد که تو بروی بیرون

استقبال

عایشه گفت شوهر فاطمه چه منع میکند مرا و باز میدارد و نمیگذارد که
نکویی کنم زیرا که اگر دونده باشم و اگر ایستاده باشم همین است
که گفتم مطیع گفت پس چه چیز را دوست تر داری که با او کارزار کنی پس
عایشه ردای پاک نازک را از سر فرو کشید و بر روی خود فرو آورد و گریست
و گفت این امری بود که جاری شد اما چون جنگ تمام
شد سی هزار کس از جنگ عایشه کشته شده بودند چون عایشه را
گرفتند شاه جهان پناه فرمود تا عایشه را داخل بصره کردند
پس عمار یاسر و مالک اشتر رفتند نزد عایشه بشماتت او عایشه
بعمار گفت یا ابا الیقظان که همراه تست گفت مالک اشتر
عایشه گفت تو بودی که این کارزار در معرکه با عبدالله زبیر کردی
و او را بر خاک افکندی و قصد داشتی که بکشی مالک گفت بلی و اگر نه
این بود که ابا عبدالله زبیر مرد پیری بود و بزرگ اولاد مرا جر شا
ضعف سر آنبه او را نگشتم و راحت میدادم مسلمانان را از دست
او عایشه گفت مگر نشنیده قول پیغمبر را که فرمود که مسلمانان را نمیتوان
کشت مگر آنکه بعد از ایمان آوردن کافر شوند یا زنا کنند بعد از آنکه
محصنه باشند و یا کسی را بی جرم کشته باشند مالک گفت یا ام المومنین
بیکی از این سه چیز که گفتی برای این او را کشتم یعنی عبدالله
مرتد شده بود پس مالک زبین شعری را انشا کرد و گفت

گفتگو

شد اسلام را خراب کردی دست بردار وگرنه ترا طلاق
میدهم محمد که آمده فایده نکرد و برگشت و جنگ در گرفت
حضرت محمد حنیفه را فرستاد که برود و شتر عایشه را پی کند محمد که
آمد بنی ضبه سر راه او گرفتند و او نتوانست که بر شتر عایشه دست
یابد آنحضرت امام حسن علیه السلام را فرستاد آنحضرت آمد و شتر
عایشه را پی کرد و دولت او را سر از زیر کردانید و او را گرفت
چون برگشت و بخدمت پدر بزرگوار آمد محمد حنیفه خجل شد حضرت
بمحمد فرمود ای فرزند دلگیر از این مباش که بر شتر عایشه دست نیافتی
تو فرزند منی و حسن فرزند رسول خداست صلی الله علیه وآله و در این
تفاوت بسیار است و خاصه و عامه بر این معنی اتفاق دارند
که شاه ولایت پناه عایشه را طلاق گفت و عامه میگویند
از این عمل چندان گریست که کور شد و توبه کرد و حضرت توبه
او را قبول فرمود و توبه عایشه نزد شیعه اصل ندارد و
دروغ است [illegible] عایشه بر تقصیر خود و زمخشری
علامه که از کشیشان بزرگ اهل سنت و در کتاب ربیع الابرار
نقل میکند از جمیع بن عمیر که گفت داخل شدم بر عایشه پس و
گفتم که کی بود دوستترین مردمان نزد رسول الله صلی الله
علیه وآله و کی عزیز و گرامی بود نزد آنحضرت گفت فاطمه صلوة
الله علیها جمیع گفت سوال من از زنان نبود بلکه از مردانست

پس چیره هر اکه کی زبان لشکر کشی میکرد بند بردار سیاه
میشدند و گمان تو انست که طلب کننده خون عثمانی عثمان
مرد نیست از بنی امیه و تو زنی از بنی تمیم پس مرقسم میخورم
بجان و عمر خودم که عارض کردی بر خود بلا را و باز دوستی
خود کردی معصیت را اگر تو مرتکب شدی گناه ان بزرگتر
ست از گناه کنندگان عثمان و بخشم در نیامدم تا انکه مرا
بخشم اوردی و بجوش در نیامدم تا انکه مرا بجوش اوردی
و حالا انکه تو بیش کشندگان عثمان بودی و میگفتی اقتلو
النعثلا قتل الله نعثلا یعنی بکشید این ریش بیش را که
عثمان باشد خدا بکشد این ریش بیش را و تو ادعای بدادن
و بیت خون عثمانی و خدا انتقام کرد بس زنان پیغمبر را که فرموده
بنشینید و بیرون نیایید و طلب امر نکنید از ایشان بند شد
نکنند زنان را با لشکر کشی چکار از بین غش و فریبی که از تو ادا
شد اسلام را هلاک کردی و فرزندان خود را کشتی پس بترس
ای عایشه از خدا و برگرد بمنزل خود بپرده نشین و اسلام جواب
عایشه ای پسر ابو طالب کار از عتاب بدر رفته من کلامت
و فرمان بردار تو نیستم و درخل نمیشوم پس بر چه خواهی بکنی
و انچه از دستت بر اید تقصیر مکن پس انحضرت محمد بن ابابکر را
فرستاد و گفت برو و بگو امر ملو که از این غش و فریبی که از تو صادر

و سلطنت ظاهری مغفور

اتفاقی است که بیست و پنج سال و نه ماه خانه نشین
بود و در مدینه مشرفه که بجایی حرکت نکرد و سلطنت ظاهری
او چهار سال و نه ماه بود و حرب اول آنحضرت جنگ جمل
است که ایشان قتل ناکثین گویند برای آنکه طلحه و زبیر برای امارت
کوفه و بصره با آنحضرت بیعت کردند چون نفاق ایشان برآن
حضرت ظاهر شده بود حکومت ایشان در بلاد و ولایت آن
نداد پس طلحه و زبیر نکث عهد کردند و بیعت آنحضرت را شکستند
و عایشه ملعونه را برتافتند و برداشته به بصره رفتند عامل
آنحضرت را بیرون کردند و بصره را بتصرف خود در آوردند
و نفاق خود را ظاهر ساختند و میانه آنحضرت و ناکثین حرب
واقع شد و هودج عایشه را بر شتری که عرب آن را جمل گویند
بستند و سوار شد و در معرکه ایستاد و اصحاب آنحضرت چندین
مرتبه شتر عایشه را پی کردند و ابلیس باز شتر را آوردند و عاقبت
الامر آنحضرت عایشه را طلاق گفت و مخالفین در کتب خود
حکایت طلاق را ایراد نموده اند صورت [illegible] امیر المومنین
علیه السلام بسوی عایشه اما بعد پس بدرستیکه تو بیرون آمدی از خانه
خود در حالتیکه عاصی شدی خدا و رسول او و طلب میکنی امری را
که آن جهاد و حربیست و حکمش اصلا از تو و زنان دیگر ساقط
کرده و گمان توانیست که میخواهی اصلاح کنی میان مردمان

در قبضهٔ اقتدار و فرمانروایی آن مهر خلافت و امامت
در آید تعدی و ستم عمال عثمان برادر شیطان از اوایل
کیوان در گذشته بود عمال او را از همه ولایات معزول کرد
بغیر از پادشاه یمن که او موافق و مشیر انحضرت بود او را
باز والی گردانید و اکثر روزها در بازار [illegible] میگردید پیاده
و تازیانهٔ خود را بدوش مبارک خود گذاشته بود و مردم
را نصیحت میکرد و حدود و مسائل جاری میساخت روزی یک
غلام سیاهی نزد انحضرت اقرار بدزدی کرد حضرت فرمود
تا آن سیاه را دست بریدند سیاه دست خود را برداشت
و از قصر الاماره بیرون آمد و انحضرت را مدح میکرد و گفت
مرا از عذاب الهی نجات داد کسیکه امام زمان بود و مرا از
عذاب نجات داد کسیکه پیشوای سفیدان بود یکی از اصحاب
شنیدند و آمدند بخدمت انحضرت و عرض کردند که این سیاه شما را
مدح میکرد باوجود آنکه دست او را بریده اید حضرت سیاه را
طلبید دست بریده او را بجای خود گذاشت و دعا کرد دست
او بحال اول معاودت کرد و بدست مبارک خود گوشت
میگرفت و نمیگذاشت که از ملازمان او کسی بردارد و نان
میبرد و میفرمود ابو العیال احق ان یحمل
جهاد انحضرت بعد از وفات سید المرسلین صلی الله علیه و آله

اتفاقی

وبعضی گویند که ام کلثوم کبری است که در شب جنبه بقر بوده
حضرت امیرالمومنین علیه السلام در پهلوی عمر بنشیند و ام
کلثوم تنها بنحو اسید بعینه این مثل حکایت آسیه زن فرعون
و لایات مکه معظمه و مدینه مشرفه و نجد و تهامه و حجاز
و کوفه و سوداد و بصره و جزایر و جزیره موصل و حلب و انطاب
و نجران و یمن و طائف و مصر و قاهره و شبنا و بداس و ساباط و
و تکریت و حلب عامل و اهواز و شوشتر و جزیره و فارس و بنادر
و دارالجرد و خیبر و اصفهان و قم و کاشان و یزد و دیلم و طالقان
و قهزوین و ساده و استرآباد و تمام خراسان و مکران و کرمان
و سیستان و صبایل و غزنین و هردی و فرح و مازندران و
گیلان و آذربایجان و اردبیل و ولایت لران و کرد و ترک
و اعراب و مردم بادیه و ری و شهر یاد طوس و همدان و دماوند و نهاوند
و اهل قرس و روم و تاتار و ختان و ارماد و ت و گرگوک و دیار
بکر و لسمان و دریای فارس و عمان و منان و سعدیه و مسکو و
محا و قطیف و بحرین و ممی و صنعا و زبید و عدن و جده و
قادسیه و شرورن و مدائن و کنعان بغیر از شام و بیت المقدس
و اریحا و اروشلایم و اردن و انطاکیه و عقلان و مان کوریه
که بعضی از آن بغصب در تصرف معاویه بود باقی ولایت مفتوحه در
اسلام در تصرف آنحضرت بود و سکوت آنحضرت با جون زمان خلافت

معظمه

وعون ومحمد الاوسط علیهم السلام اناث زینب الکبری
وام الحسن ورقیه الکبری وام هانی ومیمونه وزینب الصغری
ورقیه وفاطمه وامامه وخدیجه وام الکرام وام سلمه وام جعفر
وجمانه ونفیسه که در صغر سن فوت شد ومحسن ونیفیق سقط
شدند پس حسن وحسین وزینب کبری از بتول طاهره اند
صلوات الله علیهم ومحمد اکبر از حنفیه است وعبیدالله وابوبکر مادر
ایشان لیلی بنت مسعود است وعباس وعثمان وجعفر
وعبدالله مادر ایشان ام البنین بنت حزام بن خالد است
ویحیی وعون مادر ایشان اسما بنت عمیس است که اول
زن حضرت جعفر طیار بود و برادر آنحضرت بعد از شهادت
جعفر ابوبکر او را خواست محمد بهم رسید و اسما را طلاق داد امیر
او را خواست ومحمد اوسط مادر او امامه بنت ابی العاص است
وام الحسن وزینب صغری مادر ایشان ام سعیده بنت عروه
است اینها که نام بردیم از زنان نکاحی اند وباقی اولاد در
ایشان ام ولد است ام کلثوم را بجبر وتعدی عمر بعقد خود در آورد
بمهر چهار هزار دینار بطلا و مهر او را فرستاد و چهار ساله بود چون
او را نیز داخل خود نشاند ام کلثوم دست انداخت وریش عمر را
گرفت وسیلی بر روی عمر زد وعمر را ایذا کرد گفت این از جمعیت
بنی هاشم است فاضل مشهدی در کتاب خود چنین ایراد نموده.

وارد کافرست و ابد الاباد در جهنم خواهد بود و حذر سیبا ز
ست از آنکه شریک او در قدرتی گذاشته باشد تعالی الله
عن ذلک علوا کبیرا [illegible] از نتایج حضرت فاطمه [illegible]
صلوات الله علیها بود چون آن سیده زنان عالمیان در حیات
بود حرام بود بر حضرت امیر المومنین علیه السلام که بر سر او زن
حضرت گیرد خواهد این قول تامل دارد و این از جمله
خصایص ست و اگر علی بمیرد و حضرت فاطمه صلوات الله
علیها کفو و همسر بدر نشد که در دنیا شوهر کند بعد از فوت
آن معصومه امامه بنت ابی العاص بن الربیع که دختر زینب
بنت رسول الله صلی الله علیه و آله است او را خواست
بموجب وصیت حضرت فاطمه علیها السلام و دیگر از ازواج
او لیلی بنت مسعود تمیمیه بود و اسما بنت عمیس خثعمیه و ام
البنین کلابیه و ام سعیده بنت عروه و حنفیه که نام او خوله
بنت جعفر بن قیس حنفیه است چون ابوبکر ملعون لشکر
بجانب مسیلمه کذاب فرستاد و او را کشت و حنفیه با سیری
آوردند حضرت او را آزاد ساخت و بعقد خود در آورد و چهار
نفر از شان از جهرا بر آمدند و حنفیه با سیزده نفر از ام ولد بودند
الحسن و الحسین صلوات الله علیهما و محمد الاکبر و عبد الله
و ابوبکر و عمر و عثمان و جعفر و عبد الله و محمد الاصغر و یحیی و عباس

وشموئیل و حزقیل و یرمیا و حبی و سبنیا و دینحا و یوعزل و زکریا
و حبقوق که پیغمبر و انبیا میدانستند و اعلم بود از همه اوصیای
پیغمبران و نقبای بنی اسرائیل و حواریین امام سریانی و از
جمیع متکلمین و عقلا و حکمای یونان و دانایان جهان
از قبطی و رومی و حلوانی و مقدونی و عربی و عجمی و شامی
و شامی و هندی و رومی خواه بر حق و خواه بر باطل و اعلم
بود از آصف بن برخیا و ارسطاطالیس و فیلقوس ماقدونی
و فیثاغورث و بلعم بن باعورا و بلیناس و افلاطون و بقراط
و سقراط و بقراطیس و سیمرغ حکیم مربی و سنان بن شنام و افلاطون
الهی و ارماطیس و ابوذرجمهر و کلید هندی و هرمس و قلیبوس
و پسر سینا ابوعلی و غزالی و علم آینده و حال تا روز قیامت
از او بود و علم قضایا و بلایا و منایا و آجال و ارزاق و
اعمار خلایق و احکام دین و شریعت هر ملت از امم ماضیه
و علم ملکوت آسمانها و زمینها و تحت العرش و ما فوق الثری
و علم حیات و ممات خلایق و علم خداشناسی و مبدا و معاد
و احوال برزخ و عدد بهشتیان و دوزخیان و علم حکمت و هندسه
و ریاضی و نباتات و طب و طول و عرض دنیا و مسافت
آسمانها و زمین و عدد ریگ بیابان و قطرات باران
و کیل و وزن و مثقال آبها و دریاها و بیابانها و کوهها و معادن

اوصیا و پیغمبران را که عرب با او و اولاد او کردند معلوم است
که هیچکس از بنی آدم این قسم ستم با او واقع نشده است بجهت
حق و انس و جن و ملک هم اتفاق نموده جمله دارند بر کمالش اعتراف نموده
تا اینجا ثابت نزد خاصه و عامه و همه فرق مسلمانان و جمهور
امت بلکه نزد اهل کتاب و کفار قریش و مشایخ ثلثه و جمیع صحابه
و تابعین که آنحضرت بعد از رسول خدا صلعم اشرف و اعلم بود از همه خلایق
و اعتقاد فرق ناجیه امامیه و اکثر از مسلمانان آنست که آنحضرت
اعلم و افضل بود از آدم و شیث و ادریس و نوح و هود و صالح و ابراهیم
و لوط و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و یوسف و شعیب و موسی و
هارون و یوشع بن نون و کالوت بن یوفنا و حزقیل و ذی الکفل
و الیسع و ارمیا و دانیال و عزیر و ایوب و جرجیل و یونس و شمعیا
و اشموئیل و اسمعیل صادق الوعد و خضر و الیاس و داود و سلیمان
و زکریا و یحیی و عیسی و شمعون و لقمان و حیقوق و خالد و حنظله
و جرجیس و ذی القرنین و سایر انبیاء عظام علیهم السلام
و در ابراهیم و آدم علیهما السلام توقف کرده اند از برای علو
مرتبه ایشان و هم چنین اعلم بود از پیغمبران عجم مثل جی افرام
جومست صاحب گوسفند که آباد صاحب کتاب و ساتر داد
زرتشت و ... آذر هوشنگ و شانی کلیو و باسا و سعید
و ازدی و زرکیان و شعیبا که نصاری ایشان را نبی میگویند و ...

جرجیس صح

و شمویل

و نزد آنحضرت آمد مفاصل او را فصد کرد و خونهای که از طعام معویه
در رگهای او جمع شده بود کشید و هرگز دخل و خرج از برای خود یا عیال
خود چیزی نگذاشت و خزاین و بیت المال را تصرف نکرد و خراج
زیاده از رعایا نگرفت و کتابی و راهداری و تمغا و عشاری و غیرها
و غیره بدعتهای که عمر انرا احداث کرده بود بر طرف کرد و رسم
و طریقه ملوک جور و سلاطین را بر طرف کرد و مال کسی را بظلم مثل
عثمن و سایر منافقین نگرفت و خانه کسی را بالان نکرد و عمال
خود را مثل عمر جریمه نکرد و کسی را بناحق نکشت مثل خلفای جور و
حاجب و دربان نداشت مثل معاویه و تشبه باکاسره و جباران
ننمود هر کس در هر وقت باو رجوع داشت حتی اطفال و بیوه زنان
بی مانع بخدمت اوی آمدند و همیشه لباسهای پشم و خشن و درشت
دشال میپوشید و لباس ملوک و فراعنه نپوشید مثل محمد مامر
زر کوساله پرستان که میگویند که رافضیان مدعی اند که ذو الفقار
را از آسمان آمده در آسمان که این نمی باشد اما میگویند که از زرد همه
ابوبکر بالان پشم در پشت گرفت و شال پوشید ملائکه در آسمانها
ارشادی شال پوشیدند بلی جائیکه پشم نمی باشد برایشه آنها
تبر میباشد و طعام آن حضرت نان جو بود یا نان گندم تنها یا
نان خورش با سرکه یا نمک یا سبزی یا خرما تناول میفرمود و گاه
گاهی گوشت بود و شیر همیشه میبود بلا و محنت او زیاده بود از همه

با دلوهای بزرگ داجرت آب را دانه خرما میگرفت و بفقرا میداد
و دست مبارک او از بسیاری بیلداری داغ شدن پینه
کرده بود و مجروح بود و هرگز از طعام سیر نخورد و منقولست که روزی
در ایام خلافت حلوای خرما مردی برای آنحضرت بهدیه آورد و قدری
حضرت نیز خوردن آن ابا نمود و گفت من امیر المومنینم دهن باین
حلوا آلوده میکنم و حالانکه میدانم که جمعی در بیابانهای یمن از اهل حجاز
بشبانه میخوابند از مروت دور است میخورم از این حلوا
و همیشه کفش پینه دار میپوشید عبد الله عباس گوید روزی
داخل شدم بخدمت آنحضرت او کفش خود را پینه میکرد من
گفت ای پسر عباس ابا چند می ارزد این کفش گفتم فدیتو
شوم از بسکه پینه زدی باین رو دی من شرمندگی میکشم که شما این
را در پا میکنید گفت والله ای پسر عباس این کفش را بهتر میدانم
که این امارتیکه من دارم و باعتقاد خود شما بمن داده اند بکرم تا بدین
خورسندم که درین شغلی که هستم بحوی کنم که حق را از باطل جدا کنم
و داد مظلومی از ظالمی بگیرم در مدت عمر خود خشتی بر بالای خشتی
و آجری بر بالای آجری ننهاد عقیل برادر آنحضرت تاب سلوک
و زهد و قناعت آنحضرت را نیاورد زیرا که روزی دو نان جیره برای
او مقرر کرد باین قناعت نساخت و خشم نمود و رفت نزد
معاویه بشام و مدتی در آنجا بود عاقبت پشیمان شده برگردید

ونزد آنحضرت

و سار موزر و عبد الرحمن را پادشاه دانشان کرد و بام بن هلال بن
قیس بن ارقیس را که پسر زاده اهل بیت بامامت و هدایت
مومنین حق مقرر کرده و از این مسلم است نزد مخالف و موافق
و دوست و دشمن که بنای اسلام و ارتفاع لوای ایمان
و اظهار کلمتین شهادتین از ضربت ذو الفقار حیدر کرار
غیر فرار علی عالی مقدار علیه الصلوة الله بعدد قطرات الامطار
و دیگر آنکه سابق بود در اسلام از همه مهاجر و انصار و سه سال پیش
از اسلام نماز میکرد و در تمامی مراتب سبع حقایق نیت آن
حضرت بمرتبه بود که بر عایانش چون دست یافت و بر مروان
بن حکم و عبد الملک مروان که آنحضرت او را الوزغ اللعین
الدار لعنه بود و عبد الله زبیر و سایر منافقین که اسیر کرده بود
ایشان را زجر و عذاب ننمود و با ایشان مخاطبه و مرحمت نمود
و چون بر سریر خلافت متمکن گردید بر جماعتی که بروی علیه کرده بودند
و ناحق خلافت وی را گرفته بودند جزای عمل ایشان را نداد و چون
برادران غالب شد و فدک ملک او و مدد آن متصرف نشد
زهد آنحضرت بمرتبه بود که سه نوبت دنیا را طلاق داد و اکثر
روزها آیات قرآن میفرمود و اجرت آن هزار بنده آزاد
ساخت و آنچه مدد می آمد به مستحقین میداد و از ایام دیوه
زمان و اکثر ایام نفس مبارک خود را بصبر میساخت و آنکه

ونصر بن حارث بن کلده بن عبد الدار و عمیر بن عثمان بن کعب بن
تیم عم طلحه بن عبدالله و عثمان و مالک پسران عبیدالله برادر طلحه
و مسعود بن امیه بن مغیره و قیس بن فاکه بن مغیره و حذیفه بن ابی حذیفه
و ابو قیس بن ولید بن مغیره و حنظله بن ابی سفیان برادر معاویه
عاویه و عمرو بن مخزوم و ابو المنذر بن ابی رواعه و منبه بن الحجاج
السهمی و عاص بن منبه و علقمه بن کلده و ابو العاص بن قیس بن
عدی و معاویه بن مغیره بن ابی العاص و لوذان بن مغیره
و عبدالله بن المنذر بن مغیره و حاجب بن عوف و سعد بن وهب
حلیف بنی عامر و معاویه بن عامر بن عبد القیس و عبدالله بن
الجمیل و ثابت بن مالک و ابو الحکم بن الاخنس که ابو جهل
و هشام بن امیه و اوس السهمی و طلحه بن ابی طلحه بن عبد العزی و
عبدالله بن جمیل و ابو الحکم بن اخنس و ابو سیار بن عبد العزی
و ابو امیه بن مغیره و ابا سعد طلحه و صواب حبشی غلام عبد الدار
و غیره و آنچه در حرب جمل و صفین و نهروان با ناکثین و قاسطین
و مارقین کرده پوشیده نیست و در شرح العلم از سلاطین جن در بیر ذات
عقاریت و شیاطین آن سرزمین خلق بسیار برا کشت چون نف
هرزبان و کعب بن میمون و قرطاس و سمراج و طیبود و تیسیر
جونکر و طیفور و عفریت سپه سالار و طوایف بسیار از جن چون
مسعودی و تیمیا و بلیع و بنی زاشد و بنی هیکل را مسلمان کرد

امیه

و سار مور

که مبادا ضربت او زمین را بشکافد و تا بگاو و ماهی رسد از ان
ضربت جبرئیل علیه السلام پر انبوه در اندر دار تعجب ان ضرب دست
سر بالا کرده و سبحان الله دید که میکائیل علیه السلام زیر نعل دلدل
دارد که اگر میکائیل نگاه نمیداشت معلوم بود که ذوالفقار تا کجا
میرفت و انچه در جنگ خیبر کرده است عقول اولوا الالباب از ان
در تعجب است در یکه چهل کس از شجاعان می بستند و میگشودند
که سپر و سنگ آهنین بود و انگشت مبارک ان حلقه در را گرفت و کند
قدر وزن ان لوقت است و در راه چهل ذرع از پشت سر بطرف
انداخت و هفتاد نفر از زبردستان مثل عمرو و خالد و ولید و غیره
آمدند که انرا حرکت دهند نتوانستند و در ان جنگ مرحب شیر سردار زنده
و علم را بدست گرفتند و مجروح و پیاده گریختند و انچه در کارزار بدر و احد
کرد ما عبرت عالمیان است که از زبردستان عرب گردنکشان
قریش و اقوام و عشیره خود چه قدر کشت مقتولان آنحضرت متفق
علیه خاص معاویه است که از زبردستان و شجاعان عرب میدرایش
جماعت کشته شدند که هر یک رستم وقت خود بودند ولید بن عتبه بن ربیعه
خالوی معاویه ولد الزنا و عاص بن سعید بن عاص امیه و طعمه
بن عدی بن نوفل سر دفتر اهل ضلالت و نوفل بن خویلد
اسد که از شیاطین قریش بود و او را با طلحه بن عبید الله گرفته و بر هم
بست و بالای تکبیر سپرد و زمعه بن الاسود و حرث بن زمعه

و ودید دو شمشیر او را گرفته بر سر دست سپر کرد و شمشیر کشید و بر ان جماعت
تاخت جمعی را کشت و باقی را گریزانید و قافله بسلامت بگذشت
گویند وقتی عمرو بن عبدود شمشیری خواسته بود چنان شمشیر بر کوه
او زد که شمشیر تا چهار دست و پای او را قلم کرد و در خاک نشست
تمثیل حکایت جنگ خندق و کشته شدن عمرو زیر دست او معروف
علیه است و هیچیک از فرق مسلمانان خصوصًا اهل سنت انکار ندارند
که ثواب آن ضربت زیاده است از عبادت جن و انس تا روز
قیامت ای علی خوش نجی و آخوند سعید سر شما و ریش امام اعظم شما
که از این قرار فضیلت شیخین بگوزی و البته شک که چنین است و منکر آن
نمیتوانند شد و از جمله جانفشانیهای آنحضرت است که لیلة الغار
در فراش رسول خدا صلی الله علیه و آله خوابیدن شبی بود که جمیع قبایل
و بد عرب و بزرگان قریش و همه قبایل عازم قتل حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله شده بودند و خداوند عالمیان شر ایشان را کفایت
کرد و جبرئیل سر بالین حضرت امیر المومنین علیه السلام و میکائیل
در پایین پای آنحضرت علیه السلام نشسته بودند تا آنکه صبح روشن شد
و چون نظر مشرکین بر آنحضرت افتاد همه متفرق شدند و از جمله معجزات
پای آنحضرت حرب تا حمیله شامی است که چنین ضربتی بر جنبه
شامی زد که از تنگ مرکب او بدر رفت و بزمین رسید و جبرئیل
علیه السلام بفریاد آمد یا رب العالمین شمشیر بدم تیغ او داد

کم ۱۸۱

مکان که فاروق او ساکنست ملا و فوسنجی را ضرور دارد و جاییکه
گوساله می باشد خر و الاغ نیز میباید که باشد پس هر وید که خوب
رفته اید و شجاعت آنحضرت از آفتاب روشنتر است در جهاد
با کفار که ملایکه عظام در روز جنگ وی میگفتند لا سیف
الا ذو الفقار و لا فتی الا علی یعنی نیست شمشیری بغیر از
ذو الفقار و نیست مردی در جهان الا علی و دلاوری او
در روز خندق با عمرو بن عبدود مشهور است چون او را آنچنان
مذلت انداخت و سر او را برید پیغمبر واجب الاحترام علیه و آله
الصلوة والسلام فرمود ضربة علی یوم الخندق افضل
من عبادة الثقلین یعنی ضرب شمشیر که علی بر عمرو زد در
خندق ثواب و فضیلت او زیادتی دارد بر عبادت جن و
پریان و آدمیان و بروایت دیگر وارد است یوم القیمة
یعنی تا روز قیامت و عمرو بن عبدود را در حرب با هزار سوار
برابر میگرفتند و خر مریدانش پسر خطاب از آن کیدی نقل
میکنند که گفت من در راه شام با عمرو بن عبدود رفیق بودم
و بتجارت میرفتیم و ببعضی از منازل هزار نفر از قاطعان
طریق و دزدان که دیدیم بر قافله ما تاختند و ما جمع کثیری بودیم
همه گریختیم با ستکفیت آن حرامزاده و همچنین میگریخته تنها
گوید چون همه گریختیم دست از جان و مال خود برداشتیم ناگاه عمر

کتاب دلایل ابو العباس عبد الله بن جعفر الحمیری کتاب
انساب الائمه کمال الدین طلحه کتاب حیوة الحیوان
الدمیری و کتب سیر و تواریخ از عربی و فارسی و ترکی
و کتب مشایخ اهل تصوف که بعضی از ایشان سنی
بودند و منظومات شعرای مخالفین از عرب و عجم بسیار است که ذکر
ان باعث طول کلام میشود مثل محب دار از علی قوشچی و ان دم
دار تفتیش ملا سعد الدین تفتازانی که میگویند ما امیر المومنین ع
را افضل و ازهد و اسخی و اعلم و افقه و اورع و اصلح و اشرف
و اتقی خلایق میدانیم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و الصلوة الی
تفتازانی ذکر کرده است که بعض بکفر یزید و اصحاب او و بعض بر کفر کسی که با اهلبیت
رسول ع بدی کرده اند بعد از ان گفته است که حرام بعضی از علما منع کرده
اند از لعن بر ظالمان اهلبیت تا لعن نکنند بابی بکر و عمر و اعادی علی اول
معاویه است و از باقی لعنهم الله اظهار کرده که ایشان از وی اند
بلعن از جهت انکه بنای ظلم را اکثر ابو بکر و عمر گذاشتند و در غصب
حق امامت و فدک و میراث و در شهادت حضرت فاطمه و شهادت
باقی ائمه علیهم السلام این مقالات و حرفهای اقوالات میرشیع
ملا میکنند اما آخر میگویند چون علما و شعرا این برای رفته اند ما را
لازم است که پیروی ایشان نموده از عقب ایشان برویم بلی ما را
میگویند از تندی جائیکه صدیق ادمیان باشد حیف که بنا شد بوران

بهر استقدم

اتو اوان فی م

مکان

[illegible]زی کتاب المنقذ من الضلالۃ غزالی در لعن و رد شیعہ
کتاب کنز الغرایب خوارزمی کتاب مطالع الانوار
سعد الدین تفتازانی کتاب معرفۃ ابراہیم بن مسعود
الثقفی مقتول الطرفین کتاب مسند ابو العلی
موصلی کتاب المسند احمد بن حنبل شیبانی کتاب فضایل
الصحابہ غزالی کتاب تذکرۃ الائمہ بلادری کتاب
الصباح فضل بن سعدان کتاب بلاغات النساء احمد
بن ابی طاہر کتاب اساس البلاغۃ زمخشری کتاب
رجال نجم الدین زکریا بن علی حلبی کتاب مروج الذہب
مسعودی کتاب انساب الصحابہ نطری کتاب مصباح
الصلاح کتاب مصابیح ابو الفتح حمید بن زیاد الشافعی
الاسماعیلی الصباحی کتاب فضایل احمد بن حنبل کتاب
اعلام الدین دیلمی کتاب کتاب السالکین زید بن سعید
ابن اصفی کوبانی کتاب تاریخ علی بن عبد الکریم المعروف
بابن اثیر کتاب الاصابہ ابن حجر عسقلانی کتاب خصایص
علویہ کتاب من الم العترۃ النبویہ عبد العزیز بن الاخضر الجنابذی
کتاب معجم البلدان یاقوت بن عبد اللہ حموی کتاب مولد
اہلبیت ابن خشاب کتاب صفات الائمہ الرافضہ کتاب
مرویہ کتاب نصوص فہمیہ اوصاف الائمہ رجال عامہ

کتاب عین الیقین حمد الله المستوفی القزوینی کتاب انساب
الصحابه بلاذری کتاب شرح السنه ابو محمد الحسین بن مسعود
البغوی کتاب مناقب ابو حنیفه دینوری کتاب جزء الامام المستقیم
ابو حفص عمر بن الزید البغدادی کتاب فضائل اصحاب
ابو الفضل جعفر بن حمدان بن محمود المستعصمی الاهوازی
کتاب الیواقیت ابو عمر والزاهد العثمانی المروالی کتاب
الال بن خالویه کتاب المسند کتاب سیر المصطفی کتاب
روضة الصفا کتاب تاریخ محمد بن جریر الطبری کتاب مشکوة
الاحادیث کتاب مصباح الظلمی محمود بن جابر الجامی
الطوسی کتاب مقباس مناقب ابو المؤید خوارزمی کتاب
عین سروی کتاب مستدرک یحیی بن حسن بن بطریق
کتاب عمده یحیی بن حسن مذکور کتاب نهایه ابن اثیر کتاب
مغازی محمد بن اسحق کتاب محمد بن حسین بیهقی کتاب
شعبه بن فضل بن عقید المالکی المازندرانی کتاب منقبته
المطهر بن ابو نعیم کتاب درایه مسعود بن ناصر سجستانی در
باب احادیث غدیر از صد و بیست نفر صحابه روایت
کرده واز کتاب عقده حررت کتاب ولایت بن
عقده که حافظ احادیث غدیر بصد و بیست و پنج طریق روایت
کرده کتاب الدار قطنی کتاب فتح الباری ابن حجر در شرح

کتاب شواہد التنزیل ابوالقاسم حسکانی کتاب رجال
ابوبکر حسکانی کتاب اربعین فخر رازی کتاب تفسیر کبیر فخر
رازی کتاب مناقب ابی الحسن علی ابن مغازلی الشافعی
الفقیہ الواسطی کتاب خدایق الحقایق کتاب صفین نصر بن
مزاحم کتاب تعالیق اسمه الشریف ابی الشوراب
القاضی البغدادی العباسی کتاب مناقب موسی بن
سعید الساباطی کتاب مفاتیح العلوم نجم الدین حسن
علوان الماوردی البصری کتاب ذکر الملتقط صنعانی
کتاب احکام القرآن ابوبکر رازی کتاب کشف الغمہ
فی احادیث آل السنہ علی ابن عیسی الاربلی الوزیر
الشیعی کتاب کشف الاسرار نجم الائمہ الزیدی الحرث
کتاب روس الاشہاد عبداللہ بن کمال الدین بن طلحہ
الشافعی کتاب مقالات یحیی بن حسن بن بطریق کتاب
سر العالمین غزالی کتاب اربعین موفق بن احمد بن
مکی معروف عندہم بصدر الائمہ اخطب خطباء خوارزم
کتاب کاشف الحقایق عماد بن خرشد بن شعیر
البخاری الحرقوصی کتاب درۃ الطاہرہ محمد بن احمد آل
الانصاری المعروف بالدولابی کتاب کفایۃ الطالب
محمد بن یوسف الشافعی الکنجی کتاب الدر ثمین یافعی القرشی

کتاب حلیة الاولیاء حافظ ابو نعیم المحدث الاصفهانی

کتاب تکملة فخر الدین احمد بن شعیب الکندرانی الکرمانی کتاب

اسباب النزول الواقدی کتاب استیعاب عبد البر ابو عمر یوسف

بن عبد الله بن محمد بن عبد البر کتاب خصائص نطنزی کتاب

محاضرات راغب اصفهانی کتاب شرف النبی الخرکوشی

کتاب در النظیم سیوطی کتاب مناقب حافظ ابو بکر احمد بن

موسی ابن مردویه کتاب غنیة عبد القادر جیلانی کتاب

فضائل الصحابة ابو المظفر سمعانی کتاب تحفة العراق

ابو الولیس فضل بن یزید البافلانی کتاب صحیح بخاری

کتاب سنن ابو داود کتاب صحیح ترمذی کتاب صحیح

مسلم کتاب سنن نسائی کتاب موطای مالک کتاب

جواهر القرآن محمد بن ادریس شافعی کتاب احیاء العلوم

غزالی کتاب ربیع الابرار ابو القاسم محمود بن عمر الزمخشری

کتاب شرح نهج البلاغة احمد بن ابی الحدید کتاب ملل و نحل

محمد بن عبد الکریم الاشعری الشهرستانی کتاب وسیلة علی ابن

بن ماجد ابو سعد الزیدی کتاب فردوس الاخبار ابن شیرویه

دیلمی کتاب صواعق محرقة ابن حجر ناصبی کتاب ما نزل من

القرآن فی علی حافظ ابو نعیم کتاب غرائب سجستانی کتاب

نهایة العقول فخر رازی کتاب مقتل امام اسمعیل بخاریست

کتاب

کتاب [illegible] السعید لاحمد بن ابراهیم

کتاب جامع الاصول ابن الاثیر صحیح رزین بن [illegible] اردبیلی ابو یوسف شافعی

و ولی الله میگویند و خلایق در دنیا و آخرت با و مینازند
و از مومن و کافر همه خویش او را می شناسند و آنچه مخالفان در
فضیلت ایشان جمع کرده اند از صد هزار حدیث و سند و مرسل
متجاوز است و آنچه دشمنان ضبط نموده اند زیاده از حد بیشمار است
و آنچه بیگانگان ثبت نموده اند زیاده از شما یا آنست مثبت
کتاب فضل تراب بحر کافی ثبت ها که هر کسی سر انگشت و شماره ها
و آنچه از کتب که معتمد علیه اهل سنت و جماعت است و هر یک را بمنزله فراز
مید انند بنظر رسیده که در انجا از احادیث احمد مختار در فضیلت
حیدر کرار صلوات الله علیهما ذکر نموده اند بعضی از اسامی آن
کتب را بیان مینماید کتاب تفسیر فخر رازی کتاب تفسیر ثعلبی
کتاب تفسیر واحدی کتاب طیبی کتاب تفسیر کشاف کتاب
تفسیر در منثور سیوطی کتاب تفسیر بیضاوی کتاب تفسیر مدارک
نسفی حنفی کتاب تفسیر انوار التفاسیر زین الائمه زیدیه
کتاب مجمع البحرین عبد الله بن زید الدمشقی الاسمعیلی کتاب
معراج السالکین حسن بن الیوسف المروالی کتاب عثمان
بن ماهر بن مرشد الملعون النعمانی المسکدری الخارجی کتاب
زاد المسافرین خطیب بن اسد الطاطری الاسمعیلی کتاب
انساب الصحابه الطاهرین کتاب عبد الرحمن الاسکندرانی
الغالی کتاب زینت المومنین سعد بن وهب الغالی الهزاره

و سالکان و درویشان هر طریق از نعمت اللهی و حیدری و جلالیان و
مولویان و نقشبندیان و قادریان و جمال پوشان و سیقی خوانان
و صاحب فکر و ذکر و اوراد و همه صوفیان و عباد و زهاد و غیر ایشان دیگر
از اهل حیرت و ضلالت مثل ملحدان و دهریان و طبیعیون و علمای
اهل هیات و زیج و رصد و ستاره شناسان و رمالان و کاهنان
و ساحران و اعداد دانان و عزیمت خوانان و افسون دمان و چله
نشینان اقرار بعلو شان و سمو مکان و جاه و جلال آن مخدوم
جهان و مطاع زمین و آسمان نموده اند بلکه اکثر ایشان کفر و ربع مسکونات
و در بتخانه ها و معابد صورت آنحضرت را کشیده اند و سلاطین اولو
سلطنت و قبضه های شمشیر خود را بنام مبارک او نقش کرده اند
و هر طایفه از فرزندان آدم از سیاه و سفید و بنده و آزاد و خواص و
عوام اسم آنحضرت را میدانند و در شدت و بلا و سختی و عنا باو
پناه میبرند و علمای هر ملت باو ملتجی میشوند و فضلای هر مذهب
در مشکلات خود باو رجوع مینمایند و شجاعان و زبردستان باو بید
باو مینازند و زایران بقبر او تقرب میجویند و صالحان [illegible]
باو پناه میبرند و علیلان و بیماران از او شفا میجویند و بیچارگان
و درماندگان از او چاره میخواهند و مجربان و قلندران باو
و شایی ادای و اله دارند و غالیان او را خدا میدانند و
شیعیان او را عبدالله و یدالله و سرالله و قدرة الله و ذات الله

و ولی الله

جوزی و یافعی و قزوینی و محی الدین حلبلی و ابن شاهین
و سیوطی و ابن فتحی و ماوردی و زمخشری و ناصر الدین بیضاوی
و احمد کبیر و شهرستانی و ابن ابی الحدید و غزالی و ابن حجر
ناصبی و ابی عمرو و زاهد عثمانی مردانی و علی قوشچی از متعصبین
عامه است و امثال بسیار دارد و در اثبات امامت شیخین بار فیلسوف
سعد الدین تفتازانی و ابن حاجب و ابن مقله و ابو نعیم
محدث اصفهانی و دیلمی و ابن اثیر و ابن مغازلی و طبری
و طبرانی و حموی و ابن مسلم و ابن صباغ مالکی و ابو بکر خطیب
که این جماعت از عظمای اهل سنت اند و همه سنیان و ائمه زیدیه
و اسمعیلیه و غلاة و خوارج تصدیق بفضیلت و عدالت آنحضرت
نموده اند و کل مفسرین و قراء سبعه و محدثین و رواة و اهل سیر
تواریخ و معاندین صحابه و تابعین چون عمر و عاص و براء ابن
عازب و انس بن مالک و معاویه صحابه و تابعین بن حنبل
و عائشه و ابی بن کعب و سعد بن وقاص و ابو هریره و سمرة بن
جندب و زید بن ارقم و بسر بیشتر از ایشه قایل بکمالات مستغرق و
انجیابت بوده اند و بیشتر از مشایخ اهل تصوف و بزرگواران
ایشان چون جلال الدین محمد رومی و شمس تبریزی و شیخ عطار
نیشابوری و جنید و بایزید بسطامی و غیره و طالبان علوم
صرف و نحو و فضلای اهل نجوم و حکمت و استدلالات عقلیه و [illegible]

سرکان کیلان و مازندران و کردستان سلجوقیه و بغداد به
و فاطمیه ملوک ترکمانان و تیموریان و سکنه البرز کوه و دشت
ماوران و اهالی سد ذی القرنین و سبع طیشان ارگنجان
و اغره خوارزم شاهیان و خسروان زیرباد و سراندیب و هندوستان
و وجوه صنادید و اشراف و دانایان و عقلا و سرکان عرب و عجم
و ترک و دیلم و خوانین بلخ و بخارا و سمرقند و سعدیان و قاطنین
ولایات جزیره عرب و موصل و بغدادیان و سکان ولایات قسطنطنیه
و روم و تاتاریان بلکه فرنگان ارما و دماجا و دو الامان و لقاری و
دیرتکال و مصریان و عوام الناس و جمهور انام از صالحان و معتقدان
و قابلان و عالمان و هر صنف از بنی نوع انسان من المشرق
و المغرب در هر زمان از قدیم الایام الی الان و ائمه عامه مانند
مثل محمد بن اسماعیل بخاری و مسلم بن حجاج قشیری و محمد بن عیسی
ترمذی و ابی داود و سلیمان بن اشعث سجستانی و احمد بن شعیب
النسائی و محمد بن ادریس و احمد بن حنبل و مالک بن انس و ابی حنیفه
کوفی و متابعان ایشان مفصل این ملا علی و مقتدیان و قاضیان
اهل سنه و خارجیان و پیران این گروه چون شیخ خوارزمی و بیهقی
و خرکوشی و سمعانی و حکانی و نطنزی و اصفهانی و ابن
عسکر و ابن مردویه و زعفرانی و خطیب صدر الائمه بلاد
و ثعلبی و واحدی و واقدی و رافعی و ابو المظفر سبط

و ائمه عامه

جوزی

وعمر و عثمان و اتباع و اعوان ایشان و آل ابوسفیان و مروانیان
و متابعان این گمراهان و محدثین و مرتدان صحابه و تابعین و جمهوریان
اهل بادیه و اعراب و کرکان و دزدان قریش و خرمریدان پسر
خطاب و علمای همه فرق مسلمانان از آشنایان و بیگانگان
و جمهور ملوک امویان و عباسیان و شیعیان این بیدینان
و فضلای ناصبیان و پیشوایان سنیان چون ابوحنیفه و شاگر
دو و ابراهیم نظام و شافعیان و حنابله و مالکیان و اشاعره
و معتزله و مجسمه و حشویان و سلاطین روم و عظمای آل عثمان
و پاشایان و لوندان ایشان و حکمای ادلات عربستان
و وزرای اعظم مرابیه و بیدوان و اطالیقان و خوانین ترکستان
و طرای و قابل خانی تورانیان و ریشیان و ملاقین و آقایان
الوس و احشامات فتح قبیان و فرمان فرمایان مصر و شام و
مغربیان و پادشاهان ایران و خراسان و کرمان و مکران
و ملکان نیمروز و ترملتان و خدیوان کابل و فراه و سیستان
و تبابعه یمن و حمیریان و نجاشی حبش و زنگیان و حکام اطراف
و چنگیزیان و مغولان و ازبکان و خواقین
خطا و چین و باجی ترخان و شاهان غرغش و بدخشانیان
و ترکمان و لوات و کردان و داغستان و امیران غربویان
و سلغریان و اعیان و اشراف آل بویه و خمیر و انیان و

امیر المومنین علیه السلام ست ترکیبات حروف با یکدیگر که در اسم شناسی کتابهای ایشان حروف ماتش مفرده بود حضرت مرکب کرد مانند مثل الحمد را چنین می نوشتند ا ل ح م د و در حدیث وارد شده ست که حق تعالی اسم اعظم خود را بهفتاد و سه عدد تعلیم حضرت آدم علیه السلام نمود و نوح علیه السلام هشت عدد میدانست و ابراهیم علیه السلام شش اسم میدانست و عیسی علیه السلام دو و اصف بن برخیا یک و رسول محمد صلی الله علیه و آله هفتاد و دو اسم را میدانست این اسامی را نیز تعلیم آنحضرت نمود و مرتبه و علامات او بجای رسید و نیز حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که بغیر از نبوت در همه چیز شریک وی شد تا آنکه خطاب لحمک لحمی و دمک دمی و انا و علی من نور واحد را بگوش هوش او رسانید و فرمود انا مدینة العلم و علی بابها و زهد و قناعت و سخاوت و مروت و فتوت و عفت و تقوی و پرهیزکاری و علم و کمال و غیره و استعداد و خداشناسی و بزرگواری و قابلیت تا او آموخت پس ملازم هدایت انتساب آنجناب گردید و مخالف و موالف و مومن و کافر و دوست و دشمن و موافق و منافق اقرار بفضیلت و بزرگواری او نمودند و دشمنان با وجود عداوت زیاده بر دوستان کتابها نوشتند و قدما از منافقین و کوسالهٔ پرستان این امت و دشمنان خدا و رسول صلی الله علیه و آله چون ابوبکر

ست بیست و هشت جزو است و هر جزوی یا بیست و هشت صفحه و هر صفحه بیست
و هشت سطر در عرض و هر سطری یا بیست و هشت خانه در عرض و در هر خانه
چهار حرف از حروف تهجی است و این را بغیر از اولیاء الله کسی دیگر
نمیدانند که آنرا ائمه معصومین تعلیم نموده باشند و دیگر کتاب علیت
که از املاء و سمع صلی الله علیه و آله بود و علی علیه السلام نوشته بود و زراره
و محمد بن مسلم و جمعی دیگر از معتمدین آنرا نزد صادقین علیهما السلام
دیده بودند که ضخامت ران شتر است و این کتاب مسمی بجامعه
و در آن مسطور است هر حلال و حرام و هر حکمی حتی خراشیدن ابدان
و ارش آن و دیگر جفر ابیض است و آن چهارده جزو است و هر جزو
چهارده صفحه و هر صفحه چهارده سطر و هر سطری چهارده خانه در
طول و عرض و هر خانه چهار حرف است بر موز عامه این علم را نسبت میدهند
بشیخ بایزید و سلطان ابراهیم و حسن بصری و معروف کرخی
و دیگر کتاب ناموس است [illegible] اسما است که حضرت رسالت پناهی
شفقت فرموده و در صحیح بخاری و غیر آن مسطور است که حضرت
امیر المومنین صلوات الله علیه در روزیکه کسوف شمس واقع شد
بعد از نماز فرمود که امروز منکشف شد بر من همه چیز حتی اهل
بهشت و اهل دوزخ و بر همه عالم شدم بعلم حضوری و جمیع چیزها
در آن کتاب اسم خود را یافتند و در آنجا یافتند اسامی شیعیان
و موالیان خود مفصلا الی یوم القیمة نوشته شده است و از جفر ا

و کتاب ناموس حضرت امیر علیه السلام

حرم کعبه واقع شد در روی رخام حمرا و بروایت دیگر در روز
سیزدهم ماه شعبان که یکشنبه بود تولد آنحضرت واقع شده و آن
حضرت و برادرانش از قبل هاشمی بودند که پدر و مادر ایشان
از فرزندان هاشم بودند بعد از آنکه سی سال از زمان سلطنت
پرویز گذشته بود که آفتاب وجود آمد و در ده سالگی بشرف اسلام
مشرف شد و شش سال در حجر تربیت و ملازمت سید ابرار
بود و بعضی سه سال گفته اند و در سیزدهم ذی الحجه الحرام سنه خمس و
ثلثین هجری که روز جمعه و نوروز عجم بود بخلافت نشست
برادران آنحضرت طالب بود و در حدیث معراج از جابر مرویست
که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در شب معراج چهار نور
دید بر زیر عرش گفت الهی این نورها چیست ندا رسید که
یکی عبدالمطلب و دیگری ابوطالب و دیگر عبدالله و دیگر
طالب و دیگر از برادران آنحضرت جعفر طیار است و عقیل رضی الله
عنهما و عقیل از طلقای بدر بود و در آخر مسلمان شد و خواهران
حضرت ام هانی است و حضرت رسالت از طفولیت آنحضرت را
تربیت کرد و بشرف مصاحبت خود اختصاص داد و در خدمت
آنحضرت کسب آداب حسنه مینمود و آنچه از آسمان نازل شد از علوم
و احکام الهی و اوامر و نواهی جمیع را تعلیم او نمود و از آن جمله جفر جامع است
که علمای خاصه و عامه قائلند که با آنحضرت است و آنچه اقلام رسیدنی

معراج

و اسم آنحضرت در کتاب ...ش لو

اسم امادمان

البجف و در توریت اسم آنحضرت ایلیاست و در انجیل ارامنه
الی و در انجیل فرنگان ارماوشنطیا و در انجیل فرنگان
بیرتمکالیه بلغت لاتین ادلی و در کتاب انکلیون نصاریا
الو العلا و در کتاب نهد داران لش و در کتاب زند مجوسان
بلبلا و در جاماسب نامه عبد الاحد و در صحف ابراهیم علیه السلام
و در اکثر کتب زردشت بت شکن و در کتاب مه اباد بعلی
عجم رین هدلو و در کتاب شعیا علیه السلام حق و در کتاب
نیکلوبش برقاجهاندار و در کتاب ارنی بلیغ صاحب و در کتاب
زکیال بیغمبر فریادرس و در کتاب براهمه خدا دوست و دارا
و در کتاب تنکل ستر الله و در کتاب ذکریا علیه السلام زیتون
اشاره بایه هکاد زیتعا و یادریان فرنک تفسیر زیتون را
بآنحضرت کرده اند و در کتاب فرقف قباح عسر الله و در
بعضی از کتب فارسیان فیروز بست و در بعضی از کتب زردشت
حکمة الله و حق شناس گفته اند پدر آنحضرت عبد مناف بیت
مکنی بابوطالب و مادر آنحضرت فاطمه بنت اسد بن هاشم
بن عبد مناف که جد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و
اصحاب باشد ولادت با سعادت آنحضرت در روز جمعه
سیزدهم ماه رجب بعد از سی سال و بقولی بیست و هشت سال
از زمان ولادت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در اندرون

میدانستند عاقبت او را کشتند و زدند و دشنام دادند و حق او را
غصب کردند و ابی بکر و عمر در مرض موت خواستند که فاطمه
ایشان را عفو کند و از جرایم ایشان درگذرد آنحضرت قبول ننمود
و از ایشان آزرده بود تا از دنیا رفت امیر المومنین علیه السلام
او را در شب دفن کرد تابوت درین امت نبود آنحضرت فرمود
تا تابوت ساختند بتعلیم اسما بنت عمیس چون در حبشه دیده
بود و در سه موضع علامت قبر برای او گذاشتند اول مابین قبر
و منبر و یک علامت روبروی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
و یکی در بقیع و نزد فقیر مابین قبر و منبر اعتبار بیشتر دارد از
برای آنکه احادیث بسیار دلالت برین میکند که در آنجا مدفون است
اگر بر سه موضع را از برای زیادتی ثواب زیارت کند بهتر است
والله یعلم نسب سیوم در احوال خیر مآل حضرت شاه ولایت پناه
امیر المومنین صلوات الله علیه است کنیت آنحضرت ابو الحسن است و ابو
الحسین و ابو الریحانتین و ابو تراب و نام مبارک او علی است که
خداوند عالمیان او را باین اسم موسوم کرده و در قرآن آیات بسیار
بوده که ندای علی صریح بوده عثمان بیرون کرده اما ولی و صالح المومنین
که در قرآن مذکور است اسم آنحضرت است و القاب آنحضرت بسیار است
مثل حیدر و قسوره و ضیغم و اسد و سیف الله و باب الله و مرتضی
و شق و قتال و ید الله و قدرة الله و امیر المومنین و امیر النحل و شحنه

قاتل آنحضرت علیها السلام عمر بن الخطاب بود که در خانه بر شکم او
زد و از سوراخ در مسمار در بر شکم او زد و قنفذ ولد الزنا باعلام آن
حرامزاده تازیانه بر او زد و دست مبارک آنحضرت شکست و از الم
غصب کردن خلافت امیرالمؤمنین المعصومه که از رحمت الهی
ارتحال نمود مرقد مطهرش چون آنحضرت صلوات الله علیها
از منافقین امت ابی بکر و عمر و ابی عبیده جراح و سالم
مولای حذیفه و سایر فاجران امت و آزار بسیار و جفا
بیشمار کشید و حق او و شوهر او را غصب کردند و فدک از او
گرفتند و عمر در حضور مهاجر و انصار کتاب و نوشته خود را که نامه
بخشش فدک انداخت و آنرا در بدو دشمنان بسیار و
حرفهای بد زدند و مخالفین این حکایت را در صحاح ستّه
خود بطریق متعدده روایت کرده اند و آنحضرت ایشانرا حلال
نکرد و وصیت کرد که این جماعه بر جنازه او نماز نکنند و همه این
ماجرا را از عامه مفصلا ضبط کرده اند و در کتب خود ثبت نموده
اند بطریق متعدده و اکثر عامه روایت کرده اند از رسول خدا
صلی الله علیه و آله که فرمود که فاطمه پاره از منست هرکه او را برنجاند
و آزار کند مرا رنجانیده باشد و هرکه مرا آزار کند خدا را آزار
کرده و خلفای ثلثه و اتباع ایشان قایل بودند که هرکه فاطمه
را آزار کند خدا را آزار کرده و فضیلت و بزرگواری او را

و زینب او بنود روزی افتاده از نقره در گردن کرده بود پرده

بر در خانه آویخته بود و قاعده حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله

ان بود که هر وقت که بسفری میرفت او را وداع بفاطمه میکرد و چون از

از سفر می آمد اول بخانه حضرت فاطمه صلوات الله علیها تشریف

میبرد و او را میدید و بعد از آن بدولتخانه میرفتند در وقتی از سفری

برگشتند شنیدند یا دیدند که آنحضرت پرده آویخته بدیدن او نرفتند

حضرت فاطمه صلواة الله علیها سبب آنست فی الفور قلاده و پرده

را در راه خدا بتصدق داد حضرت رسالت پناه از وی خشنود شد

و مدت العمر بی رضای الهی کاری نکرد و حضرت امیر المؤمنین ع را

از خود دلگیر نکرد و آنحضرت از وی در خشم و غضب نشد کنیز حبشیه

آنحضرت ام ایمن بوده و اسما بنت عمیس و یک کنیزک داشت فضه

نام خداوند عالمیان سوره هل اتی را در شان او و شوهرش و فرزند

ان او فرستاد و مخالف و موالف در شرف و جلالت و عصمت او

خلافی ندارند و علماء تفسیر نزول سوره هل اتی را در شان و فرزندان

او و شوهرش میدانند صلوات الله علیهم اجمعین عدد اولاد آنحضرت

از ذکور حسنین علیهما السلام بودند و محسن نام شش ماهه که سقط شد

بضرب پسر ضحاک حبشه و از رملة سنان و از اناث زینب کبری

و ام کلثوم کبری عمر شریف آنحضرت بیست و هشت سال و نیم و دو

بقولی صد و بیست روز بطریق مخالفان ششماه بعد حیات بود.

رطب از درختی بهم رسیده که حق تعالی او را در بهشت عرش
فرموده سلوک و تعیش آن معصومه در دنیا آن بوده که اکثر
روزها بلکه دو روز و سه روز گرسنه بود و بسیار روزه میگرفت و
شبها بتهجد سر میخواست و اکثر ایام پشم از یهود میگرفت
و اجرت آن منت جوی بود و قناعت میکرد و دست مبارک
آن صدیقه از بسیاری گردانیدن دستاس مجروح شده و ورم
بود و سینه و آبله داشت تسبیح زیرا که در میان امت مشهور است
متعلق بآنحضرت است که حضرت رسالت پناه شفقت باو فرموده اند
که دیدند چون بسیار محنت میکشید از خدمات خانه بطریق تسبیح
سی و چهار الله اکبر است و سی و سه الحمد لله و سی و سه سبحان
الله و عامه بر عکس میگویند در اول سبحان الله و آخر الله اکبر است
و لباس آنحضرت از پشم خشن بود و چادری از پشم در سر میکرد و
همیشه سر چادر میدوخت و آنچه بدست او می آمد از دنیا بفقرا و همسایگان
و ایتام و بیوه زنان میداد و چیزی ذخیره نگاه نمیداشت و بر
روی پشت می نشست و میخوابید و نماز میکرد فرش او از پوست
بود با لیف خرما و بالش او از لیف خرما بود و با امیر المؤمنین علیه السلام
در زیر یک عبا میخوابید و باندک قوتی سد رمق میکرد و در ظرف
سفال بی رنگ و کدو و چوب طعام میخورد و در شداید و محن
دنیا و فقر و احتیاج او صبر می نمود و اصلا مایل بدنیا و لذات او

گردم که شما از اهل مکه اید یا از اهل مدینه گفتند ای دختر رسول خدا
ما از اهل زمین نیستیم ما را پروردگار عزت از بهشت جاوید
بسوی تو فرستاده بسیار مشتاق تو بودیم از یکی که بزرگتر می
نمود پرسیدم که چه نام داری گفت مقدوده گفتم بچه سبب
ترا این نام کردند گفت بجهت آنکه از برای مقداد بن اسود
خلق شده ام پس از دیگری پرسیدم چه نام داری گفت دره
نام دارم از سبب نام پرسیدم گفت زیرا که از برای ابوذر غفاری
خلق شده ام از سیوم پرسیدم که چه نام داری گفت سلمی از سبب
نام پرسیدم گفت زیرا که از برای سلمان فارسی آزاد کرده
پدر تو خلق شده ام حضرت فاطمه علیها السلام فرموده که پس
از برای من رطبی چند آورده بودند مانند گردهای نانهای بزرگ
از برف سفیدتر و از مشک خوشبوتر پس سلمان گفت حضرت
فاطمه علیها السلام یکی از آن رطبها را بمن دادند و فرمودند
که امشب بآن افطار کن و فردا هسته آنرا برای من بیاور
پس آن رطب را گرفتم و بهر جمعی که از اصحاب حضرت رسول الله
که میگذشتم میپرسیدند که ای سلمان مگر مشک همراه داری میگفتم
بلی پس چون وقت افطار شد تناول کردم آن هیچ هسته نداشت
روز دیگر بخدمت حضرت فاطمه علیها السلام رفتم و عرض کردم
هسته نداشت فرمود که چون هسته داشته باشد و حال آنکه این

رطب

که مصحف فاطمه علیها السلام میگویند و در نزد صاحب الامر علیه السلام
ست و مشهور آنست که حروفات این مصحف نورانیه ست
و مفتتح اوایل سور قرآنیست صاحب کتاب و ثعلبی و فخر رازی
و غیره از عامه در فضایل این سخنان گفته اند و مجموع
آن در چهارده حرف ست صراط علی حق نمسکه
یعنی راه علی حقست در آن مسک میکنیم و این کتاب
نیز مثل جفر جامع ست و حروفات مفتتح سور قرانی اینست
ص والقرآن الر الم طه عسق یس حم ق والقرآن
ن والقلم سبحان الذی اسری کهیعص مرویست
از سلمان فارسی رضی الله عنه که بعد از وفات حضرت رسالت
بده روز از خانه بیرون آمدم در راه حضرت امیر المومنین
صلوات الله علیه را ملاقات کردم فرمود که برو نزد فاطمه
صلوات الله علیها که تحفه از بهشت برای او آمده ست
میخواهد بتو عطا فرماید بتعجیل بخدمت آنحضرت شتافتم فرمود
که دیروز در محلی موضع نشسته بودم و در خانه بسته بودم
و غمگین بودم و فکر میکردم در منقطع شدن وحی الهی و نیامدن
ملائکه بسوی ما ناگاه دیدم که در گشوده شد و سه دختر آمدند رو
آمدند که بحسن و خوبی و جمال و طراوت و نیز رایحه خوشبوی
ایشان هرگز ندیده بودم چون ایشان را دیدم برخاستم و سوال

بجهته این میگویند که چون در محراب عبادت می ایستاد و در نماز
صبح از نور روی او تمام خانهای مدینه سفید میشد و در ظهر چون
نماز می ایستاد تمام خانهای زرد میشد و در طرف عصر سرخ میشد
و بتول عذرا بجهته این میگویند که آنچه زنان از حیض و نفاس
می بینند او نمی دید و همیشه بصفت دختران باکره بود و آنحضرت
همیشه انسیه حورا طینت بود و ولادت با سعادت آنحضرت
در سال پنجم بعثت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله واقع شد
و مرویست که در شب معراج رسول خدا صلی الله علیه و آله از
بهشت رطبی تناول فرمود و با حضرت خدیجه مقاربت
نمود حقتعالی فاطمه علیها السلام را از آن بیافرید و بعد از
حضرت رسول صلی الله علیه و آله ملایکه با او سخن میگفتند
و حدیث میکردند باسانید معتبره مرویست که بعد از وفات
حضرت سید المرسلین چون آنحضرت مهموم و مغموم و حزین
می بود حقسبحانه و تعالی جبرئیل علیه السلام را میفرستاد
و قصص و اخبار آینده را تا روز قیامت و آنچه این امت
میکنند و خواهند کرد و آنچه واقع میشود تا آخر شدن دنیا
و آنچه منافقان این امت و خلفای جور از بنی امیه و عباسیان
و غیر ایشان سلاطین کفر و اسلام که در تمام جهان خواهند کرد همه
همه را فرمودند و حضرت امیر المومنین مینوشتند و این طومار است

معراج

که مصحف

و مطهره و زکیه و راضیه و محدثه و زهرا و بتول عذرا و نام او
در آسمان منصوره است و در توریت عادله و در کتاب
زند خورشید جهان و در انجیل مخدومه و در حدیث شریف
حقتعالی نام او را نور نهاده و در زمین او را فاطمه نامید
یعنی بریده شده از بدیها و برید شیعیان خود را از آتش
دوزخ و احادیث بسیار از طرق عامه متواتر است بر فضیلت
و جلالت و عصمت و طهارت او و اینکه سیده زنان عالمیا
ست و اشرف دنیا و اهل بهشت است از آدمیان و حوریات
و جنیان و شرف و بزرگواری او زیاده است از زنان حضرت
رسالت و زنان ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و خیرات
ایشان و اشرف از ام البشر حوا علیها السلام و اقلیما
عناق بنتان آدم علیه السلام و هاجره و ساره زنان حضرت
خلیل الرحمن و زلیخا و لیا و رنیا و بلهما زنان حضرت
یعقوب و صفورا بنت شعیب ع و یوحا و ید مادر حضرت
موسی و ملیخا زوجه حضرت یوسف علیه السلام و دنیا خواهر
او و آسیه بنت مزاحم زوجه فرعون و حنه زوجه عمران بن ماثان
و دختر لوط و ساره دختر حاشر بن یعقوب علیه السلام و بلقیس بنت
شرحبیل بن هدها و زوجه حضرت سلیمان علیه السلام و مریم
مادر عیسی علیه السلام و ماهیدما دره ذوالقرنین علیه السلام زهرا

گرم و تر است و چون سه قسم طبیعت پیدا شد سرد و خشک گرم و خشک گرم و تر نباتات پدید آمد و چون دور سرطان تمام شد حیوان پدید آمد پس قسمت سرطان هفت هزار سال بود و هفت ستاره در این دور بادی شریک شدند هزار سال اول زحل شریک است بادی همچنین تا تمام شود و دور بقمر رسد هزار سال قمر بادی شریک بود و گویند چون این دور تمام شود اسمان منطق شود و عالم خراب شود و زمین آب فرو زود و دور دور سه سنبله دیگر از سه حیوان نباشد و چون دور بعقرب رسد حیوان پدید آید و در قسمت بروج آبی حیوان پدید آید پس بقول ایشان هر سی هزار سالی عالم خراب شد و هفت هزار سال آباد و همیشه باین ترتیب تا آنگاه که باز خراب شود و ربع مسکون را آب بگیرد و طوفان شود و چون خواهد که آباد شود و در این ربع که آب نقل کرده عمارت پدید آید و خرافات ایشان بسیار است بدین قدر اختصار نمود و باقی الله تعالی اعلم

باب دویم در احوال خیر مآل حضرت فاطمه زهرا سیدة النساء صلوات الله علیها آنحضرت صبیه زکیه حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله است و مادر آن معصومه حضرت ام المؤمنین خدیجه کبری بنت خویلد بن نوفل بن عبد العزی است و القاب آنحضرت بسیار است مثل صدیقه که بمعنی معصومه است و مبارکه

اول ارواح اعظم و روح محمد مصطفی ص گفته اند و بزرگواری جمع بر
اول کسی را ندانند بجز الله تعالی از جهت آنکه بغایت شریف
و لطیف و دانا و مقربست و بغایت حاضر و مشتاقست و همیشه
در اشتیاق خدای تعالی میباشد و هرگز یک طرفة العین از آن حضرت
غایب نیست و بیواسطه جوهر اول فیض را از مبدا قبول میکند
و هیچ چیز این تقرب ندارد که جوهر اول دارد و چون از خطاب
متکلم تا او نیست و او را خطاب با تمامی موجودات و خطاب
بایشان نمودند که مفردات عالم را بنویس و مفردات عالم عقول
و نفوس و افلاک و نجوم و عناصر و طبایع اند و چون جوهر اول
مفردات را بنوشت خطاب آمد که مرکبات را بنویس و مرکبات
عالم حیوانات و نباتات و معادن اند تمام شد اولیس مقالات
دیشان و چون طول بسیار در کلام بود در مبدا او را یکبار مجمل
مختصر نمود اهل نجوم بقدم عالم قایلند مگر قلیلی و گویند قسمت
تعلق ببروج دارد تا چهار طبایع بروج برو نگرد حیوان
پدید نیاید آنکه ابتدا از حمل کنند و گویند هزار سال شمسی قسم
حمل بود و از وی هیچ حاصل نشد زیرا که حمل برج آتشی است
و بیک عنصر حیوان حاصل نشود و ده هزار سال قسم ثور بود و ثور
از صفیت و بدان عنصر نیز هیچ حاصل نشود زیرا که یکی گرم و خشک
و یکی سرد و خشک و هشت هزار سال قسم جوزا بود و جوزا

در صنف اول ایشانند و این روح القدس که او را جبرئیل گویند
در صنف آخر ایشان طایفه‌ایست و قسمی دیگر از موجودات ملکوتی
آنست که در عالم اجسام تصرف و تدبیر میکنند و ایشان را نیز ملائکه
گویند و ایشان نیز بر دو قسم اند قسمی آنست که در سموات
تصرف میکنند و ایشان اهل ملکوت اعلی اند و قسمی دیگر
در زمین تصرف میکنند و ایشان اهل ملکوت اسفل اند و چندین
هزار از ایشان بر معادن و بر حیوانات و بر نباتات موکلند
تا هر یک بر هر جوهری ملکی موکل باشد و گویند تا هفت ملک نباشند
خدای تعالی برگی نیافریند در درخت و انسان ملکوت اسفل
مرکبست از دو عالم جسمانی و روحانی و او کلی موجوداتست
و مقصود از همه آفرینش اوست و ارواح ناریه که ایشان را جن
نام نهاده اند و شیطان خوانند منقسم بر دو قسم اول ملکوت :
اسفل بعضی از ایشان قابل تکلیف و مخاطب وحی الهی اند
و در معتقدات و ماهیات ایشان اختلاف بسیارست
و عالم اجسام بر دو قسم از سماویات و ارضیات چون
بسایط عنصری و آثار علوی چون رعد و برق و امثال آن
و مرکبات چون معادن و نباتات و حیوانات بر ترتیب
نهایت نیست گویند اول چیزی که باری تعالی آفرید جوهری بود که او را
جوهر عالم کبیر میگویند و بی ماده و بی واسطه بخودی خود آفرید و همه

اما سماویات چون عرش و کرسی و ثوابت و سیاره و کواکب سبعه و امثال اینها

اول

واز عقل سیوم عقل چهارم وفلک زحل پدید آمد واز عقل چهارم
عقل پنجم وفلک مشتری پدید آمد واز عقل پنجم عقل ششم
وفلک مریخ پدید آمد واز عقل ششم عقل هفتم وفلک شمس
پدید آمد واز عقل هفتم عقل هشتم وفلک زهره پدید آمد واز
هشتم عقل نهم وفلک عطارد پدید آمد واز عقل نهم عقل
دهم وفلک قمر پدید آمد پس عقول ده باشند وافلاک نه گویند
ایشانرا گوئی جوهر بسیط اند که علت اولی پدید آورد واهل تحقیق
از حکما گویند افعال خدا تعالی بر دو قسم است ملک وملکوت
ملک عالم محسوسات وملکوت عالم معقولات وعالم محسوسات را
عالم شهادت وعالم اجسام وعالم خلق وعالم اسفل گویند وعالم معقولات
را عالم غیب وارواح وعلوی وامر گویند وموجودات ملکوتی بر
دو قسم است قسمی آنست که با عالم اجسام هیچ تعلق تصرف و
تدبیر ندارند وایشانرا کروبیان خوانند ودیگری بر دو قسم اند
قسمی آنست که از عالم وعالمیان اصلا خبری ندارند وایشانرا
ملائکه مهیمه خوانند وقسمی دیگر آنانند که ایشان حجاب بارگاه الوهیت
اند ومهبط فیض ربوبیت واین طائفه را باصطلاح حکما اهل جبروت
گویند وروح القدس در صنف این طائفه است ودر ملاء اعلی
روحی ازین عظیم تر نیست ویک اعتبار قلم ویک اعتبار عقل
اول گویند وهمین عقل است که اقبال وادبار کرد واین عقل

جاہل ست از زندگی و رستن و زیر ولیت زیرا که نفس خود را به ازان نشناسد
و گویند هرچه در زیر فلک قمر ست معلول طبایع ست و طبایع
معلول نفس و نفس معلول عقل و عقل معلول علت اولی و بعضی
ازیشان گویند زمان محیط چیزهای زمانی باشد و نفس محیط کلیه
عقل و علت اولی محیط عقل یعنی علت اولی که او را صانع خوانند
در کرد و جمله موجودات در آمده و بعضی گویند که مبدا عقول عالم
سفل عقل عاشر ست یعنی عقل فلک قمر و عقل فعال و واہب
الصور نام اوست اما بیشتر بر آنند که عقل عالم علوی همه علل
و مبادی عقول و نفوس عالم سفلی اند از این جهت ست
که عقلی که از فلک قمر فایض شود بر کره برابر نباشد با عقلی که از فلک
شمس فایض شود و عقول و نفوس عالم علوی و تمامی کواکب
ثوابت و سیارہ کار کنان عالم سفلی اند و لهذا و تاثیرات او همه
را از جهت خاصیت از منه مبدا شدند از سعادت و شقاوت و بلادت
و زیرکی و همت و خست و درویشی و توانگری و عزت و خواری و درازی
عمر و کوتاهی آن و مانند این را از عقول و نفوس عالم علوی و اثر کواکب
و سیارات می شناسند گویند و اتش با رتعالی بذات نبود بغیر
و نیست و گویند عالم و معلوم و علم هر سه یک ذات اند و علت اولی
را جز از صانع بودن هیچ صنعت نیست و گویند از عقل مجرد عقل دوم
و فلک اطلس پیدا آمد و از عقل دوم عقل سیم و فلک ثوابت پیدا آمد

و از عقل

و باران حرارت آفتاب است که منعکس میشود و زلزله بخار زمین است
که آنرا مضطرب و متحرک میکند که بیرون آید و آب عرق زمین
است که منفجر میگرداند زمین او بیرون می آید و قوس قزح عکس آفتاب
مقالات ایشان بسیار است باین قدر اختصار نمود ... عالم
را قدیم میدانند و نفی صانع مختار میکنند صانع را بعضی علت
اولی خوانند و گویند عالم معلول علت اولیست و بر وجود او هم
بود چنانچه فیض آفتاب و نور شمس و گویند اول چیزیکه از علت
اولی پیدا شد عقل بود و آن بمنزله دوم است که علت اولی
در عدد نه در قدم و آنرا عقل کلی و عقل فعال خوانند و گویند
این عقل است که در قرآن مجید آنرا قلم خوانند و تأثیر او در نفس
چون تأثیر قلم است در لوح و گویند در نفس آن لوح است که در قرآن
یاد کرده شده و نفس را سیم خوانند در عدد و گویند عقل جزویست
و بدان نیک از بد و نفع از ضرر بدانند و قوتیست از قوتهای
نفس کل و گویند عقل ساکنست و حرکت نکند و نفس از عقل
ناقص است و همیشه متحرک است و عقل صحیح خواهد که علم علت اولی را
بداند متحرک شود و گویند در عالم عقل چون مشتاق علت اولی
شود بواسطه علت عقل بعلت اولی رسد و گویند در علت
اولی داند که عقل معلول است و جز وی هیچ نداند و گویند هابیل
است از آنچه بر بالای ولیست زیرا که کمال نشناسد و هم چنین

بطبیعت میشود قابلند و گویند اشیا که جودی خود متکون میشوند
اول در ماه آب آن میگویند چون نطفه در رحم مادر جای افتد مدور
میشود از جهة آنکه آب بالطبع مدور است آنکه بواسطه حرارتی
که در رحم است نضج می یابد و بدین سبب نطفه چهار طبقه میشود در طبقه
محیط با محدد و یعنی آنچه غلیظ است رو بمحیط می آورد و در سطح اعلای
نطفه مستقر میسازد و آنچه در زیر سطح اعلاست متصل بسطح اعلا و آنچه
لطیف تر است بالای مرکز است بدین سبب چهار طبقه میشود و مرکز را
که در میان نطفه است سودا میگویند و بلغم سرد و تر است طبیعت
دارد لاجرم بجای خاک افتاد و طبقه سیوم را بلغم که محیط است
خون میگویند طبیعت هوا دارد و هوا گرم و تر است لاجرم بجای
باد افتاد و چهارم محیط را صفرا گویند و صفرا گرم و خشک است طبیعت
آتش دارد لاجرم بجای آتش افتاد و چون نطفه چهار عنصر و چهار طبیعت
بهم میرساند و این جمله در یک ماه بود و بعد از آن موالید سه گانه که
معادن و نبات و حیوان باشند پیدا آید و تمامت اعضای اندرونی
و بیرونی پیدا شود و اول نطفه مثل علقه است و بعد از آن مضغه
میشود و بتدریج حس و حرکت در وی پدید آید و لوح روح جسد و
میشود و در ماه ششم که نوبت مشتری رسد بدین عالم آید اما تنها
بطبیعت میشود و بدون تاثیر عالم کبیر و هم چنین گویند ابر
آسمان و رود است و شهاب از بخار دخانی که بکره نار رسد میشود

آب به

و باران

یزدان و اهرمن یزدان خدا را گویند و اهرمن شیطان را گویند
و گویند چون باری تعالی عالم را آفرید اندیشه کرد و گفت مبادا
مرا ضدی باشد که عدوی من باشد شیطان از آن اندیشه
پدید آمد بعضی گویند یزدان تنها بود و او را وحشتی پدید آمد اهرمن
پیدا گردید و اهرمن در بیرون عالم بیدار بود و از سوراخی نظر کرد یزدان
را بدید و شوکت و جاه و منزلت او حسد برد و شر و فساد از او پدید آمد یزدان
ملائکه را بیافرید تا لشکر وی باشند و خود با لشکر اهرمن که شیاطین
باشند جنگ کرد و جنگ در میان ایشان دراز گشت بعد از آن یزدان
نتوانست که دفع اهرمن کند با یکدیگر صلح کردند و شمشیر را در پیش حکم
بگذاشتند و بعضی گویند پیش ملائکه نهادند بشرط آنکه مدت معین
اهرمن در عالم باشد و چون مدت بآخر رسد اهرمن از عالم بیرون
رود خیر محض باشد و گویند یزدان جسم است و اهرمن نه یزدان
مطبوع است بر خیر و شر نتواند کرد و آفریدن موذیات و حشرات
و شر را از اهرمن دانند و قلیلی گویند که چون در عالم خیر و شر است
لازم بود که عالم را دو خالق بود و مانویه نیز بر این اعتقادند و گویند
خیر منکور را یزدان آفرید و ظلمت و شر را از اهرمن است بعضی گویند
مبدای نور و ظلمت است و بعضی گویند هر دو قدیم اند الا آنکه
یزدان را سبب الخیر نمود و قومی از ایشان گویند جسم را بالقدمیت
و قومی گویند جسم را صانع خالق نیست الا آنکه در صانع دو خالق باشند

از حکما و بعضی از جهال اهل تصوف و حکمای سوفسطائیه و بعضی
از اهل قبله مسلمانان به تناسخ قایلند و گویند تناسخ چهار نوع است
نسخ و مسخ و رسخ و فسخ پس نسخ در اجسام آدمیان بود و مسخ
در بهایم و طیور و سباع و انواع موذیات از حیوانات و فسخ
در انواع دواب و حشرات الارض و رسخ در انواع اشجار
و نباتات است و گویند ارواح نیز در اتصاف چهار گونه سیر کنند
بقدر مراتب انسان و همیشه منکر بودند از حدوث تجدید و
گویند عالم دوار است و خرابی عالم محال است و حشر و نشر
و قیامت و معاد و حساب همه محالست و گویند قیامت عبارت است
از بیرون آمدن روح از بدن و رفتن ببدن دیگر و ارواح نیز
در اجسام انسان بود در راحت و لذت و هم منقصت بود
بسبب خیر و شر و هر روح که در اجسام انسان بود در راحت
و لذت بود و هر روح که در اجسام کلاب و خنازیر بود معذب
بود و هر که مرد دور اول مرد بود حالا زن است و هر که در آن دور
زن گشته بود درین دور گشته میشود و هر که در آن دور بینا
گرمه درین دور نابینا کنند و مقالات ایشان بسیار است اما
بدین قدر اکتفا نمود و مجوس که مراد گبران باشند اگرچه خود را
نسبت بامت حضرت ابراهیم میدهند و گویند این کتاب ما صحف ابراهیم
صحف است ایشان نیز اعتقاد دارند که عالم را دو صانع است

یزدان

و در اجسام بهایم و سباع بود و هم منقصت بسبب

وسمیع و بصیر است و همه ایشان به تجسیم باریتعالی قایلند و همه به تناسخ
اعتقاد دارند و گویند اول انبیا آدم علیه السلام بود و آخر شیث علیه
السلام و بعضی گویند عیسی ع نیز نبی بود و گویند بعثت انبیا قبیح بود از
بهر آنکه اگر انبیا چیزی فرمایند که موافق عقل باشد عقل خود کفایت است
و اگر خلاف عقل بود آن هم قبیح است نزد عقل پس حسن و قبح اشیا
نزد ایشان عقلیست براهمه گویند زعفران بپیشانی مالیدن علامت
ایمان است و چون ابراهیم علیه السلام را در آتش انداختند زعفران
و نرگس را خداوند عالمیان آفرید و گاوی شیرده نیز فرستاد تا از
شیر او در خورد است که کشتن گاو نزد ما عظیم است و عبادت کواکب
و عناصر اربعه و جمادات میکنند و مرده خود را میسوزانند که از گناه پاک
شود و چون آتش را نور خدا میدانند نور جدا را در داخل میکنند و قایل
معاد جسمانی و روحانی نیستند الا قلیلی که بمعاد روحانی قایلند
و گویند ارواح معذب نمیشوند زیرا که ببدن حیوانات
دیگر داخل میشوند و برتقدیری که بدوزخ رفتنی است اگر در زیر قطب
شمالی میماند بالم سرما گرفتار است و اگر در زیر قطب جنوبی میماند
بالم گرما میشود و کشتن هیچ حیوانی از حیوانات را حلال
نمیدانند حتی شپش و قاطبه ایشان هندو و بتناسخ قایلند
تناسخی جمله فلاسفه و بیشتر نصاری و کل فرق براهمه و کوردو
رهبان و سیواوتیان و راجپوت و صابئین و طبیعیون از حکما

وچند روز حیوانی مخور و اکثر محرمات را حلال میدانند مثل
شراب و قمار و غیره و همچنین گویند عیسی علیه السلام شراب
خورد و امر بخوردن شراب کرد و استغفر الله گفت بلکه
شراب را میخورد خون مذار اخورده و یا وحشی میشود تعالی
عن ذلک و کفر و زندقه ایشان بسیار است بدین قدر
اکتفا کرد و فرقه از ملاحده اند که بعلانیه اظهار دین خود نمی
کنند اما گویند که صانع عالم دهر است و گویند وما یهلکنا
الا الدهر و آسمان ستونی دارد که ما نمی بینیم هر کس بر آن میخورد
می میرد و حاله گویند که هود و شعیب و صالح و موسی و عیسی و محمد صلی الله
علیه و آله وسلم و علیهم اجمعین انبیا بودند ولیکن هرمس و قدرا میگو
و افلاطون و سقراط و بقراط و ارسطاطالیس پیغمبر اند و این قوم نیز
عبادت کواکب کنند و گویند دنیا قدیم است دلیل بر آن آنکه گویند
ما نجم نمی بینیم و حوضه و ادم می بینیم از منی بهم میرسد و صانع را نمی بینیم
زیرا که بعقل ما درنمی آید و هر چیز که بعقل در نیاید حکم بوجودش نمیکنیم و غسل
جنابت و سایر اغسال واجبی نزد ایشان واجب نیست محرم را حلال
میدانند حشر و معاد و قیامت نزد ایشان نیست و فرق ایشان
بسیار است بعضی از ایشان به نبوت حضرت ابراهیم و خضر علیهما
السلام قایلند و قلیلی از ایشان ببعضی انبیای عجم قایلند و بعضی
هندی اند از اتباع ... گویند صانع عالم نور است جون نور ظلمتی دیگر قادر

وسکنم

مذهب

وی باشد و انقضای عیسی علیه السلام از لاهوت است آنکه
پدر ولیست او تربیت از وی تعالی الله عن ذالک
و آنچه گفتیم مذهب نصاری ترکستان و فرنگان قیرقیز و سیلاق
و آرج و چیکل و قرادیان و مکاب و یاس و آجوق و قبچاق
و قیلیاق و سقبه رود اتل و ینکیز و بیرمانک و اهل مغرب و سکندریه
و بیت المرزبان و اجداد چنگیز خان و بعضی از سلاطین مغول است
و بعضی گویند مذهب تنگری نام ترکی واضع آنست بوده و او در ایام
سلطنت چنگیز خان بوده و چنگیز خان بعد از اسلام آوردن او درگذشت
و اعتقاد جمیع فرق نصاری آنست که همه انبیا علیهم السلام از
برای کفاره پدر خود حضرت ابو البشر علیه السلام که گندم خورده
بود در جهنم بودند تا عیسی علیه السلام آمد و لگد زد و جهنم را خراب
کرد و ایشان را نجات داد و هنوز جهنم خراب است و اغتسال از جنبی
و مطهرات و نیاسات و استنجا کردن و عبادت مقرر و فرض از صوم
و صلوة و اعمال سنتی در مذهب ایشان نیست و نماز را واجب
کفایی میدانند که یک کس در کلیسا کرد از دیگران ساقط است و عمل
با احکام توریت میکنند الا طلاق که در مذهب ایشان نیست و زنا در
و کشیشان زنان بهشت را بگرو و بیعانه می فروشند بهر کسی که
بدهد و بهر کسی از زن و مرد گناهی میکنند نزد علمای خود میروند
از عدد گناه و تعداد آن میکنند می بخشند و گویند که در عوض گناه ایشان

و یک از بیهده سا کنند و مقالات همه نصاری آنست که گویند
کلمه پدر است حضرت عیسی علیه السلام تدبیر چیزها کرد و آن کلمه اظهار
است مثل از گل خفاش ساختن و زنده کردن و احیای اموات
نمودن و گویند ایمان داریم بواحد یکه پدر است و مالک همه چیزها
و بیرون واحد که مسیح پسر خدا است و از خدا پدید آید و چون خدا
انکاری کنند گویند بسم الله الاب و الابن و الروح القدس
و آله واحد و گویند کتاب انجیل آسمانی نیست بلکه چهار نفر از
حواریین لوقا و متی و مرقوس و یوحنا تقریر نموده عیسی علیه السلام
هر یک انجیلی نوشتند و بعد از آن از لغت عبری بلغات دیگر نقل
کرده اند و در انجیلها هیچ از امر و نهی و فرض و سنت و حلال
و حرام نیست بلکه همین احوالات آنحضرت از ابتدای تولد و شیر
خوردن و بکجا نشستن و خوردن تا وقتیکه باسمان رفت و
احکام در انجیل شریعتی نیست بلکه شریعت حضرت عیسی علیه السلام
نیامده که دین موسی علیه السلام و طریق یهود و بنی اسرائیل را تمام
باشد و برطرف کند بلکه آمده تا تمام کند و نیکو کند دین موسی را و همچنین
در اقانیم خلاف کنند بعضی گویند که جواهرند و بعضی گویند اعیان
ذاتند و بعضی گویند اعراض‌اند و ملازم ذات و بعضی گویند
که جواهرند یا صفات و گویند از هر چیزی با شریک باشد در حقیقت
ذاتی چون عیسی علیه السلام از جوهر الوهیت بود ملازم باشد که شریک

نصاری ایران و گرجستان و طایفه زنکیان از دمشق و سودان
و اروس و بلغار و خزران و تسکای و اهل ولایت ده
و سحان سواحل و دغادل جواد و شوبت و ماطیان معموره
جنوب و آنانکه قریب بظلمات میباشند و بعضی از اهل داغستان
و طایفه جرکس و ارنا و روفتنا وارد و نقای و سیری عتاق و یعقوبیه
از ایشان گویند اتحاد ذات لاهوت و ناسوت از ناسوت و این قول
باطلست زیرا که نزد ایشان لاهوت جوهر بسیط است و ناسوت
جسم مرکب پس اتحاد صورت نه بندد که یک ذات دو شخص
داشته باشند اگر صورت داشتی لازم بودی که لاهوت مرکب
شدی یا ناسوت بسیط و این هر دو باطل است و نصاری
نسطوریه گویند میان ایشان ممازجت نبود الا آنکه کلمه لاهوت
مسیح را هیکل کرد پس عیسی علیه السلام جوهریست حادث قوم
و بعضی از یعقوبیه تصدیق این قول نموده اند و بعضی گویند که اتحاد
آن بود که کلمه در مسیح تاثیر کند چنانکه صورت در آیینه تاثیر کند
بی آنکه نقل کند و این طریقه مختار عیسویان روم و بیت المقدس
و ایروان و ارزن الروم و ساکنان دریای عمان و مریکالیه
و آنانکه در کناره بحر بنطس تا اقصای روس ساکن اند و بعضی انگلیس
و ولندیز و فرنکیس و اهل کوه و جزیره و دمن و سواحل و بعضی از
اهل حبش و زنکیان و آنانکه زیر خط استوا در معموره چهارم

وگویند معلومات یا جوهر بود یا عرض و نشاید که خدا بجمیعه عرض باشد
لابد باید که جوهر باشد و گویند نشاید که خدا مرکب بود و لابد لازم
شود که جوهر بسیط باشد و چون حکمت درست نشود الا از حی
و ناطق پس واجب باشد که خدا تعالی حی و ناطق بود و جمیع
طوائف ایشان سه فرقه اند ملکائیه از ایشان ثالث ثلثه
اند یعنی پسر خدا قایلند بیک ذات که باری تعالی است و دو نفس
مستقل در خارج که عیسی و مریم باشند و باتحاد و حلول [illegible]
میدانند و اکثر فرنگان و الیمان وارماد فماجار و کاملین ملت
و مصردان و توران و غلسه و اسپانیل و پرومی ماکلیش الا ما
و پرتگال و نیپلز باین طریق رفته اند و طایفه دیگر نسطوریه اند و عیسی
علیه السلام را پسر خدا میدانند و بعض خدا دانند و بعض را با شان
رای ملکائیه وا زنند و بعض گویند روح او قدیمست و تن او [illegible]
و بعض گویند معنی پسر خدا بودن آنست که خلق بوجود او در راه [illegible]
و روح القدس آنست که خدا باید و زنده شود و اگر پرسند از ایشان
که چرا عبادت عیسی واجبست گویند از برای آنکه عیسی علیه السلام
واسطه است میان ما و میان لاهوت و گویند یعنی اقنوم روح
او قدیمست و تن او بشریت یکذات است و یک شخص مثل
عکس شخص در آئینه و این مذهب از امته اصفهان [illegible]

نصاری

پرستش کردو گویند چون عزرائیل علیه السلام آمد بقبض روح
حضرت موسی علیه السلام آنحضرت توریت مینوشت و قلم فولاد
در دست داشت زد و یک چشم عزرائیل کور کرد و هنوز کور
است و یک چشم دارد و مسیح و مادرش را نیز نامقیم میدارند و
خدا تعالی را جسم میدانند و گویند خدا تعالی دنیا را در شش
روز آفرید روز هفتم شنبه بود یعنی شنبه در آسمان بر پشت
خوابید و پا بر روی پا گذاشت که از آنوقت بر ایشان لازم شد که
در شنبه کار حرام است و عدد انبیا را صد و بیست و چهار هزار می
دانند و بعضی از انبیا را پیغمبر نمیدانند و نبوت پیغمبر ما صلی الله علیه
و آله قائل نیستند و نسبت پیغمبر موعود را بحضرت صاحب الامر
علیه السلام میدانند و کفر و زندقه ایشان بسیار است بدین
چند کلمه اختصار نمود. نصاری منسوبند بناصره و ناصره دهی است
در حوالی بیت المقدس و مراد عیسوی اند جمله نصاری گویند
خدا تعالی جوهریست از اقنوم ثلثه یعنی اصل و سبب هر چیزی
و عبارتست از ظهور ذات باری تعالی که وجود کل از وی یافت
و ابن و روح المقدس اشاره باقنومست و اقنوم آب مراد
از وجود است و اقنوم ابن علم است و اقنوم روح حیات است و اقنوم
با قدیم میدانند و این را گویند کلمه است و اقنوم سیم روح القدس است

حضرت

اند والله اعلم زنادقه مشهور است که این طایفه متمسک بشریعتی
نشده اند و بقدم و دوام عالم قایلند و در کتاب مجمع گفته اند
زنادقه قومی از مجوس زند و ابستا اند و بعضی گفته اند زندیق
یا خود از زند است و زند کتاب پهلوی است در زردشت و بعضی
گفته اند زنادقه قومی اند که در اسلام بهم رسیده اند و از اصحاب
عبدالله بن سبا اند و این عبدالله خلق را ببطلان ظنون غفتها
برانگیخت و جهال شیعه را گمراه کرد اینجا بحد اینکه علی علیه السلام
و از آن قایل شدند و در مفاتیح العلوم گویند زنادقه طایفه اند
از مانویه مجوس و اصمعی در قاموس گفته است که زندیق معرب است
از زن دین والله اعلم یهود از امت حضرت موسی علیه السلام اند
چند فرقه مشهور در میان ایشان است قبطی و سامری و یهودی
و اسرایلی و بلخی و عزیزی و داودی و جالوتی و اکثر ایشان ملاکیی
بکفر بعضی از انبیا علیهم السلام قایلند و حضرت عزیر بن شرخیا
علیه السلام را پسر خدا میدانند و حضرت شعیب علیه السلام
را کافر میدانند و استغفر الله میگویند که حضرت لوط با دختر
خود چه کرد و یهودا بن یعقوب علیه السلام با عروس خود جماع
کرد و حضرت یوسف علیه السلام بت را سجده کرد و زلیخا
در خانه او بت پرستی میکرد و او میدانست و منع نمیگفت
و هارون علیه السلام باتفاق سامری بنی اسرائیل را گوساله

پرستی

وانس الی العمیا غرض مذاهب اسلامیه است که ذکر آنها باعث طول کلام
میشود هر کس خواهد که باقوال صاحبان این مذاهب و حرفهای
ایشان برسد رجوع نماید بکتاب تبصرة العوام سید مرتضی رازی
یا کتاب ملل و نحل محمد بن عبد الکریم الشهرستانی که تمام
مقالات ایشان در آنجا مفصلا ثبت است نمیتوانیم چون بیان
مذاهب متفرقه این امت نمود قدری از امم سالفه که مانده است
و در میان است چون امم سالفه بار امت دعوت حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله اند بیان نماید اگر فرعون و سامری این امت
عرض خلافت نمیکردند این مذاهب نمی بایست که باشند
صابئین جماعتی اند که عبادت نجوم میکنند و ایشان اقرار بصانع
و بعضی انبیا دارند و بعضی گویند دین ایشان میانه یهود و مجوس
است و دینی ندارند و بعضی گفته اند که زبور میخوانند و بعضی گفته
اند که دین ایشان شبیه بدین نصاری است و قبله ایشان سمت
جنوب گوییست که بر منتصف النهار یا بطرف می ایستند و بعضی
گویند که بر دین نوح علیه السلام اند و بعضی گفته اند اهل دینی اند
در جزیره از جزایر موصل میباشند که لا اله الا الله میگویند
و ایمان برسولی دارند و بعضی گفته اند طائفه از اهل کتاب اند و فقها
اجازه داده اند که جزیه از ایشان میتوان گرفت و نزد فقیر مطلق
کواکب پرستان از آفتاب و ماه و سعد و سهیل صابئین اند

و زیدیه و جارودیه و ناصبیه چهار مذهب شدند اول حنفی که منسوبند بابو حنیفه
نعمان بن ثابت کوفی که غلام زاده تیمی است و سنیان او را
امام اعظم میگویند و قبر او در بغداد است و دیگر شافعی که در مصر مدفون است
رحمه الله و مالکی که منسوبند بمالک بن انس بن مالک و حنبلی که منسوبند
بعبد الله بن احمد بن حنبل شیبانی و طایفه از اهل سنت در فروع
تابع داود بن علی اصفهانی شدند و این مذهب رواجی بهم نرسانید
و از مذهب باطله طایفه ناکثین اند از اصحاب طلحه و زبیر و قاسطین
اصحاب معاویه اند و مارقین که خوارج اند ایشان هفده فرقه اند
حروریه و ازارقه و اباضیه و نجدات و عجردیه و عبادیه و یونسیه و بیهسیه
و مریسیه و عبیدیه و عجارده و زعفرانیه و برغوثیه و صفریه و ضحاکیه
و بیهسیه و شبهیه و اتریه و باقی مذاهب مبتدعه زیدیه اند و مغوفیه
و جبیه و مختاریه و سبائیه و شیرلقیه و متابیه و ابومسلمیه و حفصیه
و خفیه و شمراخیه و معیدیه و جارودیه و منیمیه و اسباطیه و اسمعیلیه
و از شیعه شش فرقه شدند صباحیه و باطنیه و ناصریه و قرامطه و بابکیه
و مقنعیه و شیدیه را بعضی تعمیم گرفته اند و غلاة پنج فرقه شدند و از
فرق ضلالت نجاریه اند و عباسیه و محکمه و جلالیه و صوفیه سه فرقه
شدند و مشهورالیه هستند و اصلیه اند و حلولیه و اتحادیه و عشاقیه
و نظریه و نوریه و زراقیه و شمراخیه و ملامتیه و سلیمانیه و وحدت وجودیه
و یزیدیه و دیگر از ملاحده این امت اسمعیلیه اند و ابن ابی العوجاء

که بهشمیه نیز میگویند و از مشاهیر فضلای ایشان که مروج این مذهب
شدند جاحظ است و ابوالهذیل علاف و ابراهیم النظام و واصل
بن عطا و احمد بن حایط و بشر بن المعتمر و معمر بن عباد السلمی و ابو
موسی عیسی الملقب بمردار که معتزله او را راهب میگویند و ثمامه
بن اشرس و هشام بن عمر الفوطی و ابوالحسن بن عمرو الخیاط
استاد الکعبی و ابو علی جبائی استاد ابوالحسن اشعری و پسر
او ابوهاشم عبد السلام و ابوالحسین بصری و قاضی عبد
الجبار و رمانی نحوی و ابو علی فارسی و اقضی القضات
ماوردی شافعی و مذهب معتزله در بعضی از مسائل اصول
و فروع با امامیه موافقت دارند و اشاعره را ملعون دانند
و برعکس اشاعره ایشان را ملعون میدانند و غالب معتزله
در فروع حنفی مذهب باشند و اشاعره شافعی اند و بیشتر قدریه
اند و بیشتر حنابله حشویه اند و از شیاطین بزرگ معتزله صاحب
بن عباد است و زمخشری صاحب کشاف و فراء نحوی و سیرافی
و اشاعره نیز در اصول دوازده مذهب شدند مشبهه و مجسمه
و قدریه و جبریه و حشویه و وعدیه و تناسخیه و اباحیه و معطله
و عوفیه دیگر امیه و مرجئه و ائمه ضلالت ایشان فخر رازی است
و ابو اسحق ثعلبی و بیضاوی و علی قوشجی و ابن حجر مکی و
سعد الدین تفتازانی و در اصل رافضی و در فروع اشاعره

باشد و بعضی گویند سامری از اہل کرمان بودند از بنی اسرائیل
مگر دوازده ہزار کس از سبط لاوی که گوساله پرستیدند و
غیر ایشان ملعون قوم حضرت موسی علیه السلام را ہفتاد و
یک فرقه کردیکی ناجی و باقی ہلاک شدند و امت حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله را ہفتاد و سه مذہب کرد یکی
از ایشان ناجی و باقی ہلاک شدند در مذہبی از ین مذاہب
چند شعبه شدند و علت خرابی و ہلاک این بود که عمر بن خطاب
فرزند صہاک حبشیه زانیه مصدر ہلاک و غصب خلافت حضرت
امیر المومنین صلواة الله علیه نمود و عرب با غوای او با گوساله
این امت ابوبکر بود بیعت نمودند و فرقه ناجیه از ین امت
طایفه جلیله اثنا عشریه اند کثرهم الله و امثالهم و ایشان را شیعه
دوازده امامی میگویند و اعادی دین و خصم ایشان را رافضی
میگویند و شیعیان یازده فرقه دیگر شدند و ایشان عبارتند
کیسانی و زیدی و جارودی و قارسی و اسمعیلیه و اصالی
و نطروسی و واقفی و افطحی و شبانه و غلاة و دیگر از اہل فرق
ہلاک اہل سنه اند و ایشان در اصول دو مذہب شده اند معتزله
و اشاعره معتزله نیز یازده فرقه شده اند اصلیه و بدلیه و جاحظیه
حیاطیه و بشیریه و معموریه و مرداریه و تمامیه و ہشامیه و حیاطیه و بشیریه
و معموریه و مرداریه و تمامیه و ہشامیه و حیاطیه و جبائیه

که بہشم

صلی الله علیه و آله خواهد بود ایمان بوی آورد و تعمیر مدینه نمود
و بنای او را بزرگ کرد و بروایت دیگر اسعد بحر الی آمد چشمهایش
بیرون آمدند و بعد از ان توبه کرد حقتعالی او را شفا داد
کعبه را جامه پوشانید و بمدینه آمد و کاغذی نوشت و در انجا
اقرار بنبوت آنحضرت کرد و ایمان آورد و بیرزنی را طلبید
و آن کاغذ بوی داد و وصیت نمود که دست بدست این کاغذ
را بآنحضرت برسانید تا آخر کاغذ بآنحضرت داده شد حضرت
او را دعای خیر کرد و برادر گفت و درین اقوال که نقل کرده اند
تأملیست لضعف السند او الراوی و تقطع بعد از ...
چون حضرت رسالت پناه صلی الله بیک روایت از
زهر زن یهودیه که در شیر غاله بریان کرده بود در خیبر حضرت تناول
فرموده بود بروضه رضوان و دار جنان ارتحال فرمود قوم
وی تمام مرتد شدند و چهار صد هزار صحابه او از دین برگردیدند الا
قلیلی و چون بر وفق بعد از پیغمبری اکثر ایشان از دین بر
گشتند و کافر شدند زیرا امت نیز متابعت امم سابقه نموده
رجع القهقرا بکفر اصلی برگشتند و گوساله پرستی اختیار نمودند
چنانکه شش هزار کس از بنی اسرائیل و ربیعه که بیابان نشین
باشند در هر سه فاران گوساله سامری پرستیدند و باین
طریق نیز گویند شصت یهودی بودند که هر یهودی صد هزار کس باشند

چون

نوبت مجوس شعرو بی یعنی جبرئیل است و بسر میکائیل و دور آسمانش
عزرائیل علیه السلام است وفات آنحضرت در روز دوشنبه
بیست وهفتم ماه صفر است در سال یازدهم هجرت عمر آنحضرت
شصت وسه سال بود و آنحضرت قبل از نبوت بتجارت جانب
شام رفته بود و بصنعتی و پیشه و حرفتی دیگر مشغول نبودند
وموضع ومرقد مطهرش در مدینه مشرفه علی ساکنها الف الف
الثنا والتحیه واقع شده ومدینه از جمله بلادیست که معروفست
ونام آن سابق بیرون یثرب بوده وجای محقری بوده وبانی
آبادی آن اسعد بن الوب حمیریست که از قبایل یمن است و
از اجداد والمنار ذیست که از اعاظم ملوک یمن است
وگویند صبح الاکبر اسعد است جامه کعبه از ابریشم سیاه از مصر عمارت
اوست سابق بیرون از لیف خرما بوده است و اسعد سعید ببیرم
خود را عهدی عنوان جد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
داده داده بهفتصد سال قبل از نبوت وظهور آنحضرت اسعد
بوی ایمان آورده بود و از پادشاهان شجاع عادل مؤمن
بوده و بر طریقه حضرت موسی نبی بوده حضرت رسالت پناه صلی
علیه وآله او را ستوده است وبروایت دیگر آنکه اسعد در خواب
دید آنحضرت را وبوی ایمان آورد وبمطلق دیگر آنکه دانایان
وبزرگان یاد گفتند که این یثرب هجرت گاه حضرت رسالت پناه

بود که در روز سقیفه با یازده نفر از بزرگان صحابه رفیق
شدند که ابوبکر را از منبر بر آورند و بکشند و او نیز در مدینه
فوت شد باقی ضرور نبود بیان نمود **اقدم اسلاماً** اول
کسیکه از زنان دنیا بوی ایمان آورد خدیجه کبری سلام الله
علیها بود و از مردان جهان کسیکه اول ایمان آورد بوی
شاه ولایت پناه علی ابن ابیطالب علیه السلام بود از عمر
مبارک آنحضرت در آن وقت ده سال گذشته بود و جماعه
نیز گفته اند بعد از آن جعفر طیار رضی الله عنه بود و جبرئیل
علیه السلام در خانه خدیجه نازل شد و جمعی در خفیه با نحضرت
ایمان آوردند بعد از آن علانیه اظهار اسلام نمودند و آنچه
از اوامر و نواهی و حلال و حرام بود بدون وحی و آمدن
جبرئیل علیه السلام بمردمان نمیرسانید و از تلقای نفس خود
چیزی نمیگفت **فائده** جبرئیل و میکائیل علیهما السلام هر
دو اسم عجمی اند که معرب کرده اند جبر در لغت سریانی بمعنی
عبد است و ائل الله و میک بمعنی عبید است پس جبرئیل
عبد الله و میکائیل عبید الله است و در اسم مبارک جبرئیل
علیه السلام شش لغت گفته اند جبرائیل جبرائل جبرئل
جبرئیل جبریل جبرال و میکائیل میکال میکائل
خوانده اند و در لغت نصاری جبرئیل را گبریل میگویند و در

بن رواه و براین معروف موافق الکه ابن بابویه رحمة الله علیه
گفته است که در محله قبا بود و اش کدوئی خوزده بود و شکم او بدان
شد بود و حضرت اسنجا کرده بود و با آب ازاله نجاست نموده و آیه
ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین در شان
او نازل شد و در مدینه وفات یافت و حضرت در مکه اشرف
داشتند وصیت کرد که روی او را بمکه معظمه کنند بجانب حضرت
و اینمعنی در امت جاری شد و اول کسی بود که ثلث مال وصیت
کرده و حضرت عالمیان درین امت این را سنت کرده اند
و از ان روز سنت شد لحد کندن و رقبه در واجب شد روی
میت را بکعبه کردن و دیگر از نقبا ابو الهیثم بن التیهان
بود و اسید بن حضیر و رافع بن ملک و اسعد بن زراره که حضرت
ایشان و اول کسی بود از انصار که با رسول خدا بیعت کرده در شب
عقبه و پیش از واقعه بدر در شوال سنه احدی من الهجرت
وفات یافت و سعد بن عباده بابی بکر بیعت نکرده با اعوان
و انصار خود در خلافت عمر خطاب فرار نموده بشام رفت و مغیرة
بن شعبه نقل نموده عمر آن بیچاره را کشت و تهمت جن را او را بجنیان
نسبت داد و از زبان جن شعری ساختند و سعد بن معاذ در مدینه
وفات یافت و او بود که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
با سر برهنه و بی ردا در عقب جنازه او رفت و ابو الهیثم

آنحضرت وجمع شدن درختان نست بسوی آنحضرت بهر طریقیکه
حرکت میکرد وکشف احوالات امت بعد آنحضرت از اهلبیت او
نازل میشد وشیعیان ایشان وارتداد صحابه وخروج بنی امیه
علیهم اللعنة وخلافت بنی عباس وخروج خوارج نهروان و
جنگ کردن با کفر در بصره ولشکرکشی عایشه وانچه اذیت و
آزار بمومنان میرسید ومیرسد تا روز قیامت علمای [illegible]
قرآن عبد الله بن عباس بود وابو سعید خدری وحذیفه بن
الیمانی وسهل ساعدی وعبد الله بن مسعود وابی بن کعب
وزبیر وجابر انصاری وابوذر غفاری وزید بن ارقم
وبراء بن عازب وجابر بن سمره و[illegible] وشعبی ومجاهد وعطا
وسعید بن المسیب وابو ایوب انصاری وابو بریده وانس
بن مالک وسعد بن وقاص وعمرو عاص وعمار بن عاص یاسر و
خزیمه بن ثابت وام المومنین ام سلمه رضی الله عنها وعایشه
وجماعتی دیگر بودند بدین اکتفا نمود وجمعی ازان مومن
اند وجمعی ازیشان منافق اند که بیان کرده شد اسامی
[illegible] در بیعت رجال واشراف مدینه مشرفه دوازده نفر با
آنحضرت بیعت کردند سعد بن عباده بود که حضرت رسالت او را
در بیعت اول بهدایت اهل مدینه فرستاد ودیگر اسعد بن زراره
بود وسعد بن الربیع وسعد بن خثیمه ومنذر بن عمرو وعبد الله

نزرو اواهالة ووسما ولقد فضلتم اهل الحجر علی
کل قوم ما فضلکم اهل الذین ما اطفکم فی تفقیه
والمعسر فاردوه والباقی فتادوه وسوره قد افلح
من هم فی صلاته واخرج الواجب من زکوته من تکرم
واطعم المسکین فی محلاته واجتنب الرجس فی فعاله
یعوذنک فی نفوره ونشاتم ودرغوص والسماء ذات
البروج کفت که والارض ذات المروج والجبل ذات
السروج والنساء ذات الفروج نحن علیها بموج
بین اللوی والفلج معجزات الحضرت بسیار ست از انجمله
قرآنست که در بیانست ودیگر انکه الحضرت امی وبیسواد بود ودر
نزد کسی نخوانده بود اما خطوط وکتب انبیای سابق را همه میدانست
ولغات متفرقه نبی آدم را همه میدانست ونزول کتابهای آسمانی
را بدون انحراف از همه در خاطر مبارک داشت ودیگر از
معجزات سرگردانیدن آفتابست وشق کردن ماه ست وسخن
گفتن شترغاله بریانست وبکفار نمودن آیات نوح علیه السلام
زراتش وزنده گردانیدن طیور ست وآیات موسی علیه السلام
ست از ید بیضا وعصا وازدها وآیات عیسی علیه السلام
ست از مرده زنده کردن ودیگر آب از میان دو انگشت
مبارک او جوشیدانست وسخن گفتن سنگ ریزهاست ودوست

الحضرت

صلاصل عالم را گرفت مردم آن صورت را از دور میدیدند و صدای
صلاصل می شنیدند و از ترس صاعقه منزلهای خود گریختند گویند
چون سوره والذاریات را شنیدند گفت بمن نیز مثل این نازل
شده ست والزارعات زرعا فالحصدات حصدا
فالطاحنات طحنا فالخابزات خبزا فالا کلات اکلا
چون سوره فیل را شنید گفت بمن نیز مثل این نازل شد الفیل
ما الفیل وما ادریک ما الفیل له ذنب وثیل و خرطوم
طویل و چون کوثر را شنید گفت بمن نیز مثل این نازل شده
انا اعطیناک الجواهر فصل لربک وهاجر ان شانئک
هو الکافر خالدش ولید در زمان خلافت گوساله سامری
این امت مسیلمه را بیاوریه نزد معاویه فرستاد دیگر از مدعی نبوت
سجاح نام زنی بوده و اسود کذاب و ابن خناق اسود عنسی که مدعی
آن بوده که از آسمان نازل شده یا ضفدع ما ضفدع
نقی نقی بلم تنقیش الا تشارب بمنعلی ولا لما
یکدرین اعلات واسفلت فی الطین و چون
بنی اسد تیماه را غارت کردند گفت خدا تعالی این سوره
را فرستاده و از عذاب بنی اسد در گذشته والذئب الا طحم
واجرع الا دلم تا هالفت اسد و در عوض والذاریات
نفت والمزروعات زرعا والذاریات قمحا تا ورات

معامله بلم

آورد و تخم مرغ که در سرکه خیسانیده بود در آن شیشه کرد جمعی
از بنی حنیفه گوی ایمان آوردند و آن ملعون کتابی به رسول خدا
صلی الله علیه و آله نوشت بدین مضمون که از مسیلمه رسول خدا به محمد رسول خدا
اما بعد من در امر دنیا با تو شریکم و در پیغمبری ما را نیمه دنیاست و قریش
را نیمه اما قریش بی حساب بسیار میکنند و خانه ها را غارت میکنند
با وجود دو رسول نیکو باشد که بحال خود باشند پس حضرت در جواب
نوشتند که ملک از خداست بهر که از عباد میخواهد میدهد و گویند مسیلمه
کبوتری دید که پرش را بریده اند گفت چرا عذاب بمخلوق خدا کرده
اید اگر خدا تعالی از پرنده غیر پریدن خواستی در دنیا نیافریدی ته من
پریدن را بر شما حرام کرده اند بعضی گفتند از خدا تعالی درخواه که تا
پر او را برآورد گفت اگر خواهم مطلبی اگر پر او برآید و از خدا تعالی
درخواهم که تا پر او را برآورد دیگر بعض ایمان می آورید گفتند
بلی گفت همراه من بیایید تا بخانه تا من کبوتر را بیرون آورم پرواز
دهد چون با کبوتر بخلوت رفت هر چند همراه دانست تمامی پرهای او را
نشانید و بیرون آورده کبوتر را سر داد و کبوتر پرواز کرد جمعی دیگر
ایمان آوردند گویند شبی بادی آمد و تیره بود گفت امشب فرشته نزد
من می آید و بسر آن فرشته جلاجل بست زنهار کسی بیرون نیاید
که برق و صاعقه او را میگیرد پس صورتی از کاغذ که دو پا و دو بال و جغجغه
بود جلاجل را بر سر آن بست و سر داد باد آن را بهوا برد مقصد ای

واین ملعون آن بود که مکرر میفرستاد بولایت عجم وحکایات
ملوک کیان وپهلوانان گبر انیامی نوشتند وبرای او میفرستادند
داو میگفت محمد صلی الله علیه وآله قصه وحکایات یاران
گذشته را نقل میکند و انا احدثت بحدیث رستم واسفندیار
واین را برای اعراب میخواند ومردم را متفرق میکرد واز قریش
جماعه بسیارند واز جمله معاندین اصحاب عقبه اند که در قصد
کشتن آنحضرت بودند ودر وقت برگشتن از حجة الوداع
دبه ها را از ریگ پر کردند وانداختند که شتر آنحضرت رم کند واین
ملاعین نه نفر از قریش بودند ابو بکر وعمر وعثمان وطلحه
عبد الله وعبد الله بن عوف وسعد بن ابی وقاص وابی
عبیده بن جراح ومعاویه بن ابو سفیان وعمرو بن عاص
وغیر قریش پنج نفر بودند ابو موسی اشعری ومغیره بن شعبه
واوس بن الحدثان وابو هریره وابو طلحه انصاری ودیگر
از جمله معاندین که ورد خرابی دین آنحضرت صلوات الله علیه می
کوشیدند در ایام آنحضرت وبعد دعوی نبوت کردند ازان جمله
مسیلمه کذاب است که عرب او را رحمان الیمامه میگفتند ویمامه ناحیه
ایست میانه حجاز ویمن وبحرین ولایات عربست از بسیاری محصولات
مسیلمه در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه وآله مدعی نبوت بود
وخلق بسیار برو گرویدند واز منجم طلبیدند قاروره دهن بنگی

یعنی

اند و قرآن از اساطیر اولین است و بعضی از کتابهای پیشین
که سریانی و عبرانی بوده رسول خدا صلی الله علیه و آله عربی کرده است
و در استخاره عمل با ازلام میکردند و زن پدر و دختر برادر و زن را در نکاح
حلال میدانستند و وطی با ایشان میکردند و برادر بعد از فوت میشد
زن او بدون نکاح مال برادر دیگر بود و اگر چند برادر دیگر بود هر
کدام که بزرگتر بود او تصرف میکرد و چند کس را در قصاص عوض یک
کس میکشتند و اگر پدری خون میکرد پسر او را هم در عوض مقتول می
کشتند و اگر زن پسر صغیر بود وصی میکردند و دختر خواهر و جمع بین الاختین
را و شراب و ربا و قمار را حلال میدانستند و جمع بین الاختین
مع الامهات جایز بود و زن را بد میدانستند آنحضرت چنین مذهب
را برطرف کردند دشمنان آنحضرت که در ایام نبوت اصرار عناد
و تکذیب و قتل داشتند عتبه بود و شیبه و صخر بن حرب و ابو الحکم و
ابو جهل و ولید بن مغیره بن ابی عباس العاص و عاص بن
وائل سهمی و ولید بن عتبه بن ربیع خال معاویه و هند
عتبه زوجه ابی سفیان و ابی لهب عم آنحضرت و حمالة الحطب
زوجه او و عاص بن سعید بن ابی العاص و طعیمة بن عدی
بن نوفل این جماعه از رؤس اهل ضلالت بودند و از حسیان
قریش نوفل بن خویلد بود و زمعه بن خویلد بود و زمعه بن الاسود
و حرث بن زمعه و نضر بن حارث بن کلده بن عبد الدار بود و

و اکتفا بدعوا چکسر وفات
و بعضی انبیاء هشته و نکاح
نفار رسالها جایز میدانست
صح

الی آخره

طاغوت و صنم و وثن و لات خدای بنی ثقیف بود و بعض
گفته اند از قریش بود و عزی از بنی غطفان بود و منات
از بنی هذیل و خزاعه بود و ود از بنی کلب بود و سواع از
بنی همدان و یغوث از بنی مذحج و یعوق از بنی مراد و نسر
از بنی حمیر و طایر الصورت نوری و بعض گویند تصویر طاؤس
بود و اعراب یمن داشتند و ایشان و تماثیل صورت زنان
و مردی بودند در صفا و مروه و صنم را میگویند که از آرد و
عسل و روغن ساخته بودند و بنی حنیفه داشتند در وقتی قحط
در میان ایشان پدید آمد او را شکستند و خوردند و قدری
از کفر و زندقه ای آثار پیدا میشد مذهب قریش آن
بود که سیصد و شصت بت را عبادت میکردند و هم عبادت
کواکب بعضی از ایشان مثل شعری و سهیل و ایشان را
شفیع و واسطه میدانستند میانه خالق و خلایق و بعض
از ایشان شریک میدانستند این اصنام را بلکه همه
ایشان خدایان خود میدانستند و در طواف حرم زن
و مرد عریان طواف میکردند و زنان ایشان سر بعض یک
طواف در روی در افتاده سردش جبار یا یان بحار ...
و یا شوط میکردند و خوردن حیوانات مرده را حلال می
دانستند و اعتقاد ایشان این بود که ملائکه دختران خدا

که کسی ازان راه میرفت میدانست که حضرت ازان راه رفته
است و هر تحفه و نوباوه که برای آنحضرت می آوردند حصه‌ای به بعضی
میداد و هر امر عظیم که واقع میشد از برای شرف و تحریضی با اصحاب
مشوره میکرد و هرگز مربع ننشست و پا بر روی پا نخفت
بروش جباران و بروش بندگان حشری میبود و مومنان را
از برای خدا دوست میداشت و خدا را بسیار مناجات میکرد
و اکثر شبها بقبرستان بقیع و سایر مقابر میرفت و امرزش از برای
مومنین و مومنات میخواست و موضع مخصوص مناجات آنحضرت
جبل فاران بود که قریب بمکه است و در شرق جبال و بیابانست و
هر پیغمبری موضع مخصوصی از برای مناجات داشتند در کوهها
چنانچه موسی علیه السلام در جبل طور داشت و حضرت عیسی علیه
السلام در جبل ساعیر مناجات با خدا و دعا و طلبات میکرد و
آنحضرت در ایام نبوت با امیرالمومنین و قلیلی از مومنان
با چندین هزار هزار کس از مشرکان عرب و عظمای قریش مجادله
و مقاتله کرد و بنصرت حضرت رب العالمین بر ایشان غالب
آمد و سیصد و شصت بتان قریش که خدایان ایشان بوده
همه را شکست و دین ایشان را برطرف ساخت اسامی بتان
قریش لات و منات و هبل و عزی و سواع و ود و نعل و
یغوث و یعوق و نسر و طایر و یک و اساف و نائله و حبیب و

و جایز بود برای آنحضرت که زنان بی‌شوهر خود را باو هبه نمایند
بدون مهر مثل زینب بنت جحش و حلال بود برای آنحضرت که
زنان خود را مخیر سازد میان آنکه در خدمت آنحضرت باشند
و آزار نه بینند یا از آنحضرت جدا شوند ولی کار خود بروند
و حرام بود برای آنحضرت عقد کنیزان و استبدال نسا بر آنحضرت
روا بود و غنائم دار الحرب و جزیه از اهل ذمه و خمس اموال
بنی آدم برای آنحضرت حلال بود دون انبیای سابق و دیگر
آنحضرت بضیافت میرفت هرچند راه دور میشود و بعیادت
بیماران میرفت بلکه هرگاه مؤمنان میمردند بقبر یکی
ایشان در دفن شریک میشد و ضیافت میکرد و هرچند
چیزی کم داشت و بر دراز گوش بی پالان سوار میشد
و در روی خاک با فقیران و غلامان خود چیزی میخورد و
بدیدن درویشان میرفت خصوصاً فقیرانیکه در صفه بودند
و باصحاب صفه مشهور بودند و بوی خوش و عطر میمالید و
رهبانیت و شال پوشی نمیکرد و دشنام هرگز نمیداد و
و عصاة و متمردین امت را تعزیر نکرد و در اسلام کردن
سبقت میگرفت بنحویکه بر اطفال و زنان سلام میکرد
و در ایام جاهلیت در میان عرب صباح و مسا را تحیه
متعارف بعیف و غیره را آنحضرت که تشریف میبرد بعد از سقه

میکرد و اغنیا و فقرا نزد آن حضرت یکسان بودند و رعایت
مالداران بسبب دنیای ایشان نمیکرد و هر چیز بدستش می
آمد بفقرا و مساکین میداد و اندکی برای سد رمق خود و
عیال بر میداشت و حرام بود بر امت که آنحضرت را باسم مبارک
یا کنیت یا باسم یا بکنیت تنها یاد کنند بلکه بالیت خطاب
یا رسول الله و یا نبی الله میکردند و آنحضرت هرگز بغیر فقره
نبود و صدا بلند نکرد و از برای دنیا و جاه او مغموم نبود و طلب
دنیا نمیکرد بلکه همیشه در غم و اندوه مومنان و امت عاصی
خود بود و اکثر روزها روزه بود و بسیار میشد که دو روز و سه روز
گرسنه بود و همیشه قایم اللیل بود و در بلاها و سختیها و محنت
و آزار دشمنان و دشنیع منافقان و جفاهای عصاة
امت صبر مینمود و عذاب قوم خود را از خدا نخواست و دیگر
قیام لیل و نماز وتر و اضحیه بر آنحضرت واجب بود بخلاف
امت و حرام بود بر آنحضرت و بنی هاشم صدقه یعنی زکوة
واجب و حلال بود بر آنحضرت روزه وصال و حلال بود بر
آنحضرت نه زن بعقد دوام مجتمعا بخلاف امت دیگر و
زنان آنحضرت بمنزله مادر زن مومنان بودند و حرام بود بر امت
که زنان او را بعقد خود بعد از وی در آورند و حجاب زنان
از مردان در زمان آنحضرت بهم رسید قطعا و در ایام سابق نبود و

وجاه

کبیشه

از غلامان آنحضرت شقران بود و سالم و بسیار و مزار عسیم
و موبهبه و زید از جمله عظمای مومنان شد و ابو صالح و کیسه
و همه اهل مکه باعتبار فتح آن بلده شریفه و سایر مواضع
که مفتوح العنوه بود بندند همه از بندگان آنحضرت بودند خصایص
و خوارق عادت آنحضرت آن بود که هرگز محتلم نشد و آب دهن
و بلغم و کثافت دهن نداشت و خمیازه و کلی نکش میکرد و آنچه
از آنحضرت واقع میشد از مشک خوشبوتر بود و لقاهای آنحضرت
را از دوست و دشمن هرگز کسی ندید و زمین آنرا می بلعید و چنانکه
از پیش رو میدید از عقب سر نیز میدید خواه در روز و خواه
در شب بهر طرف که رو میکرد دیگاه را ه رعب و هراس او در
دلهامی افتاد و سایه نداشت و ابری همیشه بر بالای سر آن
حضرت ایستاده بود هر وقت که حرکت میکرد ابر نیز حرکت
میکرد و چون بر زمین صلب و سنگ راه میرفت اثر پای
مبارک نداشت و هیچکس از بنی آدم در حرب با او مقاومت
نمیتوانست نمود و در قوت کسی با او برابری نداشت و چون با کسی راه
میرفت مثل آنحضرت بیدار بود و هرگز شیخ متکلف آنحضرت را
در خواب می شنید و هرگز خنده قهقهه نکرده بلکه تبسم می نمود
و بود بارها چیزی نمیخورد و سر و پا برهنه راه میرفت و تند خوی
معطرت و درشتی نمیکرد و کج خلق و عبوس نبود و تواضع و فروتنی

جی اصفهانست وچون اسلام اختیار نمود آنحضرت او را ابو
عبد الله کنیت داد ونام او را سلمان گذاشت واینکه
قلندران میگویند که مجبوب بود وآلت تناسل نداشت
دروغ میگویند بلکه زن وفرزند داشت پسری داشت نام
عبد الله حضرت رسالت او را آزاد کرد از کمل مومنان و
بزرگان است بعد از امیر المومنین واولادش صلوات الله علیهم
ودرمیان صحابه از سلمان کسی فاضلتر نیست سنیان نیز بفضیلت
او اتفاق دارند حضرت رسالت پناه درشان او فرموده که
که السلمان منا اهل البیت وحدیث السلمان منی فرموده
از سخنان سلمانست در روز سقیفه بمعاندین امیر المومنین علیه
السلام گفت قال الرافعی القزوینی فی کتاب الدین لما
اجتمعت الصحابة علی السلمان الفارسی یوم السقیفة فقالوا
یا ابا عبد الله ان لک سنتک ودینک وعلمک وصحبتک
من رسول الله صلی الله علیه وآله فقل فی هذا الامر قولا نأخذه
عنک فقال بالفارسیة کردیم اگر شنودیم عذر جلیس فقالوا حقیقت ما
یا ابا عبد الله فقال بالفارسیة کفتم اگر نکار بردیم ثم الینا فقال
ما کنت احسب ان الامر ینصرف عن بنی هاشم ثم منهم عن ابی الحسن
الیس اول من صلی القبلة واعلم القوم بالاحکام لو شئتم فی ما فیهم
من صنوف الفضل بجمعها ولیس فی القوم ما فیه من المحاسن ومعه لکم

ارتقا

حمزه سید الشهدا است رضی الله عنه او نیز بشرف اسلام در مکه
معظمه مشرف شد و در جنگ احد بضرب حبشی شهید شد و قاتل
او بعد ازین مسلمان شد و از اهل بهشت شد و اول تسبیح
که در اسلام بهم رسید از خاک قبر او بود که حضرت فاطمه سی و دو دانه
ساخت نا پخته بود و بندان ریسمان کبود و قبر آنجناب در احد
است و احد کوهیست در حوالی مدینه مشرفه و قبر ابیطالب در مکه
معظمه است و در آن سال که ابوطالب فوت شد ام المومنین خدیجه کبری
سلام الله علیها نیز فوت شد آن سال را عام الحزن نام نهادند
و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بعد از فوت ابیطالب
از مکه معظمه بمدینه مشرفه هجرت فرمود و تاریخ هجری در اسلام از آن
روز بهم رسید و دیگر از اعمام آنحضرت عباس رضی الله عنه است و
والد خلفای بدر است و قبر او در بقیع است و جد خلفای عباسیه
است و دیگر از اعمام آنحضرت عبد العزی است ملقب بابولهب
او ایمان نیاورد با زوجه اش ام جمیل بنت حرب که خداوند عالمیان
او را حمالة الحطب خطاب کرده است در سوره تبت و دیگر این دو کس
است که نازل شد و این چهار عم ایام نبوت آنحضرت را در یافتند
و عمه آنحضرت صفیه بنت عبد المطلب است مادر زبیر بن العوام
و از غلامان آنحضرت سلمان فارسی رضی الله عنه است و اسلم
او روز به است از مردم شیراز است و بعضی گویند از ولایت

مرتبه و بروایتی نه مرتبه عثمان را نفرین کرد و فرمود که عثمان
او را کشت هذا او را کشت و بعد از دو روز رقیه از آن درد و الم
بجوار رحمت الهی ارتحال نمود و زینب و رقیه هر دو در حیات
وفات یافتند در ایام حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
و آله و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بعد از وفات آنحضرت
از ظلم عمر وفات یافت و قاسم در مکه معظمه پیش از بعثت وفات
یافت و از جهت آنحضرت ملقب بابو القاسم بود و ابراهیم در مدینه
مشرفه وفات کرد سلام الله علیه و علیهم اجمعین اعمام آنحضرت
جناب ابو طالب رضی الله عنه شرف اسلام که مشرف شد اسلام
خود را پنهان میداشت از کفار قریش و برادران برای
مصلحت چند و چون مومن آل فرعون بود و درین امت که او نیز
ایمان خود را از فرعون و قبطیان پنهان میداشت چون
ابو طالب بسفر حبشه رفته بود و مهارت تمام داشت بلغت حبشه
مکرر کلمه طیبه میگفت باین نحو که نفهمد اسدن لمصافا
لاها یعنی اشهد مخلصا لا اله الا الله و اکثر کفار این
کلام را نمی فهمیدند و مرو فاعه از آبای خود نقل می کنند
که نقش نگین ابو طالب علیه الرحمه این بود که رضیت بالله
ربا و بابن اخی نبیا و بابنی علی وصیا و کوسالہ بر شتان
این امت در اسلام ابو کوبی چند منبور رند و دیگر اعمام آنحضرت

رضیت

قرآنی را تبدیل میکرد و صبایای آنحضرت سیده زنان عالمیان
فاطمه زهراء در حباله زوجیت امیرالمومنین علیه السلام بود و رقیه
در حباله عثمان بود و زینب در حباله ابی عاص بن ربیع بود و عثمان
رقیه را شهید کرد و ابی العاص فوت شد با زینب را خواستگاری
کرد و سبب این را ذکر جهت است که عثمان را ذی النورین میگویند
و سبب شهادت رقیه آن بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله مغیره
بن ابی العاص عم عثمان را طرد نمود و چون او را بدر کرد و او را
لعنت کرده فرمود هرکس که مغیره را نگاهدارد و یا آب و توشه دهد [illegible]
ست عثمان او را آب و توشه و شتر داد و از مدینه بیرون
کرد قدری راه رفت شتر او مرد پیاده براه افتاد نعلین او پاره
شد پاهای او مجروح شد و از رفتار عاجز شد بحکم الهی در زیر درخت
خاری افتاد جبرئیل علیه السلام رسول خدا صلی الله علیه و آله را خبر داد
پس آنحضرت امیرالمومنین علیه السلام و عمار یاسر را فرستاد و مغیره
را کشتند عثمان چون اعتقاد دیوثی بدانست بهانه کرده رقیه را
بسیار زد و گفت تو پدرت را خبر کردی که فرمود که مغیره را کشتند و با
کنیز رقیه زنا کرد و رقیه به پدر بزرگوار خود پیغام کرد که عثمان مرا کشت
آنحضرت امیرالمومنین علیه السلام را فرستاد که برود و دختر او را بیت
را بیاورد و حضرت امیرالمومنین علیه السلام شمشیر خود را برهنه کرد و آمد رقیه
را الی نه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله آورد و رسول خدا لعنت

صحه

اب آن جائیکه کوه بیستون واقع شده و یا کوهی که معروفست
بطاق بسطام در دامن این کوه شهر دامن حصار بوده و بعضی
گویند شهر سیمکان بوده که مقر سلطنت آن بیشوات بوده
و حرفش این بوده که چرا آنحضرت نام خود را مقدم بر نام من
نوشت و جواب نامه مبارک خاک در کیسه کرده فرستاد و چون
قاصد برگشت و خاک را آورد حضرت فرمودند خوشست خاک
ولایت او بدست ما آید و آخر چنین شد که بعد از آنحضرت
ولایت عجم و شام و روم و هند و ایران و توران بدست لشکر
اسلام مفتوح شد و نامه دیگر بپادشاه یمن فرستاد او نیز مسلمان
شد و ولایت یمن را بملازمان آنحضرت واگذاشت و نامه دیگر
بحرین و قطیف و لحسا و جبل عامل فرستاد ایشان نیز مسلمان
شدند و ولایت بحرین و قطیف را بآنحضرت واگذاشتند که هر سال
خراج بدهند کاتب آن نامه‌ها امیرالمؤمنین علیه السلام هم کاتب
وحی بود و هم ضابط و خازن قرآن بود علت این بود که آنحضرت
رسالت صلی الله علیه و آله خط ندانست و سواد و مامور بنوشتن
و خواندن نبود و وقتی از اوقات عثمان کاتب بود و ابی بن
کعب و عبدالله بن ابی سراج و در آخر عبدالله را معزول ساخت
و او را لعنت کرد و طرید نمود چرا که آن ملعون انحراف آیات قرآن
مینمود و کم و زیاد میکرد مثل غفور رحیم را غفور حلیم مینوشت و آیات

حبشه فرستاد که ملقب بنجاشی بود مسلمان شد و استر دلدل
را با چیزی چند از تحفه و هدایا فرستاد و عذر خواست و در
اسلام وفات کرد در حبشه و جبرئیل خبر فوت او را بآنحضرت
رسالت پناه داد و آنحضرت در مدینه مشرف بود بر وی نماز گذارد
و بانجا از آنحضرت زمین حبشه مرتفع شد چونکه جنازه آن شاه
را دید و از نیت که سنیان نماز جماعت را در کوفه و بازار می
کنند در پشت دیوارها و امام در مسجد یا هر جا که باشد دیوار و حایل
میان خود و امام مستقل بمیدانند هر چند مسافت بعید باشد
و نامه دیگر بکسری و نیز بپادشاه عجم فرستاد بدین مضمون و به
عبدالله بن حذافه داد و روانه کرد بسم الله الرحمن الرحیم
من محمد بن عبد الله الی پرویز بن هرمز فانی احمد الله
الذی لا اله الا هو الحی القیوم الذی ارسلنی بالحق بشیرا
و نذیرا الی قوم غلبت الشقاوة وسلبت عقولهم من یهده
الله فلا مضل له ومن یضلل فلا هادی له و ان
الله بصیر بالعباد اما بعد اسلم تسلم و ایذن بحرب
من الله و رسوله ولیعجزهما آن بدبخت مسلمان نشد
و نامه آنحضرت را درید و در آب انداخت و گویند این
رود دیگر در حوالی بلده کرمان شاهان میگذرد که معروف
بقراسو است آب بود که نامه را در ان انداخت و کنار این

رکی

بن مظعون و حنظله غسیل الملائکه و حذیفه بن الیمانی و ابو سعید
خدری و ابو ایوب انصاری و ابو الهیثم بن التیهان و سهل
بن حنیف و زید بن حارثه و اسامه بن زید سلام الله علیهم
و رضی الله عنهم از شناختن ابو بکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و
سعد بن ابی وقاص و مسعود و ابی عبیده بن الجراح و سالم
مولی ابی حذیفه و مغیره بن شعبه و عمرو بن عاص و خالد بن
ولید و ابو هریره و معاویه و ابو سفیان و عبد الرحمن بن عوف
لعنة الله علیهم [illegible] در ایام نبوت مکه معظمه و
مدینه مشرفه فتح کشد و ولایت یمن و مخا و نجد و تهامه و صنعا و
عمان و قطیف و لحسا و حجاز و تمام بادیه و نجران و خیبر و قلاع
آن با مضافات وی و کل قبایل عرب و ولایت بحرین
و توابع آن و بعضی از مواضع شام و طوائف و گویند جبل عامل
و جزایر موصل نیز داخل است و الله اعلم و در سال ششم هجرت
یا هفتم بقول بعضی آنحضرت مامور شد که نامه بملوک اطراف و
سلاطین جهان نویسد و ایشانرا باسلام دعوت نماید
اول نامه بهرقل قیصر روم نوشت او مسلمان شد و اسلام خود
را مخفی داشت پسر او رسول او را سر داد و کشت و دیگر نامه
بپادشاه شام نوشت او عذر آورده و ایلچی با چیزی
چند فرستاد و توفیق اسلام نیافت و نامه دیگر بپادشاه

حبشه

رقیہ و زینب فرزندان خدیجہ اند از شوہر سابق و این قول
متروکست و فرزند خواندہ آنحضرت زید بن حارثہ بود ا
بخطاب فرزندی مشرف شد و اسامہ بن زید
اول سکبست کہ آنحضرت از اعرابی خرید بود و اسم
این اسب نزد اعرابی ضرس بود دیگر مرتجز برای آن
این نام را برو گذاشتہ بودند کہ شیہہ را خوب میکشید و دیگر
لزاز است سہیلی از علماء لغت گفتہ است کہ معنی لزاز است کہ ہیچ
اسپی بران سبقت نمیگرفت مگر اینکہ واماندہ از رفتار و دیگر
ظرب و لحیف بود کہ زمین را در دوند کی مثل لحاف و اسم یا
سجید دیگر ورد است کہ تمیم داری ہدیہ برای آنحضرت آوردہ بود
و این شش اسب متفق علیہ خاصہ و عامہ است و دیگر اسب ابلق
ست و ذو العقال و ذو اللمہ و مرتجل و سرحان و یعسوب و
بحر و ادہم و ذو الجناح و ز سر و دحی و صاحب
و سردار ذو الماد و معین و یاور و صاحب علم و سرہا حوو انصار
و امیر الامراء عالیمقدار حیدر کرار غیر فرار بود و حضرت سید الشہداء
حمزہ و جعفر بن ابیطالب و عباس بن عبد المطلب و فضل و عبد اللہ
پسران عباس و عقیل بن ابیطالب و سلمان و مقداد و ابوذر
و عمار یاسر و عبد اللہ انصاری و سعد بن معاذ و سعد بن عبادہ
و خزیمہ بن ثابت ذو الشہادتین و جبیر بن مطعم و عثمان

بن مسعود و جابر بن عبد اللہ

علیه السلام سردار بودند و علم با او بوده و تمام این فتوحات
را حق تعالی بر دست او ظاهر گردانیده عدد ازواج پیغمبر از
ام المومنین خدیجه بنت خویلد رضی الله عنها نه زن نکاحی بعقد
دوام داشت و ماریه قبطیه مادر ابراهیم سلام الله علیه فرزند آن
حضرت کنیز بود زنان وی عایشه بنت ابی بکر بود و حضرت
او را حمیرا خطاب کرده بود برای آنکه نسبت بسایر زنان به
نجیبه تر بوده و بحسب جمال کمتر و ملاعین اهل سنه میگویند که حمیرا معشوقه
آنحضرت بود و با او عشقبازی میکرد بنحوی که آنحضرت او را بدوش
مبارک بر میداشت و آن بر دوش آنحضرت پا میگذاشت و بر
بلندی میرفت و او را اسیر بنفرمود دیگر حفصه دختر عمر خطاب
بود و ام حبیبه دختر ابوسفیان خواهر معاویه بود و سوده بنت زمعه
و ام سلمه بنت ابی امیه رضی الله عنها این پنج زن از قریش
اند و از غیر قریش صفیه بنت حیی بن اخطب خیبریه و میمونه
بنت حرث هلالیه و زینب بنت جحش هلالیه و جویریه بنت الحرث
مصطلقیه عدد او [illegible] قاسم از خدیجه کبری بود رضی
الله عنها و ابراهیم از ماریه قبطیه کنیز آنحضرت و گویند دو پسر دیگر
بود طیب و طاهر و بعضی گویند طیب و طاهر لقب ابراهیم و قاسم است
و صبایای آنحضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها بود و رقیه و زینب
سلام الله علیهما مادر ایشان خدیجه کبری بود و بعضی میگویند

اصحمه ملقب بنجاشی پادشاه الحبشه بوده نماز جنازه
مسنون نیست از جمله عنایتیست که حضرت رسالت صلی الله علیه
وآله وسلم عنایت فرموده گذاردن این نماز در میان امت است
و بعد از آن غزوه فتح مکه معظمه واقع شد و درین جهاد عدد
لشکر آنحضرت بود و از ده هزار کس رسیده بودند و درین سال بتان را
از کعبه انداختند و شکستند و هبل را آنحضرت فرمودند تا شکستند
و در باب السلام خاک کردند و بت پرستی در مکه معظمه برطرف شد
بلکه در میان عرب هم و کفار فوج فوج تصدیق اسلام در آمدند و ابو سفیان
و هنده زاینده زوجه اش از ترس مسلمان شدند و بعد از آن غزوه
حنین واقع شد پس غزوه طائف پس غزوه تبوک و درین حرب
لشکر آنحضرت سی هزار کس بودند و آنحضرت بنفس مبارک خود در
نه غزوه حاضر بودند که لشکر جنگ میکرد و در بعضی ازین غزوه بدست
مبارک خود حرب کردند اول بدر کبری بود و آن در روز جمعه
هفدهم ماه مبارک رمضان بود سال دویم هجرت دیگر جنگ
احد بود و آن در ماه شوال سال سیم هجرت بود و حرب خندق
و قریظه در شوال سال چهارم هجرت واقع شد و جنگ بنی
مصطلق و بنی لحیان در ماه شعبان سال پنجم هجرت واقع شد
و جنگ خیبر و فتح مکه معظمه در ماه رمضان سال هشتم بود و جنگ
دیگر آنحضرت بتبوک است و در اکثر غزوات حضرت امیر المومنین

ایستاده بود و جنگ میکرد و کفار را میکشت در آخر کفار
منهزم شد پس بعد از آن غزوه بحران واقع شده پس
غزوه اسد پس غزوه بنی نضیر بود پس غزوه ذات الرقاع پس
غزوه بدر اخیره پس غزوه دومة الجندل پس غزوه خندق
که با خراب کوشند واقع شد و تخفیف اکل و شرب در روزه
درین جنگ نازل شد و از جمله زبیر و سنان عمرو بن عبد ود
کشته شد و لشکر کفار و یهود ان ده هزار نفر بودند و سردار لشکر
بار صخر بن حرب یعنی ابوسفیان بود و بحسب المشوره سلمان فارسی
رضی الله عنه خندق بدور مدینه کندند تا ماه مبارک رمضان
بود خداوند عالمیان ان مخذول مردود را با لشکرش منهزم
گردانید پس بعد از آن غزوه بنی قریظه واقع شد و درین جنگ
لشکر آنحضرت قریب سه هزار کس بودند و بسیاری از یهود
آنجا کشته شدند و بقیة السیف از منازل خویش جلای وطن
شدند پس بعد از آن غزوه بنی لحیان بود بعد از آن غزوه بنی
قرد پس غزوه بنی مصطلق پس غزوه حدیبیه واقع شد
و حضرت سهیل بن عمرو و سایر مشرکان عرب صلح کردند
بعد از آن غزوه خیبر واقع شد و درین غزو عسکر ظفر اثر آن
حضرت هفت هزار کس بودند و جعفر بن ابیطالب سلام الله
علیه در روز فتح قلعه از حبشه آمد با بزرگان آنجا از جانب

جنگ در هفدهم ماه رمضان واقع شده و عسکر ظفر
اثر آنحضرت سیصد و سیزده نفر بودند و دو شتر و یک
اسب داشتند و اکثر پابرهنه بودند و طعام ایشان
بیشتر سبوس آرد جو و خرمای پوسیده بود و درین جنگ
هفتاد نفر از صنادید قریش و شیاطین ایشان کشته شدند
مثل ابوجهل و عتبه و شیبه و هفتاد نفر از عظمای آن
قوم اسیر شدند مثل عباس بن عبدالمطلب و عقیل بن ابیطالب
و درین جنگ خداوند عالمیان جبرئیل علیه السلام را با جمعی
از ملایکه عظام بمدد آنحضرت فرستاد همه بر اسپان ابلق
سوار بودند که اکثر کفار ایشانرا دیدند ششم غزوه بنی
سلیم هفتم غزوه سویق بود بعد از آن غزوه ذی امرس غزوه
احد و عسکر آنحضرت درین جنگ هفتصد نفر بودند و سردار
لشکر شقاوت اثر کفار ابوسفیان بود و هند زانیه زوجه او
نیز همراه بود و درین حرب رباعیات رسولخدا صلی الله علیه
و آله بضرب سنگ عتبه بن وقاص شکسته شد و جناب سید الشهدا
حمزه رضی الله عنه با هفتاد نفر از صحابه کرام شهید شدند
و لشکر اسلام گریختند و بمدینه رفتند چنانچه بعد از سه روز
ابوبکر و عمر و عثمان از غار بیرون آمدند و امیرالمومنین
علیه السلام پیش حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله

الله قوما غیرا [illegible] یالیتنی لم اتخذ ایا کلہ
خلیلا چون ان فاجر الحراف قرآن نمود معتبرین عامه
وعلمای ایشان وناصبیان واکثر فرق اسلام این قرانیکه
درمیان ست بعض ایات ازبرای خود تغییر کردند
ومعنیها قرار دادند وبریک سطر نقی خواندند والفاظ ایرا
تغیر بسیار دادند وبرعالم منند برظاهر ست که چه با قران کردند
ومعلوم نمیشود که نزول قران بقرات کدام قاری شده
ست وبلکه طریق ایات انرا درابتدا خوانده اند وسوره
حمد را از انجمله شنبوذی ومطوعی وحسن بصری که از علمای
عامه وامام اهل تصوف ست چنین خوانده اند علی هذا الفعال
ببینید که چه کردند [illegible] الحمد الله رب العالمین الرحمن
الرحیم مالک یوم الدین هیاک نعبد وهیاک نستعین
ترشدنا سبیل المستقیم بسبیل الذین انعمت علیهم
سوی المغضوب علیهم ولا الضالین غزوات حضرت
ارباب سیر وتواریخ مطلع خاصه وعامه گفته اند که جمیع
غزوات وجهاد او با کفار بیست وشش غزوه بود اول
غزوه الواد آن دیهی ست در حوالی مدینه مشرفه دویم غزوه
بواط سیوم غزوه عشیره چهارم غزوه بدر اولی وبدر نام
چاهی ست که مابین حرمین ست پنجم غزوه بدر کبری

جلد

فی شان علی وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله
یعصمک من الناس فی الرعد انما انت منذر
ھو للعباد وعلی لکل قوم ھاد فی الشعراء وسیعلم
الذین ظلموا آل محمد ای منقلب ینقلبون فی النساء
ام یحسدون الناس علی ما اتٰھم اللہ من فضله
فقد اتینا آل ابراھیم وآل محمد الکتاب والحکم
واتیناھم ملکا عظیما فی الصافات وقفوھم
انھم مسئولون فی ولایة علی بن ابیطالب مالکم
لا تناصرون [illegible] فاما نذھبن بک فانا
منھم منتقمون بعلی ابن ابیطالب [illegible] ولقد عھدنا
الی آدم من قبل کلمات فی محمد وعلی وفاطمه
والحسن والحسین وتسعة من ذریة الحسین فنسی
فلم نجد له عزما [illegible] فاوحی الی عبده فی علی
لیلة المعراج ما اوحی [illegible] اللہ لا اله
الا ھو الحی القیوم لا تاخذه سنة ولا نوم له ما
فی السموات وما فی الارض وما بینھما وما تحت
الثری عالم الغیب والشھادة ھو الرحمن الرحیم
من ذا الذی یشفع عنده الی آخره [illegible] احزاب
وکفی اللہ المومنین القتال بعلی ابن ابیطالب وکان

ويرجوا ثواب رحمة ربه قل هل يستوي الذين ظلموا
وهم بعذابي يعلمون سيجعل الاغلال في اعناقهم
وهم على اعمالهم نادمون انا بشرناك بذرية الصالحين
وانهم لامرنا لا يخلفون فعليك وعليهم مني صلوة
ورحمة احياء وامواتا في يوم يبعثون وعلى الذين
يبغون عليهم من بعد ذلك غضب الله عليهم انهم كانوا
قوم سوء خاسرين وعلى الذين سلكوا مسلكهم
مني رحمة وهم في الغرفات آمنون وان الله لذو
فضل على العالمين والحمد لله رب العالمين سورة
بسم الله الرحمن الرحيم يا ايها الذين
امنوا امنوا بالنبي والولي الذين بعثناهما يهديانكم
الى صراط مستقيم نبي وولي بعضهما من بعض وانا
العليم الخبير ان الذين يوفون بعهد الله لهم جنات النعيم
فالذين اذا تليت عليهم اياتنا كانوا باياتنا مكذبين
ان لهم في جهنم مقاما عظيما اذا نودي لهم يوم القيمة
اين الضالون المكذبون للمرسلين ما خلفهم المرسلون
الا بالحق وما كان الله ليظهرهم الى اجل قريب
وسبح بحمد ربك وعلي من الشاهدين آية في المائدة
يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك في تشا

والذين ظلموا

بعد ذلك غضب

سورة الولاية

جمهن فان ذريته لهم الصابرون وان عدوهم
امام المجرمين قل للذين كفروا بعدما امنوا اطلبتم زينة
الحيوة الدنيا واستعجلتم بها ونسيتم ما وعدكم الله و
رسوله والعهود من بعد توكيدها وقد ضربنا لكم
الامثال من قبل لعلكم تهتدون يا ايها الرسول
قد انزلنا اليك ايات بينات فيها من يتوفه مؤمنا
ومن يتول من بعدك يظهرون بظلم فاعرض عنهم
انهم معرضون وانا لهم محضرون في يوم لا يغني عنهم
شيء ولا هم يرحمون ان لهم في جهنم مقاما عنه لا
يعتزلون فسبح بحمد ربك وكن من الساجدين ولقد
ارسلنا موسى وهرون فبغوا على هرون لما استخلف
فصبر جميل فجعلناهم القردة والخنازير ولعناهم
الى يوم يبعثون فاصبر فسوف يبلون ولقد اتينا الحكم
الذين من قبلك من المرسلين وجعلنا لك منهم
وصيا لعلهم يرجعون ومن يتول عن امري فان
مرجعه الي فليتمتع بكفره قليلا فلا تسئل
عن الناكثين يا ايها الرسول قد جعلنا لك في
اعناق الذين امنوا عهدا فخذه وكن من الشاكرين
ان عليا قانتا بالليل ساجدا يحذر الاخرة

نقضتم

يعدلون
باسم

يسئل

في الله لهم جنات النعيم والذين يكفرون من بعد ما آمنوا ينقض ميثاقهم وما عهدهم الرسول عليه لقذفون في الجحيم ان الذين ظلموا انفسهم و عصوا الوصي اولئك يسقون من الحميم ان الله الذي له نور السموات والارض بما شاء واصطفى من الملائكة والرسل وجعل من المومنين اولياء من خلقه يفعل ما يشاء لا اله الا هو الرحمن الرحيم قد مكر الذين من قبلهم برسلهم فاخذتهم بمكرهم ان اخذي شديد اليم اهلك عادا وثمود بما كسبوا جعلهم لكم تذكرة افلا يتقون و فرعون لما طغى على موسى واخيه هرون اغرقته ومن تبعه اجمعين ليكون لكم آية وان اكثرهم فاسقون ان الله يجمعهم في يوم الحشر فلا يستطيعون الجواب حين تسئلون ان الجحيم ماويهم وان الله عليم حكيم يا ايها الرسول بلغ انذاري فسوف يعلمون قد خسر الذين كانوا عن اياتي وحكمي معرضون مثل الذين يوفون بعهدك اني اجزيتهم جنات النعيم ان الله لذو مغفرة واجر عظيم و ان عليا لمن المتقين وانا لنوفيه حقه يوم الدين و ما نحن عن ظلمه بغافلين واكرمنه على اهلك اجمعين

بنقضهم

في

الجواب

اجزيتهم

اجمعين

یس والفجر یس والضحی یس الم نشرح یس والعصر یس العادیات
یس انا اعطیناک الکوثر یس الیکم التکاثر یس ارایت یس
لمعون یس الم ترکیف یس قل اعوذ برب الفلق یس قل
ھو اللہ احد یس والنجم یس عبس یس انا انزلناہ یس والشمس
یس بروج یس والتین یس لایلاف قریش یس القارعۃ
یس قیامہ یس ہمزہ یس والمرسلت یس قاف یس ملائکہ
یس کہیعص یس طہ یس شعرا یس قصص یس بنی
اسرائیل یس یونس یس ہود یس یوسف یس حجر یس
انعام یس صافات یس لقمن یس قسم یس سبا یس
زمر یس نوح یس حم سجدہ یس حمعسق یس زخرف یس
دخان یس جاثیہ یس احقاف یس ذاریات یس
غاشیہ یس کہف یس نحل یس ابراہیم یس انبیا یس مومنون
یس الم تنزیل یس طور یس ملک یس حاقہ یس ذو المعارج
یس عم یتساءلون یس نازعات یس انفطرت یس
انشقاق یس روم یس عنکبوت یس مطففین یس توبہ
یس اعراف یس فرقان یس الم سجدہ یس فاطر یس
یٰس یس صٓ یس مومن یس واقعہ یس طارق
یس طلاق یس حج و این ہشتاد و ہفت سورہ ست
کہ بمکہ نازل شدہ و نام مکہ در سر سورہائی قرآن بہ قلم

نسوالمن مدیثو مدیثوحیسود سثروب رکونا منش
ہا نہ سیثیا جا متو ملتکار من راس شثو یار
را نا نسو رما متد سیس شهما نشو مل ز اثوکی
ملکو تا کثو رکنا سلتش جلو فا زمرده ده ویش
شناره و قران مجید در عرض بیت وسه ل نجما بعد نجم
فرود آمد و ترتیب نزول قران بدین نحوست که مذکور شود و
اکثر مفسرین برین اند درین قران که درمیان بست بازترتیب
که اول الحمد و بعد از ان البقره تا آخر قران که قل اعوذ برب الناس
ست جمع کرده عثمانست که بدین ترتیب ساخته روایت کند ابو محمد
مهدی نزار الحسینی القاینی که گفت خبر داد مارا ابو القاسم
عبید الله ابن عبد الله الحسکانی او گفت حدیث کرد مرا
قراری ابو یوسف یعقوب پسر محمد مقری او گفت حدیث کرد
مرا عمر ابن الوقاص مرا ابو النضر مفسر او گفت حدیث کرد مرا عمر ابن احمد
که حدیث کرد مرا قراری ابو یوسف یعقوب پسر محمد مقری او گفت
حدیث کرد مرا محمد ابن یزید سلمی او گفت حدیث کرد مرا زید
پسر محمد ابو موسی او گفت حدیث کرد مرا عمر و بن هارون از عثمان
بن عطا از پدرش از ابن عباس که گفت آنچه نازل شد بمکه اول
اقرا او دس ن والقلم پس مزمل پس مدثر پس تبت پس
اذا الشمس کورت پس سبح اسم ربک الاعلی پس واللیل اذا یغشی

[illegible]

پس

ستا زا کم ارسیس مازکاره اش قارقلیط
نوایما ستولیش یونسبریش نوانیو تاسش ماتالی
صنک یوی فاج هانیصک نوها لا صبصک
کاغاکه ای کاغاک ایس کام کیم زیدزان ایت
سین اس کیس میار حشیا زید آسو اس
یوناهیات ازکارا اشون ریو بوزکارا اشون
تیتی یوا کالخ میپا و یوبدا اوطاء و زبرکین طلبا
دل آزنان نوکوا حسین زانون نورا اشوش زکوش
سیبابل ای آزش تاکن کرلسیتوس تاکاورلش
یوان ازامو انه ای ارش تاکن کرعم
محوس است که همین کتاب صحف است و حاماست حکیم که از اکابر
حکمای فرس است در کتاب فرهنگ الملوک بان تصریح
کرده و در اثبات نبوت آنحضرت کرده است هرچند که لغت
زند و پستا مفهوم کسی نمیشود و از لغت سریانی مشکلتر
است اما قدر یکه ضرور بود از لغت زند به پهلوی و از پهلوی
بفارسی ترجمه نموده از برای حجت برایشان بیام ایزد
پیام نیوا فریدون دکوتا زکوم جا نوا اکتبا اسیتی
شنطر نیجه تماکوکما کدهن و طشورجا و مجا سروت
زمرد ابری ماناکیش هندستان شپلیا

شده است که استخراج نموده ام و متفق علیه هود است که این
آیات تورات است و انکار ندارند و نَتُوقَاحْ نَا وَیَعُوذَ
نی اسرائیل کموشی یدا عُوا ذُونای یانیم ناوی
بجامع حیتاکامانی یاقیم لی الحا اخو ونای الو
تشما ماعون ال اشموئیل قول سمعتی خاهن حتی
الی اتویم رودما اود اتو تسکیم اشیاره بواید
رونای اقیم لاهم میقرب احیم کاموخا ونایتنی
لقیود تیر سلاهم ات کل اشیر او ز نیم یا اصو
وهایوشما و زیشیثا نیوخ هکوم اشماعیل در
باب نبوت پیغمبر ما صلی الله علیه و اله از انجیل مرقوس وبیم انجیل
متی شماره بیست و چهارم باصطلاح ترتیب آن کتاب
واکثر نصاری این انجیل را اسمانی میدانند ومیگویند
که بعد از حضرت عیسی علیه السلام چهار نفر از حواریین لوقا
ومتی ومرقوس ویوحنا بفرموده آنحضرت احوالات ویرا
از ابتدای تولد تا باسمان رفتن نوشتند واین انجیل
که در میان نصاری است وجمیع فرق نصاری سریک
انجیل را بلغت خود نوشتند از روی این چهار انجیل
است آیاتیکه در نبوت پیغمبر ما صلی الله علیه و اله نازل
شده است آیات اینست وکاسنای تو یلیکیریش

اہل ہند وچین وخطا وشام وروم وفرنگ وتمام
اقالیم سبعہ وماوراء الاقالیم ویاجوج وماجوج وطوایف
جان بن جان از شیاطین وازہرمن وعفاریت
وقیس از جنس وپریان وغولان وقاطبہ خلایق درزمان
زردوی العقول وبعضے میگویند انحضرت مبعوث بود
بر ملایکہ وروحانیان ہمہ واین قول نزد فقیر قولیست ودر
ایام نبوت انحضرت سیزدہ سالی درمکہ معظمہ تشریف داشت
وده سال درمدینہ مشرفہ خلایق را ہدایت مینمود وجبریل
علیہ السلام بیست وچہار ہزار مرتبہ برانحضرت نازل شدہ بود
وبعضے این عدد راہم گفتہ اند ودو مرتبہ جبریل را بصورت
اصلے خود دید کہ مابین اسمانہا وزمینہا پر شدہ بود از عظم جثہ
انحضرت دکلبے روح الامین علیہ السلام بصورت حیرت
حذیفہ کلبی نازل میشد وروح ملکیست اعظم از تمامی ملایک
واکثر از تمامی ملایکہ برانحضرت نازل شدہ اند وہیچیک از
انبیاء عظام بمعراج نرفت مگر انحضرت کہ دو مرتبہ یا بیشتر
دیگر مرتبہ ہم نقل کردہ اند کہ بمعراج رفت ودو مرتبہ مشہورست
یکمرتبہ جسمانی ویکمرتبہ روحانی ودر مقام قاب قوسین
مخاطب بخطاب رب الارباب شدایات نورانیہ توریت
کہ در شان حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ والہ نازل

ست کہ انا ولدت في زمن الملك العادل اورا
عادل یاد کردہ ست ذات نوشیروان مجوس بودہ
داز عبدہ نار چون صیت عدالت اورا مشرق تا
مغرب رسیدہ بود وعادل واقعی بودہ حقتعالی اورا
بسبب کفرش مواخذہ نخواہد کرد وحاتم طائی را بسبب
سخاوت ومکان ایشان نزاد درا عراف خواہد کرد
بعثت انحضرت در شب دوشنبہ بیست وہفتم شہر رجب
درخانہ حضرت ام المومنین خدیجہ کبری رضی اللہ عنہا
در مکہ معظمہ واقع شد بعد از آنکہ چہل سال از عمر مبارکش
گذشتہ بود ووالدین انحضرت سلام اللہ علیہما پیشتر فوت
شدہ بودند ودر تربیت عزت عم خود حضرت ابیطالب
سلام اللہ علیہ پرورش یافت انحضرت قبل از رسالت
نبی بود بر ذات مقدس خود وبدین سیح یعنی خدارا
عبادت نکرد الا بطریقہ مرضیہ خود د آنکہ بعضی میگویند
کہ شریعت حضرت نوح علیہ السلام عمل میکرد وبعضی
گویند بطریقہ حضرت ابراہیم علیہ السلام بودہ وبعضی میگویند
شریعت حضرت عیسی علیہ السلام بودہ از اقوال کاذبہ
عامہ ست واصلی ندارد وانحضرت مبعوث بود برکافہ خلایق
از شرق وغرب وعرب وعجم وترک ودیلم وسفید وسیاہ
وا از ہند

عزیز و در کتاب حضرت سلیمان علیه السلام که فرنگان
بیرنکل لیدا نزا اکیر گفتیشنی علم ست و در کتاب و دیگر
یمی تورِیت در فصل سیوم اسم آنحضرت شیرفیت
و در کتاب سه فرنگان بلکه همه عیسویان صاحب حت
خاتم زیرا که قایلند که خاتم انبیا میبا ید باشد و بعضی ازتمام
این را حضرت عیسی علیه السلام میدهند و این مذهب
بطلان مذهب انبیا نست زیرا که انبیا داوتیت را
با آنحضرت میدهند و لادت باسعادت آنحضرت در روز
جمعه هفدهم شهر ربیع الاول عام الفیل واقع شد و آن سنی
بود که نجاشی پادشاه حبشه ابرهه را سردار نموده با فیل
و لشکر بخرابی مکه معظمه فرستاده بود حق تعالی ایشان را بعذاب
مستحیل هلاک کرد و ابابیل را بر ایشان مسلط ساخت
و کلینی رضی الله عنه متکاشفی التصریح دوازدهم ربیع الاول کرده
و عامه مردم قایلند مظاهر اگر حدیث محمله یک قضیه باشد و تولد
آنجناب بعد از سی و هفت سال از سلطنت کسری بود که نوشیروان
عادل بن قباد بود از جمله ملوک ساسانیان عجم و آن نوشیروان
در هفت اقلیم دنیا تسلط داشت و ملوک شام و روم
و چین و هند و عرب اورا اطاعت میکردند و دار الملک
او ... و مداین سبعه عراق عرب بود و آنحضرت فرموده

علیهم السلام و پدر آنحضرت از آفتاب مشهورتر است و مادرش
آمنه خاتون است بنت وهب بن عبد مناف بن زهره بن کلاب
و دایه آنحضرت حلیمه سعدیه است و مربیه آنحضرت ام ایمن است
و برادر رضاعی آنحضرت ایمن بن ام ایمن و عثمان بن
مظعون است که از اکابر صحابه است و قبر او خارج مدینه است
که بعضی توهم کرده اند که عثمان بن عفان امام ستان است
اما غلط است و نام مبارک آنحضرت آنچه از احادیث ظاهر میشود
در توریت حید اود است و در توریت بطریق صحیح موذ
موذ و بروایت دیگر او دما اوذ و در توریت لغت
حبشی منذ منذ و در انجیل اسمائی احمد و در انجیل منحرف [illegible]
[illegible] و در انجیل متی مارکاره و در انجیل مرقوس
فارقلیط و در انجیل لوقا محیط اریح و در انجیل فریکان
ستبنطاب و در انجیل یوحنا باکاود و در کتاب زبد
الستاع مجوس که صحف مید اشند سیلن و در کتاب یا [illegible]
و در کتاب انکلیون عبدالله و در کتاب دانیال علیه السلام
آسمان و در کتاب قرقف پسندیده و در کتاب سیا کمونی [illegible]
لشی دهنده و در صحف حاشر و بروایت دیگر مقیق
و در زبور طاب طاب و در لغت رومی فلیطیس و
در لغت یونان محمنتی و در کتاب شعیاء پیغمبر علیه السلام

منهمند

نرزدیم

رکوم

عبدالمطلب که اسم او شیبة الحمد است و از وی عبدالله و از عبدالله
آنحضرت بدید آمد و چگونگی تولد و باقی احوالات آنحضرت را در
کتاب مسمی بزاد الانوار و سایر کتب بسط تمام داده ام باقی
الله تعالی اعلم **باب اول** در احوال خیر مآل حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله بدانکه کنیت آنحضرت ابو القاسم
است و نام مبارک آنحضرت محمد است و احمد صلی الله علیه و آله و این
دو نام از اسمای مشهوره آنحضرت است و نامهای دیگر و القاب
در قرآن و احادیث بسیار مذکور است مثل عبدالله و یاسین و نون
و مقفی و فاتح و کافی و خاتم و حاشر و مزمل و مدثر و موقف
و قثم و داعی و بشیر و نذیر و شاهد و شهید و مبشر و نبی و امی و
نور و نعمت و رئوف و رحیم و منذر و مذکر و شمس و نجم و طه
و سماوی و سراج منیر و رحمة للعالمین و مصطفی و رسول الله
و خاتم النبیین و آنچه مشهور است پنج پیغمبر دیگر دو نام داشتند
آدم و ابو البشر نمود و صالح و هود و عاد و یعقوب و اسرائیل
عیسی مسیح علیهم السلام و آنحضرت عرب بودند و هود و صالح
و اسماعیل و ایوب و خطیب الانبیا شعیب علیهم السلام پیغمبر
... آنحضرت هم پیغمبر بود و هم پادشاه بود و دوازده پیغمبر
پادشاه بودند آدم و شیث و ادریس و نوح و ابراهیم و یوسف
و موسی و یوشع و داود و سلیمان و ایوب و ذو القرنین

شود روح مکان تنگ دید واز داخل شدن استغفار نمود
پس حق تعالی فرمود که بکراهیت داخل شو و بکراهیت بیرون
بیا پس چون بدیدهای آدم رسید آدم جسد خود را دید و صدای
تسبیح ملائکه را می شنید پس چون بدماغش رسید عطسه کرد و پس
خدا او را تسنیح آورد و گفت الحمد لله و این اول کلمه بود پس
حق تعالی وحی نمود رحمک الله ای آدم برای رحمت
ترا خلق کرده ام و رحمت خود را برای تو و فرزندان تو مقرر
کرده ام هرگاه بگویند مثل آنچه تو گفتی پس باین سبب دعا کردن
برای عطسه سنت است و بیخ خیر شیطان کرانتر بنیت از
دعا کردن برای عطسه کننده پس آدم علیه السلام نظر کرد بسوی
بالا دید که بر عرش نوشته است که لا اله الا الله محمد رسول
الله صلی الله علیه و آله و اسمای اهلبیت آنحضرت را دید که بر عرش
نوشته است پس چون روح رسید پیش از آنکه بقدمها رسد خواست
که برخیزد و نتوانست و باین سبب خدا فرموده است که خلق الانسان
من عجل یعنی آفریده شده انسان از تعجیل کردن تمام الحدیث
نور محمد صلی الله علیه و آله از آدم بشیث علیه السلام منتقل شد
و از شیث بانوش و از و بقینان و از وی بمهلائیل و از و
بیارد و از و باخنوخ منتقل شد و از و بمتوشلخ
و از و بملک و از و بنوح علیه السلام منتقل شد که فارسیان

آدم مختلف شد پس حقتعالی وحی نمود که چرا تو از رحم نکردی چنانچه
اینها رحم کردند گفت فرمانبرداری تو بهتر بود از رحم کردن بر آن پس باز
وحی نمود که میخواهم از زمین خاک خلقی بیافرینم که پیغمبران و شایستگان
و اشقیا و بدکاران درمیان ایشان باشند و ترا قبض کننده ارواح
همه گردانیدم پس امر کرد خدای تعالی جبرئیل را که بیاورد آن قبضه
سفید نورانی را که طینت مقدس پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه
و آله بود و اصل همه مخلوقات بود پس جبرئیل با ملائکه صافان
و مسبحان بیامدند نزد موضع ضریح مقدس آنحضرت و آن قبضه
را گرفتند و بآب تسنیم و بآب تعظیم و بآب تکریم و بآب تکوین
و بآب رحمت و بآب خوشنودی و بآب عفو خمیر کردند پس سر آن
حضرت را از هدایت و سینه اش را از شفقت و دستهایش
را از سخاوت و دلش را از صبر و یقین و فرجش را از عفت
و پاهایش را از شرف و نفسهایش را از بوی خوش آفرید
پس مخلوط گردانیدند آن طینت را با طینت آدم علیه السلام و چون
جسد او تمام شد بملائکه وحی نمود که من بشری می آفرینم از گل پس
چون او را درست کنم و روح در او بدمم پس همه بسجده درآئید نزد
او پس ملائکه جسد آدم علیه السلام را گرفتند و در بهشت گذاشتند
و ملائکه منتظر فرمان حقتعالی بودند که هرگاه مامور گردند بسجود
سجده کنند پس حقتعالی امر فرمود روح او را که داخل بدن او

شود

رواح مومنان از ذات محمد صلی الله علیه و آله را آفرید پس
فتاب وماه وستاره‌ها وشب وروز وروشنای وتاریکی و
یر ملایکه را از نور محمد صلی الله علیه و آله آفرید پس نور مقدس
ضرت در زیر عرش هفتاد وسه هزار سال ساکن گردانید پس
هفتاد هزار سال دیگر او را در سدرة المنتهی ساکن گردانید پس نور
نحضرت را از آسمانی بآسمانی منتقل گردانید تا بآسمان
ول رسانید پس حقتعالی اراده کرد که حضرت آدم علیه السلام
ا بیافریند پس امر فرمود جبرئیل علیه السلام را که نازل شو بسوی
زمین و قبضه از خاک برای بدن آدم فرا گیر پس ابلیس لعین
سبقت گرفت بسوی زمین و با زمین گفت که خدا میخواهد از تو
خلقی بیافریند و او را بآتش عذاب کند پس چون ملایکه بیایند
و بیاد میبرم بخدا از آنکه از من چیزی که آتش را از آن بهره باشد
پس چون جبرئیل نازل شد زمین استغاثه نمود جبرئیل برگشت
و گفت پروردگارا زمین پناه گرفت بتو از من پس از آن رحم کردم
و هم چنین میکائیل و اسرافیل هر یک آمدند برگشتند پس حق تعالی
عزرائیل را فرستاد و چون زمین بخدا پناه برد عزرائیل گفت
من نیز پناه میبرم بعزت خدا از آنکه فرمان او نبرم پس قبضه از بالا
و پائین و تمام روی زمین از سفید و سیاه و سرخ و نرم و درشت
زمین برگرفت و باین سبب اختلاف اخلاق و رنگهای فرزندان

فرمود که بنویس قضا و قدر مرا و آنچه خواهم آفرید تا روز قیامت
پس خدای تعالی ملکی پیدا آفرید که صلوات فرستد بر محمد
و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین و استغفار نماید برای
شیعیان ایشان تا روز قیامت پس خدای تعالی از نور
محمد صلی الله علیه و آله بهشت را آفرید و چهار صفت آن را
زینت بخشید بتعظیم و جلالت و سخاوت و امانت و بهشت
را برای دوستان و اهل طاعت خود مقرر نمود پس آسمانها
را از دودی که از آب برخاست خلق کرد و از کف آن زمینها
را خلق کرد و چون زمین خلق کرد مانند کشتی در حرکت بود
پس کوهها را خلق کرد تا زمین قرار گرفت پس ملکی خلق کرد
که زمین را برداشت و سنگ عظیمی آفرید که پای ملک بر آنجا
قرار گرفت و گاو عظیمی آفرید که سنگ بر پشت آن ایستاد و پای
گاو بر پشت ماهی است و ماهی بر روی آب است و آب بر روی هوا
و هوا بر روی ظلمت است و آنچه در زیر ظلمت است کسی بغیر از
خدا نمیداند پس عرش را بدو نور منور گردانید نور فضل و نور علم
و از نور فضل عقل و علم و حلم و سخاوت را آفرید و از عقل
خوف و بیم و از علم رضا و خشنودی و از حلم مودت و از سخاوت
محبت را آفرید پس چون جمیع این صفات را در طینت
محمد و اهلبیت آنحضرت صلوات الله علیهم اجمعین تخمیر کرد پس بعد از آن

ارواح

من و بهترین خلق من امت تو بهترین امتهاست پس از نور آنحضرت
جوهری آفرید و اترا بدیده هیبت کرد و در یک نیم بنظر هیبت نظر کرد پس آن
آب شیرین شد و در نیم دیگر بنظر شفقت نظر کرد و عرش را از ان آفرید و
عرش را بر روی آب گذاشت پس کرسی را از نور عرش آفرید و لوح را
از نور کرسی آفرید و قلم را از نور لوح آفرید و سوی قلم وحی نمود که بنویس
توحید مرا پس قلم هزار سال مدهوش گردید از شنیدن کلام الهی و
چون بهوش باز آمد گفت پروردگارا چه چیز نویسم فرمود که بنویس
لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم چون قلم
نام محمد را شنید بسجده افتاد و گفت سبحان الله الواحد
القهار سبحان العلی الاعظم پس سر برداشت و شهادتین
را نوشت و گفت پروردگارا کیست محمد صلی الله علیه و آله که
نام او را بنام خود و یاد او را بیاد خود مقرون کردانیدی
حقتعالی وحی نمود که ای قلم اگر او نمی بود ترا خلق نمیکردم
و دنیا آفریدم خلق خود را مگر از برای او پس او است بشارت
دهنده و چراغ نور بخشنده و شفاعت کننده و دوست
من پس قلم از حلاوت نام آنحضرت گفت السلام علیک
یا رسول الله آنحضرت در جواب فرمود و علیک السلام
منی و رحمة الله و برکاته پس از آن روز سلام کردن
سنت و جواب دادن واجب شد پس حق تعالی قلم را امر

پس حضرت امیر المومنین فرمود پس حقتعالی از نور پاک محمد
صلی الله علیه و آله بیست دریا از نور آفرید و در سر دریا علی جند
که بغیر از خدا کسی نمیداند است پس امر فرمود نور آنحضرت را که فرو
رود و در دریای عزت و دریای صبر و دریای خشوع و دریای
تواضع و دریای رضا و دریای وفا و دریای حلم و دریای
پرهیزکاری و دریای خشیت و دریای انابت و دریای
عمل و دریای مزید و دریای هدایت و دریای صیانت و
دریای حیا تا آنکه در جمیع بیست دریا غوطه خورد پس چون از آخر
دریاها بیرون آمد حق سبحانه و تعالی وحی نمود بسوی او که ای
حبیب من و ای آخر رسولان من توئی شفیع روز جزا پس آن
نور بسجده افتاد چون سر برداشت صد و بیست و چهار هزار قطره
از او ریخت پس خداوند تعالی از هر قطره از نور آنحضرت پیغمبری از پیغمبران
آفرید پس آن نورها بر دور محمد صلی الله علیه و آله طواف میکردند
و میگفتند سبحان من هو عالم لا یجهل سبحان من هو
حلیم لا یعجل سبحان من هو غنی لا یفتقر پس حق تعالی
ندا کرد که آیا میشناسید مرا پس نور محمد صلی الله علیه و آله پیش
آمد از سایر انوار ندا کرد که انت الله الذی لا اله الا
انت وحدک لا شریک لک رب الارباب و ملک
الملوک پس خداوند تعالی او را ندا کرد که توئی برگزیده من و

من

و حجاب عظمت و حجاب عزت و حجاب ہیبت و حجاب جبروت
و حجاب رحمت و حجاب نبوت و حجاب کبریا و حجاب منزلت
و حجاب رفعت و حجاب سعادت و حجاب شفاعت پس حق
تعالی امر نمود و نور محمد صلعم را که داخل شود در حجاب قدرت
پس داخل شد و دوازده ہزار سال این تسبیح میگفت
سبحان العلی الاعلی و در حجاب عظمت یازده ہزار سال
میگفت سبحان عالم السر و اخفی او در حجاب عزت ده
ہزار سال میگفت سبحان الملک المنان و در حجاب ہیبت
نه ہزار سال میگفت سبحان من ھو غنی لا یفتقر و
ہشت ہزار سال در حجاب جبروت میگفت سبحان
الکریم الاکرم و ہفت ہزار سال در حجاب رحمت میگفت
سبحان رب العرش العظیم و شش ہزار سال در حجاب نبوت
میگفت سبحان ربک رب العزت عما یصفون و در حجاب
کبریا پنج ہزار سال می گفت سبحان العلی العظیم و در حجاب
منزلت چہار ہزار سال می گفت سبحان العلی الکریم
و در حجاب رفعت سه ہزار سال میگفت سبحان ذی الملک
والملکوت و در حجاب سعادت دو ہزار سال می گفت سبحان
من یزیل الاشیاء و لا یزول و در حجاب شفاعت
ہزار سال میگفت سبحان الله و بحمده سبحان الله العظیم

پس معاویه رو ترش کرد و لبهای خود را بدندان گزید و دست
بر ریش خود مالید پس گفت ما یافته ایم صفت ان دو فرزند
پیغمبر را که شهید خواهند شد و انها دو فرزند فاطمه اند خواهند کشت
ایشانرا بدترین خلق خدا معویه گفت که خواهد کشت ایشانرا
گفت مردی از قریش پس معاویه بیتاب شد و گفت برخیزید اگر
زندگانی میخواهید پس ما برخواستیم و از حضرت امیر المومنین
صلوات الله علیه مرویست که حق تعالی چون خواست خلقی بشود پس
اول چیزیکه پیدا کرد نور حبیب خود محمد صلی الله علیه و آله بود و انرا
آفرینش از انکه آب و عرش و کرسی و آسمانها و زمین و لوح
و قلم و بهشت و دوزخ و ملایکه و آدم و حوا را بیافریند بچهار
صد و بیست و چهار هزار سال پس چون نور پیغمبر ما صلی الله علیه
و آله را خلق کرد هزار سال نزدیک پروردگار خود ایستاد
و او را بپاکی یاد میکرد و حمد و ثنا میگفت و حق تعالی نظر رحمت
سوی او داشت و میفرمود توی مراد و مقصود من از خلق
عالم و توی برگزیده من از خلق من بعزت و جلال خود سوگند یاد
میکنم که اگر تو نمیبودی افلاک را نمی آفریدم و هر که ترا دوست
میدارد من او را دوست میدارم و هر که ترا دشمن دارد من او را
دشمن میدارم پس نور انحضرت درخشان شد و شعاع او بلند
شد پس حق تعالی از ان نور دوازده حجاب آفرید حجاب قدرت

و حجاب

بشارت ندا ده همه صدا به لا اله الا الله بلند
کردند و جمیع کوهها خاضع شدند نزد ابوقبیس برای محمد
صلی الله علیه و آله و جمیع درختان تقدیس حقتعالی کردند با شاخها
و میوهها بشادی ولادت آنحضرت و زدند و در میان زمین و
آسمان هفتاد عمود از انواع نورها که هیچیک بدیگری شبیه
نبود و روح حضرت آدم علیه السلام را بشارت ولادت
آنحضرت دادند پس هفتاد هزار برابر حسن او مضاعف شد و تندی آن
وقت تلخی مرگ از کام او بیرون رفت و حوض کوثر در بهشت
اضطراب آمد و هفتاد هزار قصر از در و یاقوت بیرون افکند
برای نثار ولادت آنحضرت و شیطان را در زنجیرها بستند و جبل
روز او را در قلعه محبوس کردند و عرش او را چهلروز در آب
غرق کردند و بتها همه سرنگون شدند و فریاد و واویلاه از ایشان
برآمد و بلند شد و صدای از کعبه شنیده شد که ای آل قریش
آمد بسوی شما بشارت دهنده ثوابها و ترساننده از عذابها
با اوست عزت ابد و سود مندی بزرگ و اوست خاتم
پیغمبران و ما در کتابها یافته‌ایم که عترت او بهترین مردمانند
بعد از او مردم و امانند از عذاب مادامیکه در دنیا احدی
از ایشان باشد میرود سر زمین معاویه گفت ای ابواسحق
عترت او کیستند کعب گفت فرزندان حضرت فاطمه زهرا علیهما السلام